

هویت شهری

تهیه و تنظیم:

معاونت آموزشی

پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی

سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هویت شهری

نویسنده:

ناصرالدین غراب



وزارت کشور



سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور
پرونده مدیریت شهری و روستایی



پرونده فن‌تک هنر و معماری



شهرداری کرمان

سری منابع آموزشی شهرداری‌ها

سرشناسه: غراب، ناصرالدین

عنوان و نام پدید آور: هویت شهری / نویسنده ناصرالدین غراب؛ مجری شهرداری ساری، شهرداری کرمان، پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی؛ تهیه و تنظیم معاونت آموزشی پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی.

مشخصات نشر: تهران: راه دان: انتشارات سازمان شهرداری ها و دهیاریهای کشور، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۱۶ص: مصور، جدول، نمودار.

فروست: سری منابع آموزشی شهرداری. شابک: ۳۰۰۰۰ ریال: ۵-۵۹-۵۹۵۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا یادداشت: کتابنامه.

موضوع: هویت گروهی موضوع: زندگی شهری موضوع: شهرنشینی

شناسه افزوده: سازمان شهرداریها و دهیاریهای کشور. انتشارات شناسه افزوده: شهرداری ساری

شناسه افزوده: شهرداری کرمان شناسه افزوده: جهاد دانشگاهی. پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری

شناسه افزوده: سازمان شهرداریها و دهیاریهای کشور. پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی. معاونت آموزشی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۴۵۹ غ/ HM۷۵۳ رده بندی دیویی: ۳۰۲/۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۰۷۳۱۸

عنوان: هویت شهری

ناشر: راه دان، انتشارات سازمان شهرداری ها و دهیاری های کشور

تهیه و تنظیم: معاونت آموزشی پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی

مجری: شهرداری ساری - شهرداری کرمان - پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی

مدیر پروژه: سید علی حجازی، حسین رجب صلاحی

ناظر پروژه: جواد نیکنام، شبنم محمودی

نویسنده: ناصرالدین غراب

ویراستار: تهمینه فتح اللهی

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پاییز ۱۳۹۰ قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شابک: ۵-۵۹-۵۹۵۰-۶۰۰-۹۷۸

نظارت چاپ: عقیق ۴-۳-۸۸۹۳۲۴۰۳

حق چاپ و نشر برای انتشارات سازمان شهرداری ها و دهیاری های کشور محفوظ است

پیشگفتار

گسترش شهرنشینی و مسائل و مشکلات خاص زندگی شهری، بیش از پیش ضرورت توجه همه جانبه به راهبردهای سودمند برای بهینه سازی زندگی ساکنان شهرها را لازم ساخته است. در میان عوامل تاثیرگذار در شهرها مانند محیط زیست شهری، حمل و نقل شهری، ایمنی شهری و برنامه ریزی شهری، یک عامل بسیار مهم که تاثیر فزاینده و تعیین کننده ای بر دیگر عوامل سازنده زندگی شهری دارد، مدیریت شهری است. هر فعالیت اجتماعی بدون وجود مدیریت سازمان یافته که اهداف و ابزارهای رسیدن به آنها را مشخص کند و فعالیتها را هماهنگ سازد - از هم می پاشد و به بی نظمی می گراید. شهرها نیز که پیچیده ترین و متنوع ترین جلوه های زندگی اجتماعی بشری را در خود دارند بدون وجود نظام مدیریت شهری که ضمن انجام برنامه ریزی های لازم برای رشد و توسعه آینده شهر به مقابله با مسائل و مشکلات کنونی آنها بپردازد بی سامان می گردند.

در نظریه های جدید مدیریت، به بالاترین سازمان از نظر کیفیت، سازمان متعالی می گویند. یک سازمان زمانی متعالی است که تمام اعضا به ماهیت ذاتی و درونی روابط خود اهمیت دهند، بدین معنا که هر فردی برای کارایی بیشتر از هیچ کوششی دریغ نرزد. بر خلاف یک رابطه متقابل خشک و رسمی که در آن طرفین به چگونگی تقسیم منافع علاقمندی نشان می دهند، اعضا یک سازمان متعالی و برتر بیشتر مایل اند بدانند چگونه هر یک از آنان می توانند نفع بیشتری به سازمان ارائه دهند، افزون بر این، تمامی اعضا سازمان به این موضوع علاقمندند که چگونه می توانند برای افراد خارج از سازمان نیز مثمر ثمر باشند.

نظام مدیریت شهری نیز می باید به جایگاه متعالی خود برای خدمات رسانی بهتر به منظور رضایتمندی هر چه بیشتر شهروندان کشور دست یابد. مهمترین راه برای رسیدن به این هدف برای نظام مدیریت شهری دست یابی به جریان دانش و اطلاعات بهتر در جهت اخذ تصمیم مناسب و کاهش خطاها در تصمیم گیری و اجرا می باشد. داشتن دانش و اطلاعات از عدم قطعیت در روند تصمیم گیری ها می کاهد. مهمترین ابزار دست یابی به اطلاعات در جهان امروز متون نوشتاری یا الکترونیک می باشد که اگر حاصل تلفیق علم و عمل باشند تاثیر گذاری آن به مراتب بر مخاطبین بیشتر خواهد بود. به منظور انتشار دست آوردهای جدید علمی و عملی در زمینه های مختلف مدیریت شهری پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی سازمان شهرداری ها و دهیاری های کشور با همکاری شهرداری ساری اقدام به انتشار کتب آموزشی ای با عناوین زیر نموده است تا گامی هر چند کوچک در ارتقاء سطح علمی

شهرداری‌ها کشور برداشته شده باشد .

۱- هویت شهری

۲- آسیب شناسی نظام ساخت و ساز ساختمان در نظام مدیریت شهری

کتاب حاضر با عنوان هویت شهری در سه فصل تهیه شده است . فصول این کتاب عبارتند از :
فصل اول : مفاهیم هویت، فصل دوم: هویت شهری و چالش‌های مفهومی پیش رو، فصل سوم: رویکردهای چهارگانه نسبت به مدیریت شهری .

در پایان از همکاری صمیمانه حسین رجب صلاحی معاون آموزشی پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی سازمان شهرداری‌ها و دهیاری کشور، جواد نیکنام مدیر گروه آموزش مدیریت شهری پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور، شبنم محمودی رئیس اداره طرح و برنامه شهرداری ساری، شهرداری کرمان و پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی که در تهیه، تدوین و نشر این کتاب تلاش فراوانی نمودند نهایت تقدیر و تشکر به عمل می‌آید .

سید علی حجازی

شهردار ساری

محمد رضا بمانیان

رئیس پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی

سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور

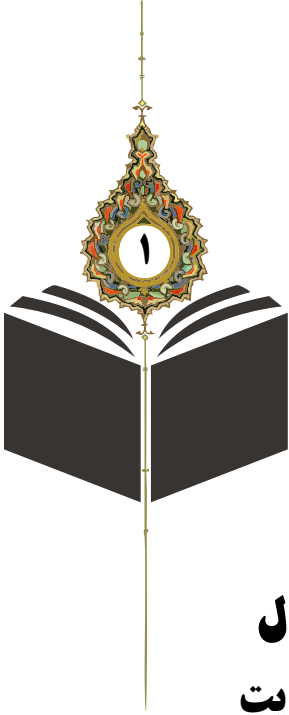
فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	أ
فصل اول: مفاهیم هویت.....	۱
اهداف.....	۶
مقدمه.....	۷
تعریف هویت، ابعاد و عناصر سازنده آن.....	۸
۲) سنخ بندی های هویت.....	۱۹
خلاصه.....	۲۵
خودآزمایی.....	۲۷
فصل دوم: هویت شهری و چالش های مفهومی پیش رو.....	۲۹
اهداف.....	۳۰
مقدمه.....	۳۱
۱- چرا هویت شهری و بی هویتی شهری؟.....	۳۱
۲- چالش های پیش رو در تعریف هویت شهری.....	۴۶
۳- ملاحظات اساسی در تعریف هویت شهری.....	۴۸
۴- رویکرد فرهنگی نسبت به مفهوم هویت شهری.....	۵۱
خلاصه.....	۵۴
خودآزمایی.....	۵۵
فصل سوم: رویکردهای چهارگانه نسبت به هویت شهری.....	۵۷
اهداف.....	۵۸
مقدمه.....	۵۹
۱- هویت شهری به مثابه یکپارچگی و انسجام مولفه های شهری.....	۵۹
۱-۱- عناصر کالبدی یا سیمای شهری.....	۶۰
۱-۲- عناصر کارکردی و محتوایی شهری.....	۶۱
۱-۳- هویت محله ای.....	۶۴

۶۹	۲- هویت شهری به مثابه هویت شهروندی
۷۱	۲-۱- تعریف شهروندی
۷۷	۳- هویت شهری به مثابه هویت تاریخی-زیبایی شناختی
۷۹	۳-۱- معماری
۸۵	۳-۲- مبلمان شهری
۸۷	۴- هویت شهری به مثابه هویت نمادین
۱۰۲	خلاصه
۱۰۳	خودآزمایی
۱۰۵	منابع و مراجع

فهرست نمودارها و جداول

صفحه	عنوان
۱۱	نمودار شماره (۱) رابطه میان خود و هویت
۲۱	گونه‌های هویت
۵۰	نمودار شماره (۲) عناصر و ابعاد هویت شهری (مکانی)
۵۳	نمودار شماره (۳) رویکردهای فرهنگی و هویت شهری
۵۳	منبع:
۹۵	نمودار شماره (۴) رابطه میان هویت شهری و اجزای کنش



فصل اول

مفاهيم هويت

اهداف

هدف از مطالعه این فصل، آشنایی با مطالب زیر است:

۱. ابعاد و مولفه های سازنده هویت
۲. کاربردهای مختلف مفهوم هویت
۳. دسته بندی های رایج از مفهوم هویت

مقدمه

هویت شهری^۱ مفهومی است پیچیده و چندبعدی که در حال حاضر از سوی اهل نظر و اهل عمل، به منظور بیان خواسته‌ها و آرزوهای مطلوب برای یک شهر خوب و ایده‌آل به کار گرفته می‌شود. متأسفانه علی‌رغم اینکه از این مفهوم برای این منظور یا مقاصد دیگر استفاده فراوان می‌شود کمتر در خصوص آن اندیشیده شده است. تجربه نیز نشان داده که اگر واژه‌های بارها و بارها از سوی افراد و گروه‌ها، به خصوص از سوی سیاست‌گذاران و روزنامه‌نگاران و اهل قلم به کار برده شود، جامعیت نظری و عملی خود را از دست می‌دهد. بسیاری از متفکرین و اندیشمندان صاحب قلم نیز در حوزه‌های شهرسازی و جامعه‌شناسی با چنین تردیدی از این مفهوم استفاده می‌کنند. البته این امر از ویژگی‌های واژه «هویت» است که صد البته زمانی که در کنار واژگان دیگری می‌نشیند و ترکیبات جدیدی، مثل هویت اجتماعی^۲، هویت ملی^۳، هویت شهری، هویت جهانی^۴، هویت محلی^۵ و... به وجود می‌آید به ابعاد تاریک و مبهم آن اضافه می‌گردد. این امر تا اندازه زیادی باعث شده بسیاری گمان می‌کنند که واژه هویت از کفایت تحلیلی لازم برخوردار نیست و بهتر است از واژگان دیگری به جای آن استفاده شود. از آنجایی که این مفهوم پیچیده و با چالش‌های نظری فراوانی روبروست، فصل اول این مجموعه به تعریف مفهوم هویت و بررسی ابعاد چندگانه آن

¹ - urban identity

² - social identity

³ - national identity

⁴ - global identity

⁵ - local identity

می‌پردازد. هدف این فصل این است که دانش آموختگان درک دقیق تری از این مفهوم داشته تا بتوانند سایر مفاهیم ترکیبی را که کم هم نیستند مورد ارزیابی کارشناسانه قرار دهند. بعلاوه، این کار به ما کمک می‌کند که این واژه را در موقعیت و منظور مناسب بکار ببریم. نظر به اینکه این مفهوم بیشتر در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته و به شکلی در علوم شهری راه پیدا کرده، شایسته است این مفهوم در چارچوب این علوم مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۱. تعریف هویت، ابعاد و عناصر سازنده آن

در ابتدای هر تعریفی معنای لغوی یک واژه ضروری است. در فرهنگ فارسی عمید در صفحه ۱۲۱۲ ذیل هویت چنین آورده است: هویت، حقیقت شیء یا شخص که مشتمل است بر صفات جوهری او: شخصیت، ذات، هستی وجود. منسوب به هو، ورقه هویت، شناسنامه. لغتنامه دهخدا نیز به ریشه هویت یعنی هو اشاره دارد اما تعریف هویت را گامی چند فراتر برده است. نخست آنکه هویت را با مفهوم غایت پیوند زده و از بحثی قدیمی در فلسفه اسلامی و عرفان ایرانی اسلامی یاد کرده است که به معنای غایت جوهر یا واجد تمامی صفات مثبت بوده است، چه صفات مثبت‌های که به ذهن انسانی خطور می‌کند و چه صفات مثبت‌متصوره که حتی انسان از درک آن و اندیشیدن بدان عاجز است و تنها اولیای زمان آن هم گاه و از طریق کشف و شهود و فقط به برخی از آن صفات از طریق انتزاع و از طریق جذب و حال دست می‌یابند که گریزپای نیز هست. دهخدا در عین حال هویت را شاخص جدا شدن، در سنخ خاصی قرار گرفتن و متمایز گردیدن نیز می‌داند. برای مثال مفهوم انسان با جدا کردن این موجود پیچیده از سایر موجودات، به او تشخیص می‌بخشد.

تشخص نیز به زعم دهخدا عامل تمایز است که با نام دادن آغاز می‌شود. فرهنگ لغات دانشگاهی فونک و واگنلز در ذیل مفهوم هویت چنین آورده است: حالت مشابهت کامل، همان بودن و یکی بودن، یکسانی منافع و علائق، حالت شخصی یا شیئی خاص بودن و نه چیزی دیگر. مثال: هویت او محل تردید است، ویژگی خاص متعلق به فردی مشخص یا فردیت.

فرهنگ آکسفورد در تعریف واژه هویت یکسانی در کیفیت یا خصوصیات شرایط طبیعی، یکسانی و یگانگی، همانند بودن شخصی یا چیزی در همه زمان‌ها و همه شرایط و اوضاع، وضعیتی که موجب تشخیص کسی از دیگری شود، فردیت شخصیت، وجود شخصی و فردی و خود همان چیز تعریف و عنوان شده است. تعریف فرهنگ وبستر نیز بر همانندی و تشابه، ویژگی متمایز کننده و حالتی از تشابه با چیزی که بیان شده یا ادعا شده دلالت دارد.

(پیران، ۱۳۸۴: ۶)

از معنای لغوی که بگذریم به طور کلی «هویت»^۱ نوعی آگاهی و درک از خود^۲ است که از رهگذر تأسیس دیگری^۳ حاصل می‌شود. هویت به معنای به تصویر کشیدن «خود»، است. از هویت در برابر دیگری درکی بوجود می‌آید که «خود» موضع می‌گیرد و مستقر می‌شود. بنابراین هویت «قرارگاهی» است که در آن «خود» و من، در برابر «دیگری» جای می‌گیرد. مأمنی است که در آن «من» با حضور دیگری به آن پناه می‌برد. بدین ترتیب هویت، «قدرت» آگاهی از «خود» و خویشتن را به من می‌بخشد. در این تعریف عناصر و اجزایی وجود دارد که با پرداختن به آنها، استنباطی دقیق‌تر از هویت به دست می‌آید؛ این عناصر

¹ - Identity

² - Self

³ - Other

عبارتند از «آگاهی»، «خود»، «دیگری» و «رابطه با دیگری». البته این عناصر با توجه به یکدیگر تعریف و مفهوم سازی می‌شوند.

هویت از جنس آگاهی است یا به زبانی دیگر از جنس معنا و درک است بنابراین «ساختار نمادین» دارد. ساختار نمادین هویت دو نتیجه دربردارد؛ یکی اینکه از ویژگی «بازتابی بودن» هویت حکایت می‌کند و دیگر اینکه این ساختار نمادین هویت را به امری «زبانی» تبدیل می‌سازد. بدین ترتیب هویت از یک سو موضوع قراردادی و مورد توافق می‌گردد و از سوی دیگر آن را به فرایندی مبدل می‌سازد که مورد درک، تعبیر و تفسیر واقع می‌شود. ساختار نمادین نیز به این مطلب اشاره دارد که معنای نهفته در هویت محصول مستقیم تجربه ما از جهان پیرامون نیست، بلکه مجموعه‌ای از عناصری از یک ساختار کلی‌تر هستند که مفهوم «خود» را در تقابل با «دیگر» کسب می‌کند. به زبانی دیگر شباهت و تفاوت‌هایی که افراد و گروه‌ها میان خویش و دیگران برقرار می‌سازند، دارای ساختار نمادین است. بدین ترتیب هویت مشتمل بر درکی از شباهت‌ها و تفاوت‌هاست که افراد و گروه‌ها از معنای آن‌ها دارند. ساختار نمادین، هویت را به نظامی از نشانه‌ها نیز تقلیل می‌دهد.

هویت به عنوان آگاهی، فرآیند معنادهی به خود و دیگری است و در واقع از طریق این فرآیند معنادهی به خود و دیگری، ارتباطی نمادین در فرد به وجود می‌آید که هویت را دائماً باز می‌تاباند. از این رو هویت امری هم‌بودنی و هم‌شدنی است؛ فرآیندی بازتابانه است که در آن «من» و «دیگری» بر ساخته می‌شوند. گیدنز، عنصر بازاندیشانه هویت را متعلق به انسان مدرن می‌داند و هویت شخصی یا تأمل در خود و خود بازاندیشانه را پدیده‌ای منحصر به دوران مدرن تلقی می‌کند. (گیدنز، ۱۳۷۸)

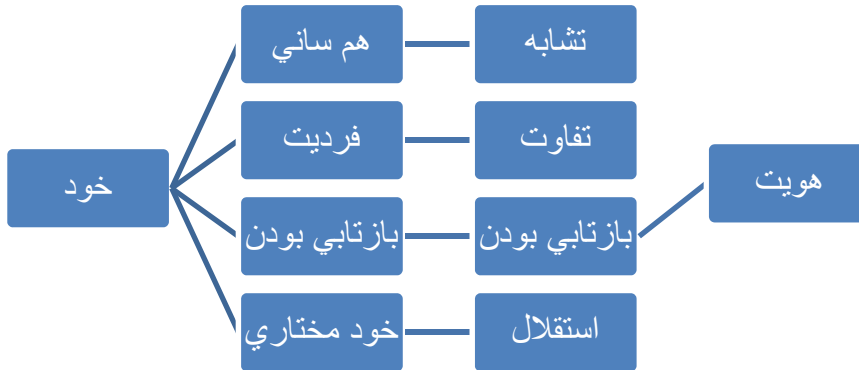
جنکینز بر خلاف گیدنز معتقد است که بازاندیشی انسان مدرن منحصر به دوران مدرنیته نیست و در واقع آن را عصری نمی‌داند. او خویشتن بازاندیشانه را ویژگی انسان و وجود او می‌داند و نه از علائم انسان مدرن (جنکینز، ۱۳۸۱)

عنصر دیگری که در تعریف هویت حائز اهمیت است، مفهوم «خود» است که بعضاً با هویت، یکسان گرفته می‌شود. در حالی که هویت مساوی با «خود» نیست، بلکه تعریف و شناسایی و بازشناسایی خود است؛ تعریفی که از رهگذر تأسیس دیگری و یا ارتباط با دیگری ایجاد می‌گردد.

جنکینز چهار مفهوم از خود، را ارائه می‌دهد که با مفهوم «هویت» متناظر است؛ معنای اول خود برهمسانی دلالت می‌کند، مثل کلمه «خودسانی»^۱، معنای دوم آن بر فردیت یا ذات یک شخص دلالت دارد، مانند، خودم، خودش و ... این معنا به طور همزمان، یکسانی درونی را در طی زمان و نیز تفاوت از دیگران برونی را به یاد می‌آورد، یعنی فردیت. معنای سوم به درون‌نگری و عمل بازتابی اشاره می‌کند، مانند به خود شک کردن، به خود اعتماد داشتن، خودآگاهی و سرانجام در معنای خود، استقلال کنشگر و خودمختاری آن نهفته است. بنابراین معنای کلمه «خود»، موازی معنای عام «هویت» است (جنکینز: ۴۹).

نمودار زیر تناظر میان معناهای «هویت» با «خود» را نشان می‌دهد:

¹ - Self – Same



نمودار شماره (۱) رابطه میان خود و هویت

اما در رابطه با مفهوم «خود»، این پرسش بوجود می‌آید که اگر هویت، نوعی تعریف «خود» و بازنمایی خویشتن است و یا اینکه اگر هویت «آگاهی» از «خود» است. این آگاهی ناظر بر کدام یک از تقسیم‌بندی‌های «خود» می‌شود؟ با استفاده از نظریه مید^۱، هویت با کدامیک از «من»ها (من فاعلی^۲ و من مفعولی^۳) متناظر است؟ با این پرسش اولین تقسیم بندی از «هویت» ایجاد می‌شود. در این جا متناسب با تقسیم بندی انتزاعی «من» به من فاعلی و من مفعولی می‌توانیم بگوییم که به طور کلی دو دسته از هویت وجود دارد: هویت فاعلی که به هویت فردی و شخصی تعبیر می‌شود و هویت مفعولی که هویت اجتماعی و جمعی نامیده می‌شود.

^۱ -G.H. Mead

^۲ - I

^۳ - Me

در دیدگاه جنکینز این دو نوع آگاهی و فهم از خود به طور همزمان شکل می‌گیرد و دیالکتیک امر برونی و درونی را در آگاهی فرد ایجاد می‌کند؛ فهم از خود به عنوان ترکیبی جاری و در عمل همزمان، از تعریف خود (درونی) و تعاریف خود که دیگران عرضه می‌کنند (برونی) حاصل می‌شود. بدین ترتیب دیالکتیک درونی- برونی به عنوان فرایندی که به واسطه آن همه هویت‌ها - اعم از فردی و جمعی - ترکیب می‌یابند شناسایی می‌گردد. (جنکینز : ۳۵).

برادلی^۱، هویت شخصی را کاملاً و به شدت فردیت یافته می‌بیند. در نزد او، هویت شخصی و یا فردی اشاره به ساختمان خود دارد؛ حس ما از خودمان به عنوان فردی یگانه و خاص و این که چگونه ما خودمان را دریافت می‌کنیم، چگونه ما فکر می‌کنیم و دیگران چگونه ما را می‌بینند..... هویت شخصی و فردی متشکل از یک مجموعه کامل از تجربیاتی است که هر فرد آن را کسب می‌کند و به شدت خاص است.

هویت اجتماعی به وضعیتی اشاره می‌کند که ما به مثابه افراد، خود را در جامعه موقعیت یابی می‌کنیم که در آن موقعیت ما با دیگران زندگی می‌کنیم. در همین موقعیت ما دیگران را به همان صورتی که ما را در یک شرایط تعیین موقعیت کرده‌اند، به وضعی و یا موقعیتی نسبت می‌دهیم. در واقع هویت‌های اجتماعی از مجموعه‌های متغیری از روابط زیست شده حاصل می‌شود (Bradley : 24). جنکینز در جای دیگر بر این اعتقاد است که هویت فردی بر تفاوت‌ها تأکید دارد و هویت جمعی به شباهت‌ها (جنکینز: ۳۴).

یکی دیگر از معیارهای تمایز میان هویت فردی و هویت اجتماعی، قلمروی است که در آن هویت تجسم می‌یابد. هویت فردی در «بدن»^۲ تجسم می‌یابد و هویت اجتماعی در

^۱ - H. Bradley

^۲ - body



چارچوب یک سرزمین یا منطقه جای می‌گیرد (همان منبع). برخی نیز هویت اجتماعی را هویتی می‌دانند که در شهر یا روستا، به عنوان قلمروهای تجسم یافتگی آن، ظهور می‌یابد. تجسم یافتگی عمل بازتابندگی هویت را در ذهن تقویت می‌کند و بدین ترتیب موجب تثبیت و باز تولید آن می‌شود.

کالوم^۱ معتقد است که شناسایی خویشتن، که همواره نوعی بر ساختن محسوب می‌شود. صرف نظر از اینکه تا چه حد همچون یک کشف شهودی احساس شود، هرگز به طور کامل از داعیه‌های شناخته شدن به طرق خاص به وسیله دیگران جدایی پذیر نیست (G.Calhom, 1994).

بعضاً خود - تعریف‌ها نیز با نقش‌های اجتماعی مطابقت دارد، مثلاً وقتی که از نظر کنشگر پدر بودن، مهم‌ترین خود - تعریف اوست. اما هویت در مقایسه با «نقش»، منبع معنایی نیرومندتری است زیرا در بردارنده فرایندهای ساختن خویش و فردیت یافتن است. به بیان ساده، «هویت» سازمان دهنده معناست ولی نقش، سازمان دهنده کارکردهاست (کاستلز: ۲۳). به همین سیاق کاستلز معنا را به منزله یکی شدن نمادین کنشگر اجتماعی با مقصود و هدف کنش وی تعریف می‌کند (همان منبع). در جای دیگر کاستلز اشاره می‌کند. نقش‌ها بر اساس هنجارهایی تعریف می‌شوند که ساخته دست نهادها و سازمان جامعه هستند. وزن نسبی هر یک از آنها در اثر گذاری بر رفتار مردم بستگی به توافق و آرایش‌های موجود بین افراد و نهادها و سازمان‌ها دارد، در حالی که هویت بخشی، منبع معنابخشی برای خود کنشگران است که به دست خود آن‌ها از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن، ساخته می‌شود (همان: ۲۳).

^۱ - G. Calhom

بدین ترتیب اگر هویت را به دو شکل هویت فردی و هویت اجتماعی بدانیم، می‌توانیم این دو شکل از هویت را به اشکال جزئی‌تری منقسم نمود. به عنوان مثال: هویت فرهنگی، هویت طبقاتی، هویت قومی از اشکال هویت اجتماعی هستند.

عنصر محوری دیگر در تعریف هویت، «دیگری» و ارتباط با دیگری است که مفهوم شباهت و تفاوت از دل آن بیرون می‌آید. به طور کلی هویت در ارتباط با دیگری ساخته می‌شود و به بیان دیگر هویت باترسیم دیگری بازنمایی می‌شود. ایجاد هویت اجتماعی در بردارنده‌ی خواست بازیگر جمعی برای متمایز ساختن خودش از بقیه جهان و به رسمیت شناخته شدنش از سوی جهان است. یک بازیگر جمعی برای متمایز ساختن خودش نمی‌تواند بدون رجوع و توسل به تجربیات، سمبل‌ها و اسطوره‌هایی مبنای هویتش را پی‌ریزی نماید. در عین حال تولید نمادین نمی‌تواند صرفاً به خود «مشروعیت‌دهی» متکی باشد، بلکه ضروری است که بعضی از بازنمایی‌های خود در تصویری که دیگر بازیگران از موضوع دارند، نیز مورد پذیرش قرار گیرد. تنها در پذیرش متقابل میان بازیگران است که حل منازعه به طور کلی در روابط اجتماعی می‌تواند وجود داشته باشد (دلپورتا: ۱۳۷).

بدین ترتیب هویت اجتماعی شیوه‌هایی را در اختیار می‌گذارد که از طریق آن افراد در روابط اجتماعی، خود را از افراد و جمع‌های دیگر به وسیله رابطه‌ای قاعده‌مند از نسبت‌های شباهت و تفاوت، متمایز می‌سازند. در هویت، منطق تشابه و تفاوت وجود دارد. وقتی گروهی از اشیاء براساس شباهت میانشان شناسایی می‌شوند، پیش فرض اساسی تفاوتی است که آنها با دیگر اشیاء دارند. بنابراین در هویت رابطه‌ای دو طرفه تعریف می‌شود؛ رابطه‌ای که به فرایندهای مرزبندی یعنی مرزبندی شباهت و تفاوت، می‌پردازد تا به خود مرزها. شباهت‌ها و تفاوت‌ها موجب مرزبندی‌های هویتی می‌شوند. بدین ترتیب در مقابل

دیگری پیش فرض‌های مربوط به تشابه و تفاوت مستقر است. این منطق تشابه و تفاوت، هویت را به مجموعه‌ای از روابط ذهنی دیالکتیکی مبدل می‌سازد. گفته می‌شود هویت اساساً از طریق تفاوت ساخته می‌شود (Woodward, 1997:9).

هویت در همان حال که به برجسته نمودن مرزهای نمادین توجه دارد، تولید آثار مرزی را به کار می‌گیرد. اما تفاوت‌هایی که مرزهای هویت را نشانه گذاری و علامت‌گذاری می‌کنند، ممکن است کوچک یا بزرگ باشند.

اما برخی معتقدند که شباهت می‌تواند هویت فردی افراد را تهدید کند و در نهایت افراد را به تنفر از یکدیگر وا دارد. به بیانی دیگر هر چقدر ما بیشتر حس کنیم که شخص دیگر شبیه ماست، احساس خطر بیشتری احساس می‌کنیم که او به ما نزدیک است (Kohler:24).

در عین حال باید خاطر نشان کرد رابطه میان خود و دیگری صرفاً براساس تفاوت نیست، بلکه مسأله سلسله مراتب نیز مهم است. در همان حال که تفاوت خویش را با دیگری معلوم می‌سازیم، فراتری و فروتری خویش را با آن نیز می‌سنجیم. این موضوع این نتیجه را به دنبال دارد که هویت ناشی از تفاوت‌های ذهنی آدم‌ها نیست، بلکه محصول ساختارها و بنیادهایی است که افراد در آن مستقر هستند. این ساختارها براساس ماهیت‌شان، جایگاه و منزلت افراد در سلسله مراتب قدرت را تعیین می‌کنند، افراد براساس جایگاه، شأن و میزان برخورداری از قدرت، هویت را بازتاب می‌دهند. بدین ترتیب هویت، تعریف از من نیست، بلکه تعریف از جایگاهی است که به من تحمیل شده است و من در آن استقرار یافته‌ام.

بر این اساس «هویت»، بستری است برای تعریف «قدرت». در واقع هویت، آگاهی و شناسایی خویشتن نیست، بلکه آگاهی و شناسایی میزان برخورداری من از «قدرت» است.

در واقع زمانی که فرد می‌پرسد من چه کسی هستم، در واقع منظورش این است که من چقدر «قدرت» دارم. یا اینکه ساختارها چگونه و به چه ترتیبی مرا در سلسله مراتب قدرت جای داده است؟ از اینرو می‌توان گفت که دیگری‌ها آفریده‌گفتمان‌هایی هستند که در مهار نیروها و نهادهای قدرتمند اجتماعی‌اند. این ویژگی بدنبال خود وجهی از هویت را آشکار می‌سازد که به «هویت مقاومت» تعریف می‌گردد. مقاومت، حاصل تداوم و تأکید بر شباهت‌ها برای نفی دیگری است. در واقع گفتمان مقاومت تأکید بر تفاوت‌ها از حیث نفی دیگری دارد، در حالی که در همان حال بر عناصر تداوم (شباهت‌ها) تکیه می‌کند.

پست مدرن‌ها نیز اظهار می‌دارند که هویت، دارای ماهیتی نسبتاً شناور بوده و از اصول ساخت اجتماعی که از پیش آنها را شکل داده فارغ است. بدین معنا که ما امروزه بیشتر قادر هستیم که گزینش کنیم که چه اشکالی از خود را به جای من مفعولی¹ بنشانیم. (Bradley:23). بدین ترتیب پست مدرن‌ها به آگاهی از من فاعلی بیشتر تأکید دارند تا به تعریف از من مفعولی. اما این امر شرایطی را به وجود می‌آورد که در آن هر یک از ما با هویت‌هایی متنوع روبرو هستیم که بصورت بالقوه متعارضند، در این شرایط، وابستگی و تعهدات ما نسبت به هویت به چالش کشیده می‌شود و فهرستی از هویت به صورت بالقوه بی‌نهایت و بی‌کران شکل می‌گیرد (Weeks:88)

در واقع امروزه افراد، حس هویت خود را از طریق طیف وسیعی از منابع هویت بدست می‌آورند؛ منابعی مثل جنسیت، سن، موقعیت مادی، ترجیحات جنسی، الگوهای مصرف، قدرت و... در واقع در اواخر قرن بیستم، افراد با کثرتی از هویت‌ها زندگی می‌کنند، یعنی کثرتی از «شیوه‌های ابراز خود» (Bocock:160). کروک نیز معتقد است که هویت تنها

¹ - me

توسط یک وجه از هستی اجتماعی^۱ مثل طبقه شکل نمی‌گیرد. بلکه حاصل چندین عنصر است. در چنین دیدگاهی افراد دائماً هویت‌های خود را در مسیر انتخاب مشخصی قرار می‌دهند. این امکان از طریق اجتماعات نمادین^۲ محقق می‌شود. منظور از اجتماعات نمادین مراکز و کانون‌های متنوع و بی‌شمار برای تعلق و شناسایی است که توسط تجربه و درگیری با زندگی مدرن، به ویژه از طریق رسانه‌ها حاصل می‌گردد. برخی از این کانون‌ها ممکن است منبعی دائمی و پایه‌ای از هویت اجتماعی را ایجاد نمایند (مانند هم‌جنس‌بازان) و برخی دیگر نسبتاً ناپایدارند. برخی از این اجتماعات نمادین، ساختگی و با تأکید بر آرمان‌هایی مثل صلح و توسعه پایدار و محیط زیست گسترش می‌یابند. این اجتماعات نمادین نیز براساس همان منطق هویت بر گسستگی‌ها تأکید دارند، و از این طریق به کنش جمعی خود وحدت می‌بخشند (Crook et al:132).

ویژگی دیگری که در هویت قابل بررسی است این است که هویت یک فرایند است همچنان که هویت اجتماعی یک فرایند اجتماعی است: بدین معنا که احساس تعلق و همبستگی با اعضای گروه، شناخت عناصر تداوم و عدم تداوم در تاریخ زندگی افراد و شناسایی و بقای خود، همگی در معرض بازپروری مداوم است. هویت چیزی است که در طی فرایند منحصر به فرد شناسایی خود و به رسمیت شناخته شدن دیگران ایجاد می‌شود. تصوراتی که بازیگران از هویت خودشان می‌پرورند، به طور مداوم با تصوراتی که دیگر بازیگران اجتماعی در مورد آنها ایجاد می‌کنند، در تعامل است (دلاپورتا: ۱۳۶). این امر دلالت بر این مطلب دارد که هویت در جریان تعامل افراد و گروه‌های اجتماعی به طور مستمر تولید و باز تولید می‌شود.

^۱ - Social being

^۲ - symbolic communities

ویژگی فرآیندی بودن هویت و بازاندیشی مداوم در آن، مانع از این می‌شود که گفتمان هویت به یک «ذات گرایی»^۱ تقلیل یابد. استوارت هال معتقد است تعیین هویت از طریق بازشناسی برخی از ویژگی‌های مشترک با شخص یا گروهی دیگر یا با یک آرمان و یا از طریق یک پیمان طبیعی که دارای انسجام و تعهد است ساخته می‌شود. او معتقد است هویت نباید به یک «ذات» و یا به یک هسته و مرکز غیرقابل تغییر تقلیل یابد. در واقع هویت به شکل گفتمانی شکل می‌گیرد. (Hall:2-3)

بدین ترتیب اگر هویت را سیال و شناور بدانیم و به عبارتی آنرا امری فرآیندی تلقی نماییم، ممکن است بتوانیم از تمایز آشکار میان ساخت و عامل و نیز دوگانگی امر ذهنی و امر عینی، دوری کنیم (جنکینز، منبع پیشین)

ویژگی فرآیندی بودن هویت، حکایت از خصلت‌های دو گانه ایستایی و خصلت پویایی آن دارد، چرا که از یک طرف باعث تداوم و استحکام وفاداری‌ها در طی زمان می‌شود و از طرف دیگر هویت در معرض باز تعریف‌های مداوم قرار می‌گیرد. پیوندهایی که بازیگران اجتماعی میان خود و تجربیات تاریخی خاص و گروه‌های مشخص، قطعی فرض می‌کنند، همواره اتفاقی و مشروط است. این پیوندها محصول باز تغییرهای نمادین از جهان است که به طور حتم گزینشی و ناقص به حساب می‌آید.

۱-۲. سنخ بندی های هویت

همچنانکه در بخش قبلی گفته شد در یک دسته بندی کلی هویت را می‌توان دو گونه تقسیم کرد؛ یکی هویت فردی که آگاهی از من فاعلی است و دیگری هویت اجتماعی که

¹ - Essentialism

آگاهی از من مفعولی است. در عین حال بر اساس این که این هویت‌ها چه نوع «دیگری» در برابر آن‌ها باشد متفاوت می‌شوند. در واقع خود این هویت‌ها را می‌توان به هویت‌های کوچک‌تر طبقه بندی نمود. هر کدام از این هویت‌ها نیز از نظر «جهت ارتباطی» با «دیگری» در واقع به عنوان عنصر تعیین کننده در تشخیص هویت‌ها و یا یک ملاحظه اساسی و محوری در تعیین هویت‌ها قابل تمایز هستند. از سوی دیگر این هویت‌ها بنا به تعریف، در قلمروهای خاص تجسم پیدا می‌کنند. در واقع هویت‌ها از طریق قلمروهای عینی متفاوت تجسم و تعیین می‌یابند که به تثبیت و تقویت و ادراک تجربی هویت‌ها می‌انجامد.

تشخیص انواع هویت‌ها و تمرکز بر آنها ممکن است، امری انتزاعی و بیهوده به نظر آید، اما به نظر، ما را در درک هویت شهری کمک می‌کند. ما از طریق پرسش‌های مختلف می‌توانیم این تقسیم‌بندی‌ها از هویت را استنباط نماییم. مثلاً ما می‌توانیم از خود پرسش کنیم که «من» به عنوان یک موضوع یعنی فاعل شناسایی کننده و آزاد، یا به عنوان یک زن یا مرد، به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم؟ به همین ترتیب می‌توانیم بگوییم به عنوان یک عضو در یک طبقه خاص یا گروه خاص چه کسی هستیم و ... بر اساس این «عناوین» می‌توانیم تشخیص دهیم که چه هویت‌هایی در ما دائماً در حال تولید و بازتولید هستند. ما دائماً به این پرسش‌ها در شرایط مختلف پاسخ می‌دهیم. وقتی که در مقابل تمدن غرب یا تمدن دیگری قرار می‌گیریم، از خود می‌پرسیم، به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم، وقتی که در برابر جنس مخالف قرار می‌گیریم، از خود می‌پرسیم به عنوان زن یا مرد چه کسی هستیم، و ... به همین ترتیب در برابر هر چیزی که برای ما «دیگری» است.

آگاهی، تعریف و تصویری از «من» را به «من» بازنمایی می‌کند و آن را بیدار و تحریک می‌سازد، هویت‌های متفاوت و مختلفی در ما بیدار و پدیدار می‌شود. بدین ترتیب اساساً «من» زمانی به «خودم» آگاه می‌شوم که "دیگری" حضور داشته باشد. اما در برابر هر

«دیگری»، «من» خاصی یا «آگاهی خاصی» از من هویدا می‌شود. از آنجایی که «دیگری»های متفاوت و مختلف وجود دارد، هویت‌های متفاوتی در من حاضر و ظاهر می‌شوند و من دائماً در حال رفت و برگشت و سیرکردن در هویت‌های متفاوت هستم. من هویت‌های متفاوت و در واقع آگاهی‌های متفاوت و تصاویر متفاوتی از خودم را تجربه می‌کنم و همواره در تلاش هستم که این هویت‌ها را با یکدیگر ترکیب کنم و خودم را بر پایه یک ترکیب مناسب استوار سازم، یا اگر هم نتوانم آنها را ترکیب کنم، به دنبال کانون مشترک و مرزهای مشترک آنها باشم، تا از درون فرونپاشم. چه اگر من توانایی آنرا نداشته باشم و یا اگر موفق نشوم که این ترکیب و هماهنگی میان هویت‌ها را، که گاهی با یکدیگر متفاوت و متناقض هستند، به دست آورم، دیگر نمی‌توانم بگویم «من» و یا «خودم». یعنی دیگر نمی‌توانم ویژگی خودمختاری و فردیت خود را که از عناصر اصلی خود^۱ هستند، بیابم.

بر اساس ملاحظاتاتی که ذکر شد، می‌توانیم انواع هویت را طبق جدول زیر از یکدیگر

تشخیص دهیم:

¹ - Self

گونه‌های هویت

انواع هویت	پرسش از هویت	دیگری (غیر)	وجه ارتباط با دیگری (معیار)	قلمرو و تجسم عینی آن
هویت فردی	من به عنوان یک موجود و یک پدیده وجودی که چه کسی هستم (هویت وجودی)	جهان (هستی)	موجودیت	انسان
	من به عنوان زن یا مرد چه کسی هستم (هویت جنسی)	مرد/ زن	جنسیت	بدن (تن)
	من به عنوان یک سوژه (فاعل آزاد انتخابگر) چه کسی هستم (هویت فاعلی)	من مفعولی	فاعلیت	نقش
هویت اجتماعی (جمعی)	من به عنوان یک ایرانی چه کسی هستم (هویت فرهنگی)	تمدن (دستاوردهای تمدنی و فرهنگی)	فرهنگ	تاریخ و تمدن
	من به عنوان یک عضو در یک طبقه یا گروه چه کسی هستم (هویت طبقاتی و گروهی)	سایر طبقات و گروه‌ها	ثروت قدرت منزلت	مالکیت اقتدار سبک زندگی (مصرف)
	من به عنوان یک قوم، نژاد چه کسی هستم (هویت قومی، نژادی)	سایر اقوام و نژادها	نژاد (رنگ) زبان قومیت	
	من به عنوان یک عضو در یک قلمرو سیاسی چه کسی هستم (هویت ملی)	دولت بیگانه	ملیت (عضویت سیاسی - تابعیت)	دولت - ملت (قلمرو سیاسی و جغرافیایی - کشور)

همچنان که گفته شد در یک تقسیم بندی کلی دو نوع هویت قابل تشخیص هستند؛ یکی هویت فاعلی و دیگری هویت مفعولی. در هویت فاعلی پرسش از وجوه و ابعاد چيستی «من» است که در برابر دیگری‌هایی چون جهانی (هستی)، مرد یا زن بودن و من مفعولی (نقش‌ها) مطرح می‌گردد. در پرسش‌های مربوط به هویت فردی، ما نمی‌توانیم به جای

ضمیر «من»، ضمیر «ما» نشانیم درحالی که در هویت‌های جمعی (اجتماعی)، می‌توان به جای ضمیر «من»، «ما» گذاشت، یعنی زمانی که می‌گوییم، من به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم، در واقع منظورم این است که «ما» در برابر دیگری، به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم، پس زمانی که در هویت اجتماعی، از «من» صحبت می‌شود، منظور «ما»ی جمعی است، یا «من»ی است که قبل از هر چیز با یک «ما» در آمیخته است. در هویت‌های فردی، تنها تجربه شخصی خود «من» مطرح است و نه تجربه ما. در هویت‌های فردی، تجربه شخص من به چالش کشیده می‌شود؛ تجربه‌های که در آن من خود را نه به عنوان یک موجود اجتماعی، بلکه به عنوان یک پدیده وجودی درمی‌یابم.

با توجه به اشکال مختلف هویت، هویت فرهنگی در طول تاریخ از طریق دستاوردهای تمدنی و فرهنگی تحقق و تعیین یافته است. لیکن تاریخ به معنای گذشته نیست، بلکه منظور زمان و اکنونی است که در این «جا» حضور دارد، مجموعه‌ای از داشته‌هایی است که در حال حاضر جاری و ساری است. اما مقصود از هویت فرهنگی چیست، چه ابعادی دارد و با واژه‌های نزدیک به آن، مانند هویت ملی چه تفاوت‌هایی دارد؟

در ابتدا باید متذکر شویم، زمانی که می‌گوییم ما (من) به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم، منظور از «ایرانی» یک محدوده سیاسی - جغرافیایی خاصی نیست که در دولت - ملت تعیین یافته باشد، بلکه منظور، شیوه‌ای از جهان بینی، درک، عمل، احساس و آگاهی است که در طول تاریخ در ظرف آگاهی به «من» رسیده است. این مطلب به این معنا نیست که منابع هویت ممکن است ثابت باشند، چرا که ارتباط من با این منابع ثابت نیست. فرآیند معنا سازی در هویت پویاست، اگر چه برای برساختن هویت، از مصالحی مثل تاریخ، جغرافیا، زیست شناسی، رویاهای شخصی، خاطرات جمعی، دین، زبان استفاده می‌شود، اما

افراد، گروه‌های اجتماعی تمامی این مواد خام را می‌پروراندند و معنای آن را مطابق با الزامات اجتماعی و پروژه‌های فرهنگی که ریشه در ساخت اجتماعی و چارچوب زمانی - مکانی آنان دارد، از نو تنظیم می‌کنند (کاستلز: ۲۴). در واقع تمامی هویت‌ها بر ساخته می‌شوند، اما مسأله اصلی این است که چگونه، از چه چیزی، توسط چه کسی، و به چه منظوری این امر ساخته می‌شود؟ منظور از هویت فرهنگی، فرایند معناسازی است که براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه‌ای به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر (طبقه، دولت - ملت، ...) اولویت داده می‌شود شکل می‌گیرد. در این فرآیند معناسازی، فرهنگ مبدل به متنی می‌گردد که در آن ما به تعیین وضعیت «خود» می‌پردازیم. بدین ترتیب فرهنگ هویت‌های ما را از این جهت که «ما چه کسی هستیم» و «از کجا آمده‌ایم» را صورت بندی می‌کند. (Benhabib:18)

برای استوارت هال، هویت فرهنگی در ظرف «شدن» است، به همان اندازه که در ظرف «بودن» است. به عبارت دیگر، هویت فرهنگی به همان اندازه که متعلق به گذشته است، متعلق به آینده است، هویت‌های فرهنگی از آنجایی ریشه می‌گیرند که تاریخ حضور دارد. اما مانند هر چیزی که تاریخی است، در معرض تغییر شکل دائمی و مستمر است. هویت‌های فرهنگی در معرض بازی مستمر تاریخ، فرهنگ و قدرت است (Hall:225)، هویت فرهنگی چیزی نیست که با آن متولد شده‌ایم بلکه شکل یافته و دگرگون شده در درون و در ارتباط با بازنمایی است. (Hall, 1992: 291). بنابراین هویت فرهنگی رشته‌ای میان گذشته، حال و آینده است، روایتی مداوم و مستمر از گذشته، حال و آینده است. اگر خاطره، منبع معنا سازی در هویت فردی است، تاریخ، منبع اصلی معنا در هویت فرهنگی است. در هویت فرهنگی، گذشته، منبع اصلی ارجاعی است که در تفسیر اینجا - اکنون و در پیش بینی آینده وارد عمل می‌شود.

به همین سیاق، هال^۱، فرهنگ‌های ملی را از مهم‌ترین منابع هویت فرهنگی می‌داند. پس می‌توان هویت ملی را به مثابه هویت فرهنگی خاص تلقی نمود. اما هویت ملی در ابتدایی‌ترین شکل خود، با نوعی احترام به مرزهای جغرافیایی یک کشور و پذیرش آن توسط تمامی کسانی همراه است که در درون آن مرزها قرار دارند (پای، ال: ۱۷۲). «دوب»^۲، هویت ملی را وضعی می‌داند که در آن افراد قبل از هر چیزی خود را با نظام سیاسی‌شان شناسایی می‌کنند، و در چنین شرایطی افراد، یک درگیری «من» با کشور (یا گروه دیگر) و موفقیت‌هایش را توسعه می‌دهند. هر قدر افراد با شدت زیادتری با ملتی شناخته شوند، رهبران ملی در به کار بردن نمادها (مانند پرچم - قانون اساسی، حقوق اتباع...) برای بسیج افراد به پی‌گیری هدف‌هایی که نخبگان آنها را خوشایند می‌پندارند، توانایی بیشتری خواهند داشت.

با تقویت هویت ملی، ملی‌گرایی بر مبنای شناسایی افراد بر اساس نهادها و نمادهای ملی ظهور می‌یابد. از این رو در هویت ملی، ملت به جای فرهنگ می‌نشیند و یا بهتر بگوییم ملت به جای «جامعه» می‌نشیند. در چنین شرایطی هویت فردی با هویت ملی گره می‌خورد. هویت ملی در واقع یک نوع فرهنگ سیاسی است که با ظهور دولت - ملت‌ها تحقق می‌یابد و جامعه بیش از آن که یک تعریف و ماهیت فرهنگی داشته باشد، تبدیل به یک واحد سیاسی می‌گردد. در هویت ملی، ملت همان دولت است که در یک اجتماع ملی با یکدیگر ترکیب شده‌اند. در عین حال دولت - ملت‌ها خود پدیده مدرن است و بر خلاف هویت فرهنگی سابقه طولانی ندارد. هویت فرهنگی سابقه بسیار طولانی‌تر از دولت - ملت‌ها (هویت ملی) دارد (دلپورتا: ۱۴۰).

¹ - Hall

² L.W.Doob

خلاصه

هویت فرایندی است که طی آن بازیگران اجتماعی به خودشان سازمان می دهند و به عنوان بخشی از گروه‌های وسیع تر به وسیله بازیگران دیگر سازمان می‌یابند. به عبارتی دیگر هویت در تجربه فردی و جمعی به مثابه یک اصل سازمان دهنده عمل می‌کند. برای مثال هویت به بازیگران در شناسایی متحدان و رقبایشان کمک می‌نماید. (دلپورتا: ۱۲۸)

در عین حال تأکید بر نقش هویت به عنوان یک منبع انسجام اغلب به غفلت از اهمیت اولویت‌های چندگانه سوق داده می‌شود. در واقع هویت‌ها از یک ساختار چند مرکزی برخوردار است و نه یک ساختار سلسله مراتبی. بنابراین هویت برخلاف ایدئولوژی برابر با همبستگی و انسجام نیست، بلکه آرمانی از همبستگی و انسجام است. از این رو هویت همواره دلالت بر وجود یک «مای جمعی» قدرتمند نمی‌کند. انتساب به یک جنبش یا گروه یا ملت، لزوماً به معنای سهیم بودن در یک برداشت نظام مند و منسجم از جهان نیست. اگر چنین باشد ما از هویت، عنصر ثابتی را انتظار داریم که در آن آگاهی از فرد، همان آگاهی کاذب حاصل از نیروهای اجتماعی تاریخی است. علی رغم این موضوع هویت، امکان روابط اجتماعی و مشارکت پیچیده با دیگران را فراهم می‌سازد (Weeks:88). هویت نیز ملاکی برای توزیع و باز توزیع منابع است. از آنجایی که هویت براساس منابع مختلف تعریف شده و این منابع براساس شرایط عضویت توزیع می‌شود، هویت به ملاکی برای توزیع منابع هویت ساز مبدل می‌گردد.

هویت اشاره به حس تعلق دارد؛ چیزی است که در آن شما با برخی از افراد مشترک هستید و نیز چیزی است که شما را از دیگران جدا می‌کند. هویت به فرد، حسی از موقعیت مشخص و هسته‌ای ثابت از فردیت اعطا می‌کند (Weeks:88). در واقع هویت کارکرد

ارتباطی‌اش را تنها در سطح بازنمایی جمعی و برداشت‌های غالب اجتماع از پدیده‌های خاص اجتماع انجام نمی‌دهد، بلکه این پدیده‌ها را به تجربه فردی نیز پیوند می‌زند. افراد در طی شکل دادن به هویت‌شان انسجام معنا را به مراحل گوناگون سرگذشت عمومی و خصوصی خودشان نسبت می‌دهند. در حال حاضر پست مدرن‌ها مفهوم هویت را به جای مفهوم «آگاهی» به کار می‌برند. آنان معتقدند که طبقه در دیدگاه سنتی، دیگر منبع هویت ساز نیست، در واقع منابع جمعی عضویت که تعریف‌ها و شناساهای اجتماعی را بوجود می‌آورد دگرگون شده‌اند. (Mercer:50). در حال حاضر، هویت‌های مصرف کننده^۱ ممکن است جانشین هویت‌های طبقاتی گردد،

خصوصاً این که رسانه‌ها و سبک زندگی افراد در دوران مدرن جایگاه ویژه‌ای در تعریف افراد از خود دارند (Bradley:24). از این رو هویت را باید به نوعی جانشین مفهوم مارکسیستی خودآگاهی^۲ دانست.

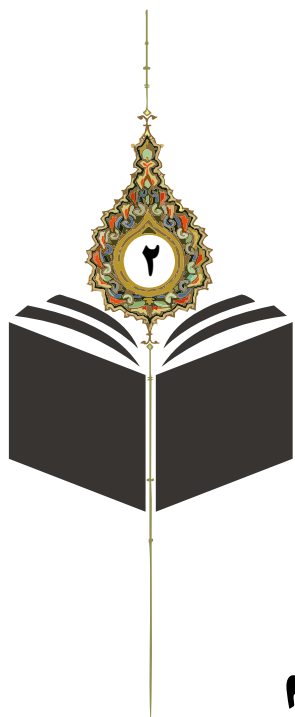
از سوی دیگر هویت‌ها نیازمند قلمروهای عینی و مادی هستند که در آنجا ظهور و تجلی یابند. در این میان شهر مانند بدن و در کنار سایر تقسیم بندی‌های سیاسی - فضایی تبدیل به مکان و قلمروی می‌شود که بایستی هویت و یا بهتر بگوییم شکلی از هویت ظهور یابد. بنابراین می‌توانیم بگوییم زمانی که از هویت شهری سخن به میان می‌آید منظور در واقع قلمروی است که شکلی از آگاهی از من در چارچوبی فضایی به نام شهر ظاهر می‌شود که بر خلاف مرزهای بدن، عام تر است و در بسیاری از وجوه حیات آن دیگران در آن سهیمند، همچنانکه من در این نوع هویت جمعی آنها سهیم هستم.

¹ - consumer

² - consciousness

خودآزمایی

۱. هویت چیست؟
۲. تفاوت میان هویت و خود چیست؟
۳. چه سنخ‌هایی از هویت قابل مشاهده‌اند؟
۴. نقش هویت در زندگی مدرن چگونه است؟
۵. چگونه می‌توان مفهوم شهر را با مفهوم هویت تلفیق نمود؟



فصل دوم

هویت شهری و چالش‌های

مفهومی پیش رو

اهداف

هدف از مطالعه این فصل آشنایی با مطالب زیر است:

۱. چالش‌هایی که موضوع هویت و هویت شهری را به چالش و پرسش می‌کشاند
۲. چالش‌های نظری در تعریف هویت شهری
۳. نقش رویکردهای فرهنگی در تعریف هویت شهری

مقدمه

با توجه به تعاریف ارائه شده در فصل پیشین این سوال مطرح می شود که جایگاه هویت شهری در میان آن مباحث کجاست؟ و یا این که مطالب فصل قبلی چه کمکی به درک مفهوم هویت شهری می کند؟ قبل از اینکه خواسته باشیم به بررسی ابعاد این مفهوم بپردازیم وزوایای مختلف آن را برشماریم ضروری است به چرایی این مفهوم بپردازیم یعنی این که چرا اساساً هویت شهری به پرسش کشانده می شود، چرا پرداختن به این موضوع حایز اهمیت است و چرا تلاش برخی از متفکرین حرفه ای و غیر حرفه ای را به خود معطوف می دارد؟ باید پرسید اساساً چه اتفاقی افتاده است که امروزه این گونه از مفاهیم اهمیت پیدا می کنند و بخش بزرگی از رساله ها و مقالات را به خود اختصاص می دهد؟

۲-۱. چرا هویت شهری و بی هویتی شهری؟

به طور کلی هویت، در روند ناگزیر جهانی شدن و تعامل فرهنگ ها و تمدن ها و نیز تبادل باور ها، ارزش ها و هنجار ها و در برخی از مواقع نفوذ شیوه ها و سبک های مختلف زندگی، از دغدغه ها و نگرانی های اصلی ملت ها و جوامعی است که از پیشینه و سابقه تمدنی، فرهنگی و تاریخی مخصوص به خود برخوردارند. در چنین شرایطی که فرهنگ ها تهدید و یا در معرض افکار و شیوه های نوین زندگی قرار می گیرند و افراد یک جامعه و یا فرهنگ از توجیه آنها احساس ناتوانی می کنند هویت به پرسش کشیده می شود. از بطن این پرسش است که مفاهیمی چون بی هویتی و بحران هویت پدیدار می گردد. این امر نشان می دهد

که به چالش کشیدن هویت و پرسش از هویت، یک پرسش سلبی و نفی کننده و در نهایت ناخوشایند نیست بلکه در واقع نیروی مثبتی است که نخبگان یک جامعه را به اندیشه و چاره جویی وامی دارد. چنین پرسشی همواره سرآغاز تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است. از این منظر، پرسش از هویت همواره موجب تفکر و اندیشیدن به خود و در نتیجه استخراج داشته ها و بازنگری در آنها و نیز تلفیق آنها با یافته ها بوده است. پرسش از هویت همواره یک جامعه و فرهنگ را به اندیشیدن به خود و داشته، بنابراین، در شرایط بی هویتی قرار گرفتن نه یک تهدید بلکه نوعی فرصت بازسازی است.

برای اینکه فهم بهتری از مقوله بحران هویت و یا بی هویتی داشته باشیم بهتر است که این مقوله را در ساحت اجتماعی و انسانی مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم کاربرد آن را برای بی هویتی شهری تبیین نماییم. یکی از مهم ترین سؤالات در ارتباط با مقوله هویت این است که چه شرایطی لازم است تا «هویت» به عنوان یک موضوع پرابلماتیک طرح شود؟ متأسفانه کمتر به این پرسش توجه شده است، این که «من کیستم» در وهله اول پرسشی است وجودی. پرسشی که به طور ضمنی، اشاره به گذشته و اشاره به تاریخ دارد. در نزد عده ای این پرسش به این معناست که چه فرایندی در گذشته طی شده است که چنین شده ام، از کجا آمده ام و آمدنم بهر چه بود؟ به این ترتیب این پرسش که می گویم «من کیستم» یک پرسش ارجاعی است، یعنی در واقع پرسیده می شود که از کجا آمده ام، چه اتفاقی در گذشته اتفاق افتاده است که چنین شده ام؟

البته این پرسش را نیز می توان به گونه دیگری مطرح کرد یعنی به این شکل که وقتی می گویم من کیستم در واقع می پرسیم چه کسی می خواهم بشوم؟ در این جا پرسش خبر از آینده می دهد. بنابراین در این شکل سؤال، «من» به آینده توجه دارد. در واقع پرسش از

هویت، پرسش از آینده فاعل است. در حالی که در پرسش اولی (از کجا آمده‌ام) به گذشته راجع است. در پرسش دومی (چه می‌خواهی بشوی) به آینده توجه دارد. به نظر می‌رسد در پرسش از هویت هر دو وجه، یعنی گذشته (این جا) و آینده (آن جا) وجود دارد.

با توجه به وجه دوگانه پرسش از هویت، هویت تبدیل به یک مقوله متناقض نما و متعارض می‌شود که به سختی می‌تواند میان این دو جمع شود. چه از یک سو به گذشته، به مثابه تقدیر، جبر، سنت توجه دارد و از سوی دیگر به آینده، به مثابه «آزادی» و «رهایی» معطوف است و به زبان جامعه‌شناسی امروزی، در بخش اول پرسش از «اُبژگی»^۱، است و در پرسش دومی از «سوژگی»^۲، بنابراین پرسش از هویت می‌تواند پرسش از طرح «خود» در گذشته باشد و یا طرح «خود» در آینده.

به طور کلی پرسش از هویت در شرایطی طرح می‌شود که هویت، مورد تهدید واقع شود یعنی «دیگری» به مثابه یک عامل تهدید کننده ظاهر شود. از این رو در شرایط «هویت‌یابی»، نوعی مقاومت از سوی عاملی که تهدید شده است به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، هر یک از هویت‌ها زمانی برای بازیگر و کنشگر طرح می‌گردد که او از جهتی مورد تهدید قرار گیرد. به عنوان نمونه هویت جنسی زمانی ظاهر می‌شود که از طرف جنس مخالف مورد تهدید قرار گیرد. همین طور زمانی که می‌پرسیم، من به عنوان یک ایرانی چه کسی هستیم، فرض بر این است که «ایرانی» بودن تهدید شده است.

در اینجا دو سطح از هویت مطرح است؛ یکی هویت فعال^۳ و دیگر هویت غیرفعال^۴ هویت‌های غیرفعال، هویت‌های نهفته‌ای هستند که از مجموعه‌ای از روابط زیستی (طبقه،

1 - Objectiveness

2 - Subjectiveness

3 - Active

4 - Passive

جنیست، قومیت و غیره...) ناشی می‌شوند، و در آن روابط، افراد درگیرند، در عین حال این هویت‌ها مؤثر نیستند. در این شرایط افراد به طور خاص نسبت به هویت‌های نهفته و غیرفعال ناآگاهند و معمولاً خود را توسط آن‌ها تعریف نمی‌کنند. (Bradley:25) در حالی که هویت‌های فعال آن دسته از هویت‌هایی است که افراد از آن آگاهند و نیز بستری برای کنش افراد فراهم می‌آورد. آن‌ها عناصر اثباتی در تعریف و شناسایی خود افراد هستند اگر چه ما ضرورتاً همواره خودمان را بر اساس هر هویت واحدی تعریف نمی‌کنیم. هویت فعال غالباً در شرایط دفاعی در برابر کنش‌های دیگران اتفاق می‌افتد یا زمانی که یک فرد از وجود خود آگاه می‌شود، وجودی که در شرایط سلبی و «نفی»، تعریف شده و یا قرار گرفته است. هویت‌های فعال از طریق تجربه و تبعیض، تشدید و فعال‌تر می‌شود. بنابراین نژاد و قومیت به طور کلی می‌توانند منابعی برای هویت فعال باشند. (Ibid: 25-26). به این ترتیب می‌توان پرسش از هویت را پرسش از هویت فعال دانست. هویت فعال، ساز و کاری برای عمل مداخله جویانه را فراهم می‌سازد. از این رو گفته می‌شود عمل مبتنی بر هویت عملی است که بازیگران و کنشگران، توانایی تعریف خودشان، دیگر بازیگران اجتماعی و محتوای روابط پیوند دهنده‌شان را در خود ایجاد نمایند (دلپورتا: ۱۳۰)

در ایران نیز پرسش از هویت در دوره‌های مختلف تاریخی طرح شده است. به عنوان مثال، ظهور اسلام و حمله مسلمین به ایران، حمله مغول، آغاز شکل‌گیری دولت در دوران صفویه، انقلاب مشروطه و در همین اواخر، انقلاب اسلامی، دوره‌هایی از تاریخ ایران هستند که «هویت» را به چالش کشیدند. در حال حاضر نیز آنچه که «هویت» را به چالش کشیده، «جهانی شدن» است که خود از دستاوردهای مدرنیته به حساب می‌آید. «جهانی شدن»، برای ما چون «دیگری» است که از من می‌پرسد تو کیستی. جهانی شدن، فرآیندی است

که مرا وادار به بازنمایی «خودم» می‌کند. مرا واداشته است که به این پرسش پاسخ دهم که «ما» چه کسی هستیم و چه چیزی می‌خواهیم؟ اگر چه جهانی شدن بر اساس توسعه و رشد کانون‌ها و نهادهای اقتصادی در سطح جهان و در نتیجه وابسته شدن ساختارهای اجتماعی نواحی و مناطق مختلف به یکدیگر، پایه ریزی شده، اما مهم‌ترین عنصری را که در اختیار دارد و این تعامل و وابستگی به یکدیگر را توجیه می‌کند فرهنگ است.

بازگشت به موقعیت بومی، نوعاً واکنشی به کنش جهانی شدن است، واکنشی که مردم در رویارویی با شکلی خاص از روند مدرن سازی نشان می‌دهند و می‌کوشند از آن کناره بگیرند؛ با این استدلال که «ما هیچ چیز درباره آن نمی‌دانیم و قادر به مهار آن نیستیم. سیاستی را که بتواند بر آن مسلط شود نمی‌شناسیم، این روند بسیار قدرتمند و فراگیر است. هر چیز به سمت آن میل می‌کند و در این میانه معدود عرصه‌هایی باقی مانده است، شکاف‌هایی کوچک که به ناچار باید در محدوده آنها فعالیت کنیم» (هال: ۲۵۵).

در این شرایط فرهنگ توده‌ای جهانی در سیطره شیوه‌های جدید تولید فرهنگی و زیر سلطه انگاره‌ای است که به مراتب سریع‌تر و آسان‌تر از پیش، ورای مرزهای زبانی در رفت و آمد است و به مراتب بی‌واسطه‌تر از زبان‌های محلی سخن می‌گوید. شیوه‌های مسلط، زندگی معمول، تفریح و فراغت را در قالب هنرهای تصویری و دیداری بازسازی می‌کنند.

بر تلویزیون، سینما، تصویر و تصور، سبک و سیاق تبلیغ توده‌ای، مسلط است. (همان: ۲۴۸). این شکل از فرهنگ توده‌ای جهانگیر، شکل متجانس از بازنمایی فرهنگی است که بنا به ماهیت، همه چیز را به تمامی در خود فرو می‌برد. این تجانس هرگز کامل نیست و سودای کامل شدن ندارد، اما در پی آن است که تفاوت‌های بومی را در عرصه وسیع و فراگیر شناسایی و جذب کند. این امر به آن معناست که این فرهنگ، قدرت مدارانه در تمرکز فزاینده و پیش رونده فرهنگ و سایر اشکال سرمایه جای گرفته است. (همان: ۲۵۰)

مفهوم جهانی شدن معنای ضمنی «گرایش به یکپارچگی» را در خود دارد (تاملینسون: ۲۸). این گرایش به یکپارچگی، در تمامی ابعاد و سطوح جوامع صورت می‌گیرد. یکی از این ابعاد، وجه فرهنگی جوامع است که در مفهوم جهانی شدن آن، یعنی یکپارچگی فرهنگی در سطح جهانی. البته در دل مفهوم یکپارچگی فرهنگی در سطوح جهانی، این هوشیاری و آگاهی نیز برای جوامع پدیدار می‌شود که چگونه جهانی شدن ما را نسبت به بافت ساختن معنی هشیار می‌کند؛ چگونه بر درک مردم از هویت و تجربه مکان و رابطه خود با مکان تأیید می‌نهد. چگونه بر دریافت‌ها، ارزش‌ها، آرزوها، اسطوره‌ها، بیم‌ها و امیدهای مشترکی که در حول و حوش زندگی محلی به وجود آمده‌اند اثر می‌گذارد (همان: ۳۸). این دقیقاً به معنای پرسش از هویت است. پرسش از هویت و هویت شهری خود مرحله‌ای از آگاهی و خود آگاهی و شعور اجتماعی است که در نتیجه جهانی شدن یا در مقابل آن صورت می‌گیرد. بنابراین بُعد فرهنگی بین چیزهایی که آنتونی گیدنز آنها را «جزء بیرونی»^۱، «جزء درونی»^۲، جهانی شدن نامیده است، پل می‌زند: ارتباط بین دگرگونی‌های نظام‌مند گسترده و دگرگونی‌هایی محلی‌ترین و خصوصی‌ترین «دنیاها» تجربه روزمره ما (Giddens, 1994:95).

جهانی شدن تجربه زندگی روزمره می‌تواند حفظ معنایی ثابت از هویت فرهنگی «محلی» - از جمله هویت ملی - را روز به روز دشوارتر کند، زیرا زندگی روزمره ما هر چه بیشتر با تأثیرها و تجربه‌هایی که از جاهای دور سرچشمه گرفته‌اند، درهم تنیده می‌شود و تحت نفوذ آنها قرار می‌گیرد (تاملینسون: ۱۵۹).

¹ - Out – Theveness

² - In – hereness

بنابراین اگر «هویت» از سوی جهانی شدن به چالش کشیده شده و مورد تهدید قرار گرفته است، شرایطی به آن عارض شده که ما آن را تحت عنوان «بحران هویت» مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم. اما به راستی منظور از «بحران هویت» چیست؟ آیا منظور «بحران در هویت» است و یا هویت در شرایط بحرانی است؟

اگر جهانی شدن را در نتیجه مدرنیته، شرایط بحرانی بدانیم و آن را نیز مسأله عارضی در نظر آوریم، در این صورت بحران به هویت عارض شده است. در واقع در این جا منظور از هویت در شرایط بحرانی است، بنابراین به جای «بحران در هویت» باید عبارت «هویت در بحران» را به کار برد. در عین حال اگر مفهوم بحران هویت روشن شود، در این صورت می‌توان عبارت دقیق‌تری را به کار گرفت. از سوی دیگر، وقتی که از شرایط بحرانی صحبت می‌کنیم، می‌بایست در ذهن شرایط غیربحرانی را نیز مدنظر داشته باشیم. بنابراین در ورای مفهوم بحران هویت، مفهوم شرایط غیربحرانی هویت نیز در نظر است. در این صورت، در توصیف و تشریح بحران هویت، یک نظریه هنجاری نیز مدنظر است و یا حداقل بر بحث سایه انداخته است.

مفهوم بحران در روانشناسی و پزشکی معنای خاصی دارد؛ به خصوص در روانشناسی عبارت بحران هویتی، زمانی به کار می‌رود که کودکان به امر ساختن «خویش» مشغول باشند. این امر را نوعی تجربه در بحران هویتی نیز تصور می‌کنند (Erikson:1968).

در فرایند توسعه سیاسی، مفهوم بحران هویت با عواطف مربوط به ناسیونالیسم و احساسات مردمی ارتباط می‌یابد که در جامعه مشترک گردهم می‌آیند. در فرآیند توسعه، بحران هویتی وقتی رخ می‌دهد که یک جامعه در یابد که آنچه را که تاکنون بطور دربست و بی‌چون و چرا به عنوان تعاریف فیزیکی و روانشناسانه «خودجمعی‌اش» پذیرفته، تحت شرایط تاریخی جدید دیگر قابل پذیرش نیست. برای اینکه نظام سیاسی براساس تغییر در

قلمرو، شدت، اشکال ساختاری یا متداول خود به سطحی جدید از عملکرد دست یابد، ضروری است که مشارکت‌کنندگان در نظام از نو تعریف کنند که چه کسی هستند و چگونه با دیگر نظام‌های سیاسی یا اجتماعی تفاوت دارند؟ بدین ترتیب بحران هویت مرحله‌ای از رشد است که نظام سیاسی به هنگام تغییر اساسی اشکال اصلی آن، با اجبار باید تجربه نماید. (پای: ۱۷۰).

در دیدگاه پای چهار شکل اصلی از بحران هویت، که برای او بیشتر هویت ملی است، وجود دارد؛ اولین نوع بحران مزبور به احساسات مربوط به سرزمین و رابطه فضای جغرافیایی با احساسات ناسیونالیستی مربوط است. بحران هویت شکل پیچیده‌تر تثبیت این آگاهی مردم از تعلق به یک سرزمین جغرافیایی و نیز متقاعد ساختن آنان در راستای این امر است که همه آنان به عنوان افراد جامعه به یک کشور تعلق داشته و حکومت اصالتاً متعلق به آن‌هاست. دومین شکل بحران هویت، وقتی رخ می‌دهد که ساختار اجتماعی و بویژه تقسیمات طبقاتی چنان گسترش یابد که مانع وحدت ملی کارآمد گردد. اگر در کشوری گستردگی شکاف طبقاتی به اندازه‌ای باشد که در آن احساسی از منافع مشترک وجود نداشته باشد، آن کشور در واقع به «دو ملت» تبدیل می‌گردد. سومین صورت بحران هویت با تعارض بین هویت‌های قومی یا دیگر هویت‌های فروملی^۱ و تعهد به یک هویت ملی مشترک سروکار دارد. این نوع بحران هنگامی بروز می‌نماید که کار ویژه‌های «دولت - ملت» به واسطه عدم حمایت از سوی یک احساس قوی از «ملیت» نتوانند بطور رضایت بخش اجرا شود. مشکل هویت در چنین شرایطی وقتی آشکار می‌شود که بین گستره دولت و احساس یک اجتماع تناسب کاملی وجود نداشته باشد. و نهایتاً چهارمین شکل بحران

^۱ - Subnational

هویت در اثر پیامدهای روانشناسانه تغییر اجتماعی سریع و احساسات دوگانه نسبت به بیگانگان ایجاد می‌شود. این نوع از بحران هویت عموماً رنگ احساسات عمیقاً مختلط راجع به جهان مدرن و سنت‌های تاریخی یک فرد را به خود می‌گیرد. این شکل از بحران، خاص جهان امروزی است، از این جهت که بحران مزبور به تغییر اجتماعی سریع و نوعی آگاهی دقیق از اختلافات فاحش میان قدرت و رفاه ملی بستگی دارد. (پای: ۱۷۹-۱۷۱)

بدین ترتیب، بحران را می‌توان شرایطی دانست که در آن در عناصر انسجام بخش و نظم دهنده، اختلال بوجود آید. از این رو بحران هویت، را می‌توان اختلال در عناصر نظم دهنده و انسجام بخش جامعه دانست و اگر منابع اصلی هویت فرهنگی را ارزش‌ها و هنجارها بدانیم، بحران هویت، یعنی اختلال در کارکرد ارزش‌ها و هنجارهایی که در گذشته، نظم دهنده روابط اجتماعی در جامعه بوده‌اند.

پیش از این، اشاره شد که پرسش از هویت با تهدید همراه است. در واقع پرسش از هویت در شرایط تهدید بوجود می‌آید و هویت به عنوان عرصه‌ای برای مقاومت ظاهر می‌شود. اما این سؤال باقی است که آن دیگری چه چیزی را تهدید می‌کند. در بحث ما، این گونه به نظر می‌رسد، که دیگری (چه آگاهانه و چه ناآگاهانه) شیوه‌های عمل، تفکر و احساس را تهدید می‌کند. در واقع دیگری (جهانی شدن) در حال حاضر ارزش‌ها، سنت‌ها، هنجارها، شیوه‌های فهم و اندیشه (معارف) و نیز احساس زیبایی شناختی مرا که «من» آن‌ها را در طول تاریخ تجربه کرده‌ام و از میان فرآیند اجتماعی شدن به من انتقال داده شده‌اند، کمرنگ، آن‌ها را تهدید و در برخی موارد تخریب کرده است. در شرایط کنونی من به عنوان یک ایرانی احساس می‌کنم که ادبیات من، شعر من، ارزش‌ها و سنت‌های من و نیز منش من (شخصیت ایرانی) در پاسخگویی به شرایط ایجاد شده و ناشی از جهانی شدن، جایی برای عرض اندام ندارد. آنها ناکارآمد هستند و اگر هم در برخی از شرایط مطرح

می‌شوند و یا به آنها استناد می‌کنم، حضور آن‌ها جدی نیست و یا کم رنگ است. آن‌ها اگر چه در اعماق احساس، تفکر و عمل ما حضور دارند، اما در تنظیم کنش من در شبکه تعاملات اجتماعی کنونی که در آن عناصر جهانی شدن وجود دارند ناتوان و عاجزند. الزامات زندگی نوین که خود حاصل دستاوردهای تمدنی جدید است، نیرو و توان عناصر تنظیم کننده کنش بازیگران را کم کرده و یا اساساً آن قدرت را گرفته است. بنابراین از آن جایی که من عناصر تنظیم کنش را نمی‌توانم از منابع موجود یعنی داشته‌هایم دریافت نمایم. در تنظیم کنش خود دچار مشکل می‌شوم و در برابر دیگری قادر به ارائه تصویری دقیق از خود نیستم.

تهدید، تنها به معنای تخریب منابع هویت بخش نیست، بلکه در ظرف آگاهی فرد به معنای محو و گرفتن توان «آزادی» اوست. اگر بپذیریم، آزادی به معنای به کار بردن داشته‌های فرد است و اگر بپذیریم، ارزش‌ها و هنجارها؛ معارف، دانش و ... (عناصر فرهنگ)، مجموعه‌ای از امکانات و داشته‌های فرد است، تهدید به معنای محدود کردن «آزادی» فرد خواهد بود. در مفهومی تاریخی از آزادی مد نظر ماست.

زبان، سنت، آداب و رسوم، اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها، اگر چه از یک چشم‌انداز، عناصر محدودکننده فرد، به شمار می‌آیند اما آن‌ها نیز، از یک دیدگاه دیگر، مجموعه امکانات فرد برای عمل هستند، آنها زمینه‌هایی را برای کنشگر فراهم می‌آورند که می‌تواند از درون آن‌ها جهان را ببیند و با محیط ارتباط برقرار نماید. به بیان دیگر، آن‌ها، مجموعه‌ای از امکانات و منابع برای تجربه زیست جهان هستند. این شکل از آزادی، علی‌رغم وجه محدودیت‌زای فرهنگ، به خصوص در زمانی که با «دیگری» مواجهیم، بیشتر خود را نشان می‌دهد. زمانی که افراد در برابر دیگری نیستند، این امکانات را نمی‌بینند. آن‌ها در کنار

یکدیگر گاهی این عوامل و منابع را محدودیت‌زا می‌بینند که در رفتار و کنش آنان کنترل و نظارت دارد اما زمانی که در ارتباط با دیگری و در مقابل «دیگری» قرار می‌گیریم این منابع محدودیت‌زا، مبدل به منابع آزاد کننده می‌گردند، چرا که این دیگری از تو خواهد پرسید که تو در این مورد خاص چه تجربه‌ای داری، چه چیزی را تجربه کرده‌ای و اساساً «تجربه» تو چیست؟ عناصر زیست جهان، در این موضع، شکل قدرت بخشی و آزاده کننده «من» از موضع «دیگری» هستند. آزادی در این شرایط یعنی چگونگی بهره‌برداری و استفاده از امکانات (منابع) و داشته‌ها. این داشته‌ها به من توانایی رویارویی با محیط اجتماعی و فرهنگی جدید می‌بخشند. بنابراین به نحوی این داشته‌ها مرا از جبر پذیرش بی‌چون و چرای موقعیت جدید، که حاصل دیگری است، آزاد می‌کند و یا به من، نشان می‌دهد که چگونه با آن مواجه شوم.

بحران هویت یعنی عدم کارایی منابع فرهنگی در شیوه عمل، شیوه تفکر و شیوه احساس که تمامی این‌ها عناصر و منابع اصلی آگاهی و تعریف «خود» در برابر «دیگری» است، که آزادی و آگاهی مرا کم رنگ و یا محو می‌کند. اما عدم کارایی منابع فرهنگی در شیوه عمل، احساس و تفکر کنشگران، آثار و نشانه‌هایی دارد. اختلال در شیوه عمل و فقدان کارآمدی منابع آن یعنی ارزش‌ها و هنجارها به بی‌هنجاری و آنومی می‌انجامد. عدم کارایی جهان بینی‌ها، اعتقادات و دانش‌ها در تفکر و شیوه تفکر، بی‌معنایی^۱ را به وجود می‌آورد و عدم کارایی منابع فرهنگی در احساس و شیوه احساس از خود بیگانگی^۲، را موجب می‌شود. بنابراین سه جلوه بحران هویت در سطح خُرد و رفتاری را می‌توان در اشکال بی‌هنجاری یا آنومی، بی‌معنایی و از خود بیگانگی دنبال نمود. بی‌هنجاری دلالت بر وضعیتی دارد که در

¹ - Meaningless

² - Alienation

آن هنجارهای اجتماعی که سلوک فردی را نظم می‌بخشد در هم شکسته شده و یا تأثیر خود را به عنوان قاعده رفتار از دست داده باشد. در شرایط بی‌هنجاری، رفتار اجتماعی کنشگران پیش بینی پذیر نیست (Merton:128). مفهوم بی‌هنجاری دامنه وسیعی از شرایط اجتماعی و حالات روانی را شامل می‌شود: بی‌سازمانی شخصی، آشفتگی فرهنگی، بی‌اعتمادی متقابل و مانند آن از این موارد است.

«دورکیم»، نظم جمعی را نیروی نظم دهنده بیرونی می‌داند، نیرویی که هدف‌ها را تعیین و تنظیم می‌کند و رفتار افراد باید در جهت این هدف‌ها باشد. اگر نظم جمعی مختل یا به هم ریخته شود، ممکن است آرزوهای انسان از امکان تحقق آن آرزوها پیشی گیرد. در چنین شرایطی «بی‌قاعدگی یا بی‌هنجاری» بروز می‌کند. هر زمان که اقتدار قواعد سنتی سست شود، پاداش بیشتر موجب برانگیختن این امیال می‌شود و آنها را زورمندتر و مهارناشدنی‌تر می‌کند. درست در مواردی که نظم بیشتری لازم است، همین هیجان‌ها که کم‌تر به نظم درمی‌آیند، بی‌هنجاری را گسترده‌تر می‌سازند. دورکیم این مسأله را مربوط به زمانی می‌داند که کارکردهای نظم دهنده مقررات جمعی در هم می‌شکند. او موقعیت‌های گوناگون از جمله، رکود ناگهانی، رونق ناگهانی و تغییرات فنی سریع را زمینه‌های بروز چنین وضعیتی می‌داند.

می‌توان چنین استنباط کرد که جهانی شدن، هم با تغییرات سریع پیچیده همراه است و هم باعث افزایش انتظارات و نیازها و خواسته‌های فردی کنشگران شده است. در چنین شرایط جدیدی، جامعه نمی‌تواند نیروها و عوامل تنظیم کننده رفتار افراد را با شرایط تازه زندگی سازگار کند. بدین ترتیب افراد با تحمیل شرایطی روبرو هستند که می‌بایست به

آن‌ها پاسخ دهند، اما نمی‌دانند که پاسخ در برابر آن چیست و چگونه است. زیرا دیگر منابع فرهنگی نظم دهنده، آنها را به سمت پاسخ هدایت نمی‌کنند.

دومین شکل یا جلوه بحران هویت در رفتار که متناظر با تفکر و شیوه تفکر کنشگران است، بی‌معنایی است. بی‌معنایی اشاره به شرایطی دارد که در آن عناصر ذهنی و معنا کننده جهان و رویدادها، اثر خود را از دست می‌دهند. در این وضع، کنشگر نمی‌داند به چه چیزی باید اعتقاد داشته باشد.

سومین شکل و یا آثار بحران، از خود بیگانگی و یا غربت از خویشستن است. در این جا منظور از خود بیگانگی، شیوه تجربه‌ای است که طی آن شخص خود را بیگانه احساس می‌کند و می‌توان گفت او نسبت به خود غریبه شده است (Fromm: 110). این واژه اشاره به شرایط آرمان اجتماعی انسان دارد که فرد از آنها بیگانه است که در واقع به صورت از دست دادن معنای درونی در کنش بیان می‌شود که به فقدان رضایت ذاتاً معنی‌دار از کنش می‌انجامد. رضایت ذاتاً معنی‌دار از کنش به تجربه زیبایی شناختی کنش برمی‌گردد که در قالب آن خود کاملی را برای فرد به ارمغان می‌آورد.

نوستالژی نیز از مصادیق پاسخ‌های انسان امروزی به بی‌معنایی و از خود بیگانگی است. نوستالژی در مقیاس جهانی وجهی جمعی گرفته و هم متوجه مسأله جهان بودگی شده است. بنابه نظر «بوردیاری»، وقتی واقعیت دیگر آن چیزی نیست که بوده است، نوستالژی به معنای واقعی خود ظهور می‌کند. جهانی شدن در قرن بیستم، به ویژه در مرحله معاصر آن، گرایش‌های نوستالژیک را به شیوه‌های گوناگون شتاب می‌بخشد. سیال بودن تحولات جهانی، نوستالژی را به مثابه آرزوی کالبد امنی برای نظم جهانی و به همین صورت نوعی نوستالژی فراقکنانه برای جهان به عنوان خانه برانگیخته است (رابرتسون: ۳۳۵)، (ترنر، ۱۹۸۷) و (استوت و ترنر 47: 1988) بر این باورند که چهارپیش فرض عمده درباره پارادیم

نوستالژی وجود دارد: نگاه به تاریخ به عنوان زوال، احساس از دست رفتن تمامیت، احساس از دست رفتن خودجوشی و احساس از دست رفتن خود آیینی و استقلال فرد. (رابرتسون: ۳۲۷)

مفهوم نوستالژی در شرایط کنونی به عنوان واکنشی در برابر تجدد و جهانی شدن تا به آنجا پیش رفته که رابرتسون نظریه پردازی درباره نوستالژی را «طرف دیگر» نظریه پردازی درباره جهانی شدن می‌داند (همان: ۳۰۶). حتی استوئث و ترنر معتقدند که جامعه‌شناسی اکنون تحت یک تأثیر معرفت مسلط است که مضمون اصلی گفتمان‌های مختلف در حوزه رویکردهای گوناگون جامعه‌شناختی را تشکیل می‌دهد و آن، همانا حافظه نوستالژیک است. مفاهیمی چون سنت، هویت، زبان، فرهنگ، تفسیر، مشارکت، اخلاق و... همگی ساخته و پرداخته حس نوستالژیک اندیشمندان جامعه‌شناختی است که در برابر فرآیند تجدد و جهانی شدن قرار گرفته‌اند.

به نظر می‌رسد تمامی این وجوه سه گانه عمل یعنی، نابهنجاری، بی‌معنایی و الیناسیون، بحرانی‌ترین شکل رفتار یعنی ناتوانی را سبب شده و یا موجب تقویت آن می‌گردند. ناتوانی در معنای کلی آن یعنی اینکه نمی‌توان سرنوشت شخصی، اجتماع و دنیا را تغییر داد. به همین نسبت که در تئوری مارکس کارگر از این رو بیگانه شده است- چون حق و ابزار تصمیم‌گیری در دست کارفرمایان است- در شرایط بحران هویت، فرد از این رو بیگانه شده است که حق و ابزار تصمیم‌گیری در دست قدرت‌های اصلی در فرآیند جهانی شدن است. در چنین شرایطی کنشگر احساس می‌کند که کمترین نظارت و کنترل را بر امور دارد. اموری مانند امنیت، پذیرش و عزت نفس مهم‌ترین نیازهای اولیه فردی است که به طور کلی فرد را به برپایی هویت و آگاهی از خود می‌کشاند. فرد در پاسخ به تمایل به هویت، در

جستجوی دائمی علائمی است که نقش وی را نشان دهد. بنابراین افرادی که در زمینه‌سازی امنیت شخصی - اجتماعی، مقبولیت و اتکای به نقش و استقلال، توانایی لازم را ندارند از بحران هویت رنج می‌برند.

اما بحث بحران هویت که در برخی از مواقع به جای آن از واژه بی هویتی استفاده می‌شود در خصوص شهر چگونه ارزیابی می‌شود؟ بسیاری از صاحب‌نظران هویت شهری را با تشخص شهری یکی می‌دانند و هویت شهری را وجه ممیزه شهری از شهر دیگر می‌دانند. این گروه بی‌هویتی را ناشی از استانداردگرایی در طراحی فضاها و ساختمان‌ها، تکنولوژی به کار رفته در ساخت و سازها و نوع مصالح به کار گرفته شده و در نتیجه شباهت بیش از اندازه شهرها و فضاهای شهری با یکدیگر تعریف می‌کنند و دلیل این مدعا را شهرهای سنتی ذکر می‌نمایند که هر یک با دیگری متفاوت است و هویتی خاص دارد، به عبارتی هویت آنها ناظر بر خصوصیات منحصر به فرد تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و کالبدی است.

گروهی دیگر بی‌هویتی را در عدم وجود رویدادهای خاطره‌انگیز می‌دانند و معتقد هستند رویدادها یا حوادثی که موجب تمیز مکانی از مکان دیگر می‌شود، می‌تواند به هویت بخشی شهر کمک کند. اگر در موضوع هویت شهری یا فرایند هویت بخشی یا این همانی، فضاها و خاطرات جمعی، نقش مهم و سازنده‌ای دارد، در فرایند هویت پذیری شهروندان، فضاهای خصوصی، مساکن، مدارس، مناظر و خلاصه همه تبلورات کالبدی شهر نیز نقش پیدا می‌کنند و تک تک عناصر شهر حتی خصوصیات سینتیک محیط‌های شهری خصوصیات نظیر بو، صدا و تصاویر متحرک و ثابت جایگاه مخصوص به خود دارند. به عبارتی شاید در هویت شهری تشخص و تمایز حائز اهمیت بسیار باشد،

درعین حال به نظر می‌رسد تمامی شهرها دارای هویت هستند اما بی‌هویتی در این حالت به معنای این است که افراد نمی‌توانند با محیط شهری و عناصر تشکیل دهنده آن

پیوندی عاطفی برقرار نمایند. این حالت با موضوع خوشایندی و نیز خاطره انگیزی ارتباط دارد. در این معنا وجه انسانی و ذهنی هویت مطرح است. ما بر این باور نیستیم که شهرها بی هویت هستند، حتی ازدحام ناشی از جمعیت زیاد و نیز ترافیک خود یک هویت است. همین که ما یک شهر را با این ویژگی‌ها شناسایی می‌کنیم خود دلالت بر هویت و تشخیص دارد. اگر شهری را به خاطر این ویژگی‌های ناخوشایند به یاد می‌آوریم به معنای این است که این شهر دارای هویت است. اگر موضوع هویت به معنای این است که این شهر خوانا نیست (خوانایی به معنای لینچی)، در این صورت هویت به معنای یکسان سازی نزدیک می‌شود که با مفهوم هویت در معناهای دیگر سازگاری ندارد.

۲-۲. چالش‌های پیش رو در تعریف هویت شهری

موضوع فوق نشان دهنده این است که تعریف هویت شهری با چالش‌های جدی مواجه است که تمامی آن‌ها باعث شده تا محققین به یک تعریف و برداشت واحدی از آن دست نیابند. در حال حاضر تعاریف متعددی از هویت شهری وجود دارد که در برخی از مواقع به جای اینکه راه‌گشا باشند بیشتر سردرگم‌کننده‌اند و در بیشتر مواقع این احساس را ایجاد می‌کنند که مفهوم هویت شهری یک مفهوم انتزاعی و غیر واقعی است تا کاربردی و تحلیلی. در اکثر مقالات و نوشته‌ها، گسست و فاصله‌ای عمیق بین تکرار دایمی ژورنالیستی و غیر ژورنالیستی بی‌هویتی شهری و آنچه که سازنده هویت است مشاهده می‌شود. اغتشاش فکری ناشی از این گسست و فاصله‌ی عمیق، در این امر نهفته است که کمتر متفکری یافت می‌شود که در کنار تأکید بر بی‌هویتی، برای خواننده روشن سازد که چه چیزهایی مفقودند

که چنین انگي را مجاز می‌سازند و سخن در باب چیست؟ در واقع هنگام مرور آثاری که بر بی‌هویتی تاکید داشته‌اند، چند نکته کلی دائماً تکرار می‌گردد، بدون آن که به گونه‌ای عمیق، تحلیل شوند و یا مابه‌ازای مشخص و ملموس آنها معلوم گردد. جالب آنکه بررسی‌های محدود میدانی انجام شده نیز مشخص می‌سازند که در ذهن افراد مورد بررسی در ایران، هویت شهری نه زاده کالبد شهر، جسم و شکل و فرم شهر که محصول وقایع تاریخی استثنایی است که در مکان‌های خاص رخ داده‌اند و در ذهن ساکنان شهرهای خاص نقش بسته و پایدار شده‌اند.

به نظر یکی از نویسندگان، هویت شهری بر مضمون‌های زیر دلالت دارد:

۱. هویت شهری مقوله‌ای کالبدی است.
۲. هویت شهری ناشی از شکل کلی و فرم شهر است.
۳. هویت شهری چیزی جز خاطره جمعی افراد ساکن یک شهر نیست و شهر بدون خاطره، فاقد هویت است.
۴. هویت شهری نه مقوله‌ای مادی یا بصری بلکه معنوی و احساسی است.
۵. آنچه هویت شهری را پدید می‌آورد هماهنگی اجزاء و عناصر شهری است که کلیتی هماهنگ پدید می‌آورند.
۶. هویت شهری از مقوله‌های زیباشناسانه است. شهر با هویت، شهری با مناظر زیباست.
۷. هویت شهری انعکاس مثبت کلیت شهر در ذهن مشاهده‌کننده است.
۸. هویت شهر براساس شاخص عملکرد شهر شناخته می‌شود.
۹. هویت شهری حاصل کنش و واکنش عین و ذهن است
۱۰. هویت شهری چیزی نیست مگر فرهنگ شهری در هر زمان و مکان.

۱۱. هویت شهری زاده تعاملات اجتماعی در درون کالبد شهری است که فرم و شکل ویژه خود را دارد.

۱۲. هویت شهری محصول تکثر و چند قومی و چند فرهنگی بودن است.

۱۳. هویت شهری فرصت‌های زندگی نسلی پس از نسل دیگر است.

۱۴. هویت شهری چپستی هر شهر است.

۱۵. هویت شهری نحوه زندگی‌ای است که در شهر جریان دارد و آن را از سایر مکان‌ها متمایز می‌سازد.

۱۶. هویت شهری تاریخ یک ملت منعکس در جسم و روح شهر است.

۱۷. هویت شهری تاریخ و فرهنگ خاص یک شهر و یک جامعه حاکم بر شهر است. جنس و فرهنگ و تاریخ سازنده هویت شهری، عام است.

۱۸. هویت شهری زشتی و زیبایی، خوبی و پلیدی منعکس در زندگی شهری است.

ما نه هویت شهر بلکه هویت‌های گاه متضاد شهری را داریم که محصول تفاوت طبقاتی است. (پیران، ۱۳۸۴)

این تعاریف و ملاحظات خیلی کلی هستند و کمتر ما را به درک واقعی و عملی فرا می‌خوانند به نظر می‌رسد چنین ملاحظاتی ما را به سمت درک واقعی از هویت شهری سوق نمی‌دهد و در واقع درکی ملموس و عینی از هویت شهری در پیش روی ما نمی‌گشاید و شاید بیشتر خواننده را سرگردان کند. در ادامه همان نویسنده معتقد است که در عین حال مفاهیمی که به عنوان مترادف هویت و یا به عنوان صفت‌های عرصه شهری به کار می‌روند، مفاهیمی چون ریشه‌دار، بی‌ریشه، القاء‌کننده تاریخ، آرامش‌بخش، دارای اغتشاش، خوانا، ناخوانا، فروتن، متجاوز، مردم‌وار، ضد مردمی، نوکیسه‌واری، تماما دوگانگی‌های مربوط به

هویت اند که گویای دو عنصر مهم یعنی مکان و تاریخ در بحث هویت شهری به شمار می‌روند.

۲-۳. ملاحظات اساسی در تعریف هویت شهری

به نظر می‌رسد برای دستیابی به تعریف قابل قبول و در خور تاملی در خصوص هویت شهری بهتر است در ابتدا به ابعاد آن توجه شود. در واقع با توجه به ابعاد و مولفه‌های سازنده این مفهوم می‌توان تا اندازه‌ای به فضای مفهومی این واژه نزدیک شد. هویت شهری مفهومی است که دو عنصر مهم در آن دیده می‌شود؛ یکی عنصر ذهنی و انسانی که بار خود را بیشتر بر واژه هویت می‌گذارد و دیگری عنصر عینی و مکانی که واژه شهر را در بر می‌گیرد. به هر حال سخن این است که با توجه به این دو بعد تعریف هویت شهری حساسیت و پیچیدگی خاصی دارد و امر برنامه‌ریزی و طراحی‌های معطوف به آن را دشوار می‌نمایاند. مشکل این جاست که با ترکیب جدید این دو واژه، عبارت هویت شهری از یک طرف دلالت بر پدیده‌ای روانی می‌کند و از سوی دیگر اشاره به وجوه عینی شهر دارد. در عین حال در نزد برخی از متفکرین و برنامه‌ریزان دانشگاهی، هویت شهری هیچ‌یک از این دو نیست. وجود این دو بعد عینی و ذهنی باعث می‌شود میان دو واژه نزدیک به هم هویت شهری^۱ و هویت شهر^۲ تمایز بگذاریم. این تمایز می‌تواند تا حدودی راه‌گشا باشد. به عنوان مثال زمانی که به وجه عینی مفهوم توجه می‌شود بهتر است از واژه "هویت شهر" استفاده شود. در این معنا منظور گوینده از واژه هویت شهری بیشتر هویت مکان است و در واقع آن تشخیصی است که می‌توان از طریق امور عینی و قابل مشاهده به آن دست یافت. در این

^۱ - urban identity

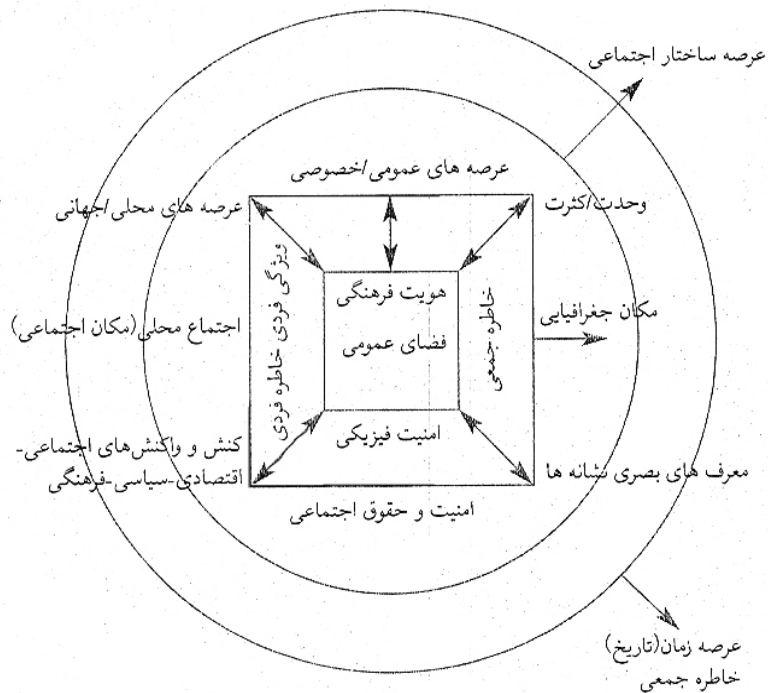
^۲ - identity of city

صورت است که آثار تاریخی و عملکردی عناصر یک شهر می‌توانند معنای هویت را به مخاطب انتقال دهند. این موضوع در حالی است که هویت شهری بیشتر دلالت بر دریافت ذهنی فردی یا جمعی دارد.

برخی این دو بعد را به وجه دیگری نشان داده‌اند. آنها بر این باورند که این دو بعد در هویت شهری به موضوع تاریخی بودن و دیگری امر مکانی و فضایی آن و در نهایت برداشت و استنباطی که در فرد ایجاد می‌شود، اشاره دارد. در این حالت احساسات، عواطف و هیجانات ما شکل تاریخی پیدا می‌کند. در این صورت شهر، مظهر زندگی و منبع نمادین خاطرات، تصورات و تعلقات ماست، که تمامی این‌ها در قالب مفهوم "هویت شهری" ردیابی و بررسی می‌شود. اما واقعیت آن است که هویت، هویت‌مندی، احراز هویت و اساساً برخورداری محیط زندگی از این ظرفیت، ضرورتاً ارتباطی با تصویر گذشته پدیده به عنوان مبنای هویت مکانی ندارد. هویت بیش از آن که معطوف به گذشته باشد با توقعات افراد مرتبط است، زمان حال و آینده را دربر می‌گیرد و تقاضا برای بهره‌مندی از آن، ریشه در نیازهای فردی و جمعی شهروندان در محیط شهر دارد. همچنان که در تعاریف اولیه از واژه هویت به عمل آمد در برخی از تعاریف، هویت امری پویاست و این پویایی باعث می‌شود که هویت به آینده معطوف گردد.

شارون زوکین در کتاب ارزشمند "فرهنگ‌های شهرها" ضمن پرداختن به عناصر و ابعاد هویت مکانی (شهری)، سلسله مراتبی از انواع هویت نیز معرفی می‌کند که از هویت فردی (ویژگی‌های فردی، جنس، سن، شغل، محل تولد، وابستگی‌های فکری سیاسی، علاقه‌مندی، گذراندن اوقات فراغت و غیره) هویت محله‌ای، هویت عرصه عمومی نهادهای مدنی، عرصه‌های محلی - شهری، عضویت‌ها و تعامل با دیگران تا هویت ملی و جهانی را شامل می‌شود که تمامی این هویت‌ها در دو بستر کلان یعنی ساختار ویژه جامعه در هر زمان و

مکان مفروض و عنصر تاریخی بودن را که ظرف خاطرات جمعی و فردی است در بر می‌گیرد.



نمودار شماره (۲) عناصر و ابعاد هویت شهری (مکانی)

منبع: (پیران، ۱۳۸۴)

البته همچنان که مشاهده می‌شود در این نمودار مفاهیم مختلفی دیده می‌شود که ممکن است به پیچیدگی و ابهام موضوع بیفزاید اما می‌توان گفت که در این نمودار سه وجه کلیدی مهم دیده می‌شود که شاید بتوان ابعاد هویت فضایی و از جمله هویت شهری را بر پایه آنها مشخص ساخت. این ابعاد عبارتند از: امر تاریخی، امر فضایی - مکانی و در نهایت امر جمعی. این سه عنصر کلیدی تا اندازه زیادی مشابه عناصر ذهنی و عینی در مفهوم هویت شهری اما دقیق تر و سنجیده تر هستند. منظور از امر تاریخی چیزی نیست که لزوماً

به شکلی با گذشته در ارتباط باشد: امر تاریخی اشاره به وجه زمانی آگاهی و دریافت درونی فرد دارد که به اشکال خاطرات و یادها ترسیم و حفظ می‌شوند. اما خاطره درون تجربه زیسته فرد می‌تواند در زمان حال و نیز آینده تجربه شود. امر مکانی و فضایی اشاره به صورت عینی هویت دارد و در نهایت، امر جمعی دلالت به این مورد دارد که هویت شهری و فضایی ضرورتاً یک امر اجتماعی است. این وجه در واقع نقطه‌ای است که مفهوم هویت شهری را از مفهوم حس مکان جدا می‌کند. در حالی که حس مکان یک دریافت فردی است، هویت شهری امر جمعی است. امری است که در خاطرات و وجدان جمعی شکل گرفته است. بی تردید حس مکان چارچوبی است که در آن هویت شهری دریافت می‌شود اما این حس و دریافت با روحیه و ذهنیت جمعی عجین شده و با آن پیوسته و همبسته است.

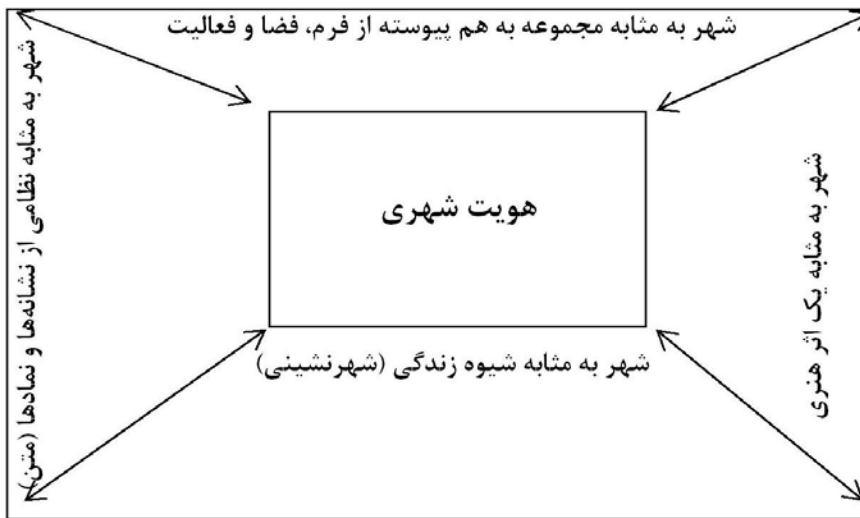
۲-۴. رویکرد فرهنگی نسبت به مفهوم هویت شهری

همچنان که مشاهده شد مفهوم هویت شهری پیچیده و چند بعدی است که به سادگی نمی‌توان فضای معنایی آن را ترسیم نمود. ما بر این باوریم که برای نزدیک شدن به فضای معنایی این پدیده، ضروری است آن را در قالب مفهوم فرهنگ و فرهنگ شهری بازخوانی کنیم. این کار علاوه بر این که می‌تواند راه را برای فهم بهتر و دقیق‌تر هویت شهری هموار سازد قادر است برداشت‌ها و سایر تعبیر در باب این مفهوم را پوشش دهد.

به طور کلی شهر به عنوان سکونتگاه انسانی، تبلور عینی و کالبدی برنامه‌ریزی، مدیریت و سازماندهی عقلانی غرایز طبیعی انسان، یعنی فرهنگ است. شهر تبلور کالبدی فرهنگ و وجدان جمعی و حیات ذهنی یک جامعه است. از این روست که برخی از متفکران و اندیشمندان آن را با مدنیت و تمدن یکسان می‌پندارند و خاستگاه هر تمدنی را با ظهور

شهر به شکل ابتدایی و اولیه آن قرین می‌دانند. اگر شهر را با تمدن و فرایند مدنیت یکی بدانیم، می‌توانیم آنرا قلمرو عینی فرهنگ مادی و قلمرو مفهومی و ذهنی آن را مساوی فرهنگ غیرمادی بدانیم. از این منظر شهر یک پدیده فرهنگی است؛ یک پدیده فرهنگی تام. عبارت تام بودن، اشاره به ترکیب وجوه عینی و ذهنی فرهنگ به شکل فضایی خود یعنی شهر دارد. به نظر ما به هر گونه‌ای که فرهنگ مطالعه و تعریف شود، می‌توان شهر و هویت شهری را مطالعه و تعریف نمود. به عنوان مثال اگر فرهنگ با توجه به چهار رویکرد تعریف شود که اولین آن فرهنگ را فرآیندی کلی عقلانی - معنوی، دومی فرهنگ را شیوه زندگی گروهی خاص، سومی آن را آثار و فعالیت‌های ذهنی - هنری و در نهایت آخرین، فرهنگ را نظامی نمادین و معنادار می‌داند، هویت شهری را نیز می‌توان با توجه به این چهار رویکرد مورد مطالعه قرار داد. در واقع زمانی که شهر را فرایندی کلی عقلانی - معنوی بنامیم، اشاره به مجموعه‌ای به هم پیوسته و ترکیب شده از سه عنصر فرم، فضا و فعالیت داریم. در این معنا هویت شهری از به هم پیوستگی این سه عنصر به دست می‌آید. یا زمانی که شهر را سکونتگاهی خاص بشماریم که شیوه زندگی معینی را بر ساکنان خود تحمیل می‌کند یعنی آن را به شهرنشینی تقلیل دهیم، در این معنا هویت شهر نوعی آگاهی از نحوه رفتار شهرنشینی است و با مجموعه‌ای خاص از ارزش‌ها و هنجارهایی است که به سبک و الگوی خاصی از زیستن برای تنظیم رفتار شهروندان دلالت می‌کند. محیط شهر گاهی اوقات قابل مقایسه با یک اثر هنری است (Olsen, 1986)، و در نهایت این که شهر را می‌توان مساوی با نظامی از نمادها و نشانه‌ها و معانی دانست که در این رویکرد شهر به متنی تقلیل می‌یابد که از سوی ساکنان آن خوانده می‌شود. مجموعه عناصر در شهر نشانه‌ها و علائمی هستند که ساختاری نمادین را به وجود می‌آورند و از طرف شهروندان رمزگشایی می‌شوند. متن

شهری را می‌توان در این رویکرد مانند لويس مامفورد^۱، صرفاً در سبک معماری بناها و ساختمان‌ها دنبال نمود و یا این که مانند هانری لوفوبر^۲ شهر و مکان‌های شهری را از طریق فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی مستقل از صورت ساختمانی شهر رمزگشایی نمود. در این جا هویت شهری دلالت بر نوعی خوانش دارد که در ظرف آگاهی از کیستی و چیستی ما ظاهر می‌شود.



نمودار شماره (۳) رویکردهای فرهنگی و هویت شهری

منبع:

خلاصه

¹ - Lewis Mumford

² - Henri Lefebvre

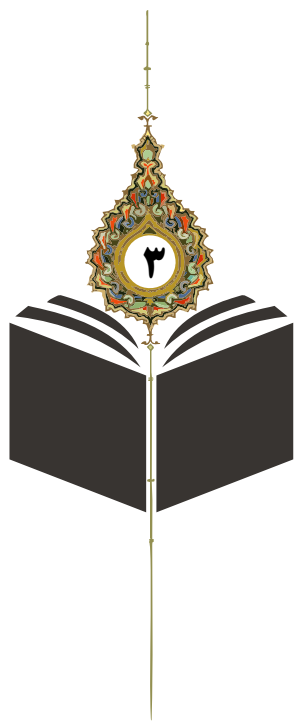
به طور کلی هویت، در روند ناگزیر جهانی‌شدن و تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و نیز تبادل باور‌ها، ارزش‌ها و هنجار‌ها و در برخی از مواقع نفوذ شیوه‌ها و سبک‌های مختلف زندگی از دغدغه و نگرانی‌های اصلی ملت‌ها و جوامعی است که از پیشینه تمدنی، فرهنگی و تاریخی خاص برخوردار هستند. در چنین شرایطی که فرهنگ‌ها تهدید و یا در معرض افکار و شیوه نوین زندگی قرار می‌گیرند و افراد یک جامعه و یا فرهنگ از توجیه آن‌ها احساس ناتوانی می‌کنند هویت به پرسش کشیده می‌شود. در این جا، «دیگری» به مثابه یک عامل تهدید کننده ظاهر می‌شود. از این رو در شرایط «هویت یابی»، نوعی مقاومت از سوی عاملی که تهدید شده به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، هر یک از هویت‌ها زمانی برای بازیگر و کنشگر پدیدار می‌شود که او از جهتی مورد تهدید قرار گیرد. بازگشت به موقعیت محلی در قالب مفاهیمی چون هویت شهری، نوعاً واکنشی به کنش جهانی شدن است، واکنشی که مردم در رویارویی با شکلی خاص از روند مدرن سازی نشان می‌دهند. جهانی شدن در تجربه زندگی روزمره می‌تواند حفظ معنایی ثابت از هویت فرهنگی «محلی» (از جمله هویت ملی) را روز به روز دشوارتر کند، زیرا در آن صورت، زندگی روزمره ما هر چه بیشتر با تأثیرها و تجربه‌هایی که از جاهای دور سرچشمه گرفته‌اند، درهم تنیده می‌شود و از آن نفوذ می‌پذیرد. در برابر فرایند‌های مزبور، دو سطح از هویت آشکار می‌شود، یکی هویت فعال و دیگری هویت غیرفعال. هویت‌های غیرفعال، هویت‌های نهفته‌ای هستند که از مجموعه‌ای از روابط زیستی (طبقه، جنیست، قومیت و غیره...) ناشی می‌شوند، و در آن روابط، افراد درگیر هستند. در عین حال این هویت‌ها مؤثر نیستند. در این شرایط افراد به طور خاص از هویت‌های نهفته و غیرفعال آگاه نیستند و معمولاً خود را به وسیله آنها تعریف نمی‌کنند.

اگرچه طرح مباحثی چون هویت شهری واکنشی فعال در برابر مدرنیزاسیون و جهانی شدن است اما پاسخ دادن به اینکه به راستی هویت شهری چه معنایی دارد دشوار است.

تعریف هویت شهری با چالش‌های جدی مواجه است که تمامی آن‌ها باعث شده تا محققین به تعریف و برداشت واحدی در تعریف این واژه دست نیابند. در حال حاضر تعاریف متعددی از هویت شهری شده است که گاهی این تعاریف به جای اینکه راه‌گشا باشند بیشتر سردرگم‌کننده است و در بیشتر مواقع این احساس را ایجاد می‌کند که مفهوم هویت شهری یک مفهوم انتزاعی و غیر واقعی است تا کاربردی و تحلیلی. به نظر ما در بطن رویکردهای متفاوت فرهنگی است که می‌توان به فضای معنایی هویت شهری دست یافت.

خودآزمایی

۱. چه شرایطی موجب طرح موضوع هویت شهری گردیده است؟
۲. منظور از بحران هویت چیست؟
۳. بی‌هویتی شهری، به چه معنایی است؟
۴. چه موانعی بر سر راه تعریف هویت شهری وجود دارد؟
۵. رویکرد‌های فرهنگی در باب هویت شهری را توضیح دهید؟
۶. چرا باید هویت فرهنگی را درون رویکرد‌های چهارگانه فرهنگی توضیح داد؟



فصل سوم

رویکردهای چهارگانه

نسبت به هویت شهری

اهداف

هدف از مطالعه این فصل، آشنایی با مطالب زیر است:

۱. ابعاد چهارگانه هویت شهری
۲. هویت شهری به مثابه انسجام مولفه های شهری
۳. هویت شهری به مثابه امری زیباشناختی
۴. هویت شهری به مثابه هویت شهروندی
۵. هویت شهروندی به مثابه امری نمادین

مقدمه

تفسیر و تعریف هر یک از ما از شهر متفاوت است. این تفاوت معنا دلالت بر دیدگاه های متفاوت ما دارد. این تفاوت ها در تعریف یک پدیده، بیان کننده این موضوع مهم است که ما تنها می توانیم یک و یا چند وجه از پدیده را مشاهده کنیم و نه تمامی آن را. در عین حال هر یک از ما سعی می کنیم دیگری را در نگاه و دیدگاه خویش سهیم نماییم. در خصوص شهر به عنوان یک پدیده فرهنگی نیز رویکردهای متفاوتی وجود دارد که بر اساس این رویکردهای متفاوت، سعی می شود فضای مفهومی هویت شهری را ترسیم کنیم:

۳-۱. هویت شهری به مثابه یکپارچگی و انسجام مولفه های شهری

همچنان که در مباحث فصل پیشین ذکر شد، گاهی، فرهنگ به فرایندی کلی عقلانی و معنوی تقلیل می یابد. با توجه به این تفسیر از فرهنگ، شهر از خلال تمامی تلاش ها و مساعی مبتنی بر کنش های عقلانی فردی و جمعی با هدف تحقق سعادت معنوی و ارتقای وجوه معنوی انسان در سطح فردی و جمعی سربرآورده است. نظام های برنامه ریزی و تصمیم گیری و سیاست گذاری هایی که معطوف به توسعه کالبدی و فضایی شهر می شوند در جستجوی وحدت و یکپارچگی ساختاری و کارکردی میان عناصر شهری هستند. براساس این رویکرد، هویت شهری حاصل انسجام و هماهنگی درونی میان فضا، شکل و فعالیت است. اگر میان این سه جزء، گسست و ناهماهنگی مشاهده شود، مفهوم هویت در میان عناصر شهری قابل دریافت نیست. هر شهر حداقل در این منظر دارای دو بعد کارکردی و

کالبدی است که در یک تقسیم بندی کلی ابعاد هویت شهری را می توان در قالب همین دو بعد به شرح زیر مجزا ساخت:

۲-۳. عناصر کالبدی یا سیمای شهری

بدیهی است اولین برخورد با هر شیء، پدیده یا موجودی، سیما و کالبد ظاهری آن است که به راحتی قابل تشخیص و بازشناسی است. نمود ظاهری از یک شهر در نگاه نخست می تواند شامل عناصر طبیعی و بستر مکانی آن باشد که اغلب به عنوان عناصر و میراث طبیعی در نظر عامه مردم خود نمایی می کند. شناخت عناصر محیطی به عنوان بستر فعالیت های انسانی می تواند به درک و تحلیل بهتر اشکال مختلف زندگی و فعالیت های انسانی بینجامد. بنابراین عوامل طبیعی، زیست محیطی و جغرافیایی، اولین عناصر هویت بخش به یک شهر و عناصر درون آن تلقی می شوند. این عوامل می توانند شامل عناصر زیر باشند: رودها و نوار ساحلی، ویژگی های اقلیمی (شامل: بارش، دما، رطوبت، باد و غیره)، منابع آبهای سطحی و زیرزمینی، ساختار زمین شناسی، مکان نگاری^۱ و پوشش گیاهی و جانوری و منابع و سایر جاذبه های طبیعی.

شکل و ساختار ظاهری یک شهر علاوه بر ساختار طبیعی، توسط عناصر مصنوع به دست انسان شکل می گیرد. هویت کالبدی، عاملی است که بافت، ساختار و شکل شهر به آن وابسته است. از دیدگاه «کوئین لینچ»، عناصر هویت بخشی شهر عبارتند از: راهها و شبکه ارتباطی، لبه ها، محله ها، گره ها و نشانه ها که تمامی اینها به خوانایی شهر کمک می کند. به تعبیری بافت کالبدی و ساختار مکانی شهرها یکی از مهم ترین ابعاد هویتی شهرها را تشکیل می دهد. از طرف دیگر همین محیط مصنوع است که می تواند به عنوان

^۱ - Topography

آیین‌ها ای تمام نما از تاریخ و رویدادهای آن تجلی نمایند. از این رو وجه حاضر از شهر مهمترین وجه تمایز میان شهرهای نو و کهن تلقی شده و در طراحی یا توسعه یک شهر باید مدنظر قرار گیرد. هرکدام از عناصر جدید و تاریخی بافت کالبدی نیز براساس عملکرد خود به عناصر عرصه‌های عمومی و باز شهری و فضاهای کارکردی و به عبارتی بسته شهری (فضاهای مسکونی، خدماتی، تجاری و...) تفکیک می‌شوند که از این میان نماهای شهری و فضاهای شهری براساس ویژگی‌های کالبدی و نقش کارکردی ویژه خود، اولین رکن هویت بخش از عناصر شهرهای امروزی مطرح می‌گردند.

۳-۳. عناصر کارکردی و محتوایی شهری

بعد محتوایی یک شهر اشاره به وجه انسانی، فرهنگی و اجتماعی شهر دارد و شاخصه‌های محتوایی یا کارکردی هویت شهر به صورت زیر طبقه‌بندی می‌شود: عناصر اجتماعی (سیاسی و فرهنگی) شهر اولین گروه در عناصر محتوایی، به حساب می‌آید. این عناصر که غالباً با عنوان جغرافیای انسانی شناخته می‌شوند شامل جمعیت (کمی و کیفی) و فرهنگ شهر یا شهروندان (نژاد، زبان، هنر، پوشش و...) است. علوم، فنون، مهارت‌ها، اندیشه‌ها و تجارب باارزش و سودمندی که از دیگران یا از گذشته می‌گیریم و یا به دست می‌آوریم در تحلیل‌های نهایی در این بعد از هویت قرار خواهند گرفت؛ همان‌گونه که خط، لباس، روش‌های تولید، آداب و رسوم و عقاید، جشن‌ها و اعیاد و بسیاری از مولفه‌های ملی و عناصر هویت و متعلقات فرهنگی دیگر نیز در میان این عناصر طبقه‌بندی می‌شوند. بر این اساس توجه به هویت اجتماعی (فرهنگی - سیاسی) در راستای شناخت هویت واقعی شهری گریزناپذیر است. دومین بخش از عناصر محتوایی، عناصر اقتصادی شهر است. این بعد از ابعاد هویت

بخش در فضاهای شهری، فعالیت هایی است که به وسیله ساکنان آن از گذشته تا به امروز پایه های اقتصاد شهری را تشکیل می دهد. برخی از این فعالیت ها که به طور ویژه در مکان ها و یا شهرهای خاصی وجود دارند و به یک مکان ویژه جغرافیایی اختصاص دارند، به عنوان یکی از مهم ترین ارکان هویتی شهر یا مکان خود نمایی می کنند که از آن میان می توان به فعالیت های گردشگری، صنایع دستی و فعالیت های ویژه و یا بومی موجود در هر مکان یا شهر اشاره نمود. (میرزایی، ۱۳۸۷)

به هم پیوستگی عناصر کالبدی و کارکردی جزء ضروریات شهر هستند و به همین خاطر کلیتی به نام شهر و هویت شهری در ذهن ایجاد می کند. این معنا از هویت به وحدت میان اجزاء و تشخیص حاصل از همبستگی میان ویژگی ها و صفات عناصر شهری توجه دارد. در همین راستا عده ای از صاحب نظران، هویت شهری را با تشخیص شهری یکی می دانند و آن را وجه ممیزه شهری از شهر دیگر به شمار می آورند. همچنان که پیش تر بیان شد این گروه بی هویتی را ناشی از استانداردگرایی در طراحی فضاها و ساختمان ها، تکنولوژی به کار رفته در ساخت وسازها و نوع مصالح به کار گرفته شده و در نتیجه شباهت بیش از اندازه شهرها و فضاهای شهری با یکدیگر تعریف می کنند و دلیل این مدعا را شهرهای سنتی ذکر می نمایند که هر یک با دیگری متفاوت است و هویتی خاص دارد. به عبارتی هویت آن ها حاصل خصوصیات منحصر به فرد تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و کالبدی است. (داودپور، ۱۳۸۴: ۲۳)

ایده مورد تاکید هویت شهر سنتی، همگرایی قوی محیط اجتماعی و کالبدی آن ها است. این همگرایی به معنای تطابق عملی میان در یافت های عینی و ذهنی با یکدیگر است. رشد بطئی شهر سنتی و تغییرات تدریجی اقتصادی و اجتماعی، قالب و محتوای شهر و زندگی درونی آن را نیز بر هم نمی زده است. لذا پیوستگی فرهنگی شهر، پایداری محیط، سلسله

مراتب مقیاس‌ها، روابط آشکار با محیط طبیعی، وجود مظاهر مرئی و قوی شهری بودن، نظم آشکار، استوار شدن فرم‌های شهری حفظ می‌شد و باعث تمایل به مشارکت، فاصله نزدیک و روابط صمیمانه شهروندان با یکدیگر و حفظ منافع عمومی می‌گردید (زاد رفیعی، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۲)

در این دیدگاه مساله در هویت شهرها از زمانی آغاز می‌شود که در تحول و گذار شهر سنتی به کلان‌شهر مدرن، پدیده شهر و زندگی شهری، تابع دو زمینه مشروط کننده اجتماعی (رشد و تحرک اجتماعی) و اقتصادی (شرایط اشتغال شهروندان) می‌گردد. عواملی که پایه نظام یابی فضایی کالبدی شهر و ماهوی آن را نیز تشکیل می‌دهد. تمامیت شهر و کلیت آن می‌تواند نماد هویت ساکنانش باشد، اما اگر دریافت کلیت و تمامیت در انسان شکل نگیرد، منطقی است احساس هویت و تعلق و امنیت کم‌رنگ گردد و نوعی بیگانگی و غریبگی نسبت به محیط شهری به وجود آید که معمولاً مهاجران شهری دچار آن می‌شوند (همان منبع).

همچنان که به شکل تلویحی بیان شد بسیاری از صاحب نظران معتقدند که یکپارچگی میان فضا، شکل و عملکرد را که به دریافت " کلیت " در ذهن بیننده می‌انجامد می‌توان در شهرهای سنتی مشاهده نمود که در حال حاضر این شکل از هویت یابی و هویت بخشی را در محلات قابل رؤیت است. با توجه به این رویکرد، هویت شهری به هویت محلی تقلیل می‌یابد. در این تفسیر زمانی که از هویت شهری سخن به میان می‌آید منظور هویت محلی و یا بهتر بگوییم هویت محله‌ها است. بی‌شک هر شهری در حال حاضر از محلات متعددی تشکیل شده است که می‌توان هر یک را بر اساس سه عنصر محوری یعنی شکل، فضا و عملکرد از همدیگر متمایز نمود. در این رویکرد بی‌هویتی نیز به این معناست که نمی‌توان

محلات را از یکدیگر تفکیک کرد. اما آنچه که در هویت محلی بیش از پیش به چشم می‌خورد نقش بازیگران اجتماعی است که نه تنها عامل یکپارچگی سه عنصر مزبور است بلکه به آنها معنی داده و در واقع یکپارچگی‌اش را به نمایش می‌گذارند. بی‌تردید این به نمایش گذاشتن یکپارچگی میان سه مولفه اصلی است که مفهوم کلیت را در ذهن بیننده متبادر می‌سازد و بنابراین در این منظر، هویت شهری را باید نوعی هویت جمعی به حساب آورد که به عنوان یک معیار برای توسعه و عاملی برای ارتقای کیفیت محیط زمینه‌های مشارکت و امینت افراد را فراهم می‌سازد.

۳-۳-۱. هویت محله‌ای

بسیاری از نظریه‌های شهرشناسی معاصر، تفاوت کیفی در عملکرد و هویت شهرهای موجود را نیز همچنان، ناشی از یگانگی شهروندان با جامعه شهری آن دانسته‌اند و به طور وسیعی از مفاهیم اجتماعی و آموزه‌های شهرهای سنتی در بنای محوطه‌های جدید و در بهسازی‌ها، سود جستند. باید به خاطر سپرد که در جامعه امروز شهری، برای دستیابی به توسعه پایدار شهر، محلات، بنیادی‌ترین عناصر شهری و حلقه میانجی بین شهر و شهروندان به شمار می‌روند. از گذشته‌های دور محله‌های شهرها در شکل دهی و سازماندهی امور شهری جایگاه ویژه داشتند. هر محله با ارائه خدمات روزمره مورد نیاز مردم و با ایجاد نمادهای محله‌ای و ویژگی‌های خاص موجب می‌شد ساکنان آن نوعی احساس تعلق و نوعی هویت پیدا کنند تا جایی که هر شهروند با نام محله‌ای که در آن می‌زیسته شناخته می‌شد. با تحولات سریع دوران معاصر، ورود به مرحله گذار و تغییر زیربنای معیشتی و روابط اجتماعی، این وضعیت به هم ریخت. در گذشته برای مدیریت آبادانی، پاکسازی و ایجاد امنیت و ... از اهالی محله مشارکت می‌خواستند و در تمام مسایل مربوط

به محله، نقش شهروندان حایز اهمیت بود. ولی به مرور این نقش، کم رنگ شد و ساکنان محله ها از هویت خاص محله خود تهی گردیدند. در چنین وضعیتی شهروندان خود را منفعل و جدا از محله و شهر احساس کردند و مسایل شهر در غیاب شهروندان اداره شد. این شرایط موجب می شود تا محله ها و شهر وضعیت نا پایداری یافته و تعهد در این جامعه به عنوان فرصتی برای با فضیلت شدن و خدمت به جامعه تلقی نگردد. محله رکنی است مابین خانواده و شهر. محله از خانه های مجاور هم در یک فضای جغرافیایی خاص تشکیل می شود و خانواده نسبت به محله مسکونی خود احساسی مشابه خانه مسکونی خود دارد و با ورود به محله، خود را در یک محیط آشنا و خودی مثل خانه می بیند. محله از تجمع و به هم پیوستگی، معاشرت نزدیک، روابط محکم همسایگی و اتحاد غیر رسمی میان گروهی از مردم به وجود می آید.

زیست شهری ایرانیان در سه لایه متقاطع صورت می گیرد: خانه مسکونی، محله شهری، شهر.

یافته ها، آموزه ها و تجربه های عملی نشان می دهد استوارترین و پرشورترین فضای زیستی شهروندان محله ها هستند. پیش از این جمعیت محله ها از کسانی تشکیل می شد که از نظر شغل یا اعتقادات دینی و یا سابقه قومی بسیار به یکدیگر شبیه بودند و به اصطلاح به فرهنگ مشترکی خو گرفته و از هنجارهای آن پیروی می کردند. به طور کلی ویژگی مهم و مثبت محله، داشتن نوعی روح جمعی بود که وحدت و پیوستگی افراد به یکدیگر و احساس یگانگی و نیز آمادگی برای مساعدت و همکاری در راه حفظ هویت محله ای مظاهر آن را تشکیل می داد. البته وابستگی به این عرصه ها با افزایش راه و وسعت آن در تقسیم رده بندی ها پیوندی معکوس دارد. بر پایه این نظریه انسان ها به خانواده و پس از

آن به محله، شهر، کشور و... بیشترین وابستگی را دارند. این وابستگی به محله در گذشته بسیار عمیق تر و کارساز تر بوده است، به طوری که ساکنین یک محله در صورت مشاهده تخریب و یا از بین رفتن منابع محلی به جنگ و ستیز یا مقاومت می پرداختند. در واقع، محله همیشه وجود زنجیره ای از خانواده ها با بسیاری از ویژگی ها و بازخوردها و ارزش های فرهنگی نسبتاً مشابه در حیطه جغرافیایی با بافت و محدوده مشخص را تداعی می کند. از یک نگاه، محله می تواند خود یک شهرک باشد. زمانی که وسعت یک محله به طور قابل توجهی افزایش می یابد، با پدید آمدن و تولد واژه ها و مفاهیمی همچون پایین محله، بالامحله، محله اصلی، محله جدید و نظایر آن مواجه می شویم.

بیشتر مقوله های مربوط به هویت در محله ها بازسازی می شود، مفهوم محله به عنوان واحد پایه و اولیه سازمان، کالبدی از فضای ساختاری شهر است. این واحد از تجمع پیوستگی کم یا زیاد، معاشرت نزدیک، روابط محکم همسایگی و اتحاد رسمی میان گروهی از مردم به وجود می آید. اغلب در محله های شهری کیفیت واحد فیزیکی منطبق با رفتارهای اجتماعی بوده و از این رو هر محله، مشخصاتی جدا از سایر محله های شهری دارد. محلات در گذشته صرف نظر از حجم و وسعت آن، حدود عرفی خاصی داشته که برای ساکنان آن مشخص و قابل شناسایی بوده است و هویت اکثر افراد با محلات شناخته می شده و اهالی آن نسبت به محله و متعلقات آن تعصب داشته اند. شالوده سازماندهی کالبدی اجتماعی در شهرهای قدیم بر نظام محله بندی و سلسله مراتب تقسیمات بازار، مرکز شهر، محله، کوی و... استوار بوده که هم به روابط اجتماعی و اقتصادی شهر و هم به روابط اداری، ارتباطی و خدماتی شهر، سازمان می داده است. از سوی دیگر در محله های قدیمی به ویژه محله های طبقه کم درآمد، ارتباط همسایگان با حس تعاون و همیاری بیشتر بوده و ارتباط در چنین محله هایی از طریق مراکز مذهبی، اماکن ورزشی، قهوه خانه ها و کوچه ها صورت

می گیرد، اما در محله های طبقات پر درآمد، روابط همسایگان تضعیف شده و کمتر به آن احساس نیاز می شود. در محله های قدیم، عمده زمان ساکنان محل، در کوچه و خیابان می گذرد و برای ساکنان آن محیط محله بیش از فضای داخلی خانه رضایتبخش بوده است ولی امروزه خیلی از ساکنان در چارچوب خانه خود محصور شده و دیگر از آن محله های قدیمی خبری نیست. استفاده از مؤسسات محله مثل مراکز مذهبی، باشگاه، قهوه خانه به مردم امکان می دهد که خود را در یک محدوده کاملاً مقید احساس کرده و در نتیجه تعلق بیشتری نسبت به محله مسکونی خویش پیدا کنند. بنا بر آنچه گفته شد می توان محله را یک واحد فیزیکی و اجتماعی به شمار آورد. در میزان احساس تعلق محله ای عامل وسعت نقش اساسی دارد. هر اندازه سهولت دسترسی به مؤسسات عمومی و تجهیزات محله ای با پیاده روی امکان پذیر باشد، در این فرایند احساس تعلق به محله افزایش می یابد. هر اندازه که دسترسی به نیازهای روزانه و تغییرات شهری با اتومبیل صورت گیرد و فاصله خانه تا آن بیشتر باشد به همان اندازه احساس هویت و تعلق اجتماعی به شهر کاهش می یابد. بنابراین توجه به بعد اجتماعی محله و قلمروهای اجتماعی و غیرکالبدی یکی از ضروریات محیط قابل زیست شهری است و ایجاد عناصر کالبدی که بتوانند مرزهای قلمروی اجتماعی را هر چه بیشتر متبلور سازد، می تواند به ساماندهی بیشتر کنش های متقابل در اجتماع انسانی منجر شود. با این حال هر چند که احیای مراکز هویت محله ای از نیازهای اجتماعی یک شهر است و برای جذب مردم به فضای اجتماعی محله باید شاخص های امنیتی، دسترسی، پیاده روی، نظارت و انجام مراسم جمعی و آیینی در فضای شهری وجود داشته باشد ولی امروزه متأسفانه گسترش شهرنشینی و عدم ساماندهی معابر و شبکه بزرگراه ها موجب

گسست محله های فرهنگی مشابه شده و در نتیجه به قطع ارتباط محله ها منجر گردیده است .

بدون تردید هویت و مشارکت بخشی اجتماعی محله ای به عنوان یکی از زیرساخت های ساختاری کالبدی دارای اهمیت است. ادامه حیات شهری دلیل بر اهمیت محله در تکامل اجتماعی- روانی شهرنشینان است، بنابراین محله، تبلور کالبدی اجتماع و رمز های آن تبلور حریم ها و قلمروها است .مقایسه شهرهای گذشته با امروز نشان می دهد که شهرهای گذشته دارای ساختاری بسامان بوده و هویت محله ای را تقویت می کرده است، اما شهرهای جدید ابتدا ساختار شهر را با شهرک های مسکونی، برج ها و آپارتمان ها که جمعیت را از اقصی نقاط ایران در آن ساکن کرده است، تعریف می کند .همین موضوع باعث از بین رفتن محلاتی که شهروندان در سایه آن احساس امنیت و آرامش می کردند، شده است .اگر محیطی، به تغییرات زیادی دچار گردد، قاعدتا برخی نسبت به هنجارهایی که در آن محیط از آن پیروی می کردند، احساس پایبندی نکرده و این امر، هرج و مرج و آشفتگی را به دنبال خواهد داشت.

در شهرسازی و شهرنشینی دوران جدید، به دلیل تسلط اقتصاد صنعتی و وسایل حمل و نقل ماشینی و گسترش وسیع ابعاد کالبدی شهر، مقیاس های انسانی تا حدود زیادی اعتبار خود را از دست داده و محله که یک سلسله مراتب کاملاً نظارتی و مشارکتی است فاقد مدیریت حقوقی گردیده است .اگر با دقت بیشتری به وضعیت محله های مختلف، که به دلیل گسترش سریع و بدون مطالعه شهر دچار دگرگونی شده اند نگاهی بیندازیم، به این نتیجه می رسیم که محله ها در گیر و دار این تحولات دچار تغییراتی شده اند که در نهایت به از دست رفتن هویت آن ها و در نتیجه کاهش تعلقات فرهنگی - اجتماعی شهروندان به آن ها ختم شده است. شاید بتوان عدم مشارکت در مدیریت شهری به وسیله شهروندان در

حل مشکلات شهری را از نتایج از بین رفتن تعلق خاطر ساکنان محله ها به آن ها دانست و همین نتیجه گیری کافی است تا به مشکلات فرهنگ سازی برای بسیاری از طرح هایی که به مشارکت شهروندان نیاز دارند پی ببریم. در گذشته در شهر سازی سنتی ایران عرصه های عمومی مثل مسجد و میدان و .. وجود داشتند که همه از آن یا از کنار آن عبور می کردند و چنین فضایی قابلیت ویژه ای برای شکل گیری اجتماعات فراهم می کرد. اما امروزه چون این معنا وجود ندارد این فضا ها نمی توانند همچون گذشته در محله، خود را تعریف و جایگاه حقیقی خود را پیدا کنند. (یاراحمدی، ۱۳۸۸).

توجه به هویت محلات در نزد این عده در واقع توجه به شیوه زندگی، اعتقادات، آداب و رسوم و آیین های هر یک از ساکنان شهری در یک محله خاص است. بر اساس این رویکرد، بی هویتی زمانی آغاز می شود که ساکنین یک محله تعلقات خود را به یک محله از دست بدهند و دیگر نتوان میان محلات به لحاظ سبک اجتماعی و فرهنگی تفاوت قایل شد.

۳-۴. هویت شهری به مثابه هویت شهروندی

مجموعه ای از ارزش ها و هنجار های یک جامعه، تعبیر دیگر اما جامعی از فرهنگ است. در این تفسیر، شهر به مجموعه ای از هنجار ها و قواعد رفتاری خلاصه می شود که سبک خاصی از زندگی را در یک قلمرو فضایی (شهر) یعنی شهرنشینی شکل می دهد و یا به ساکنین خود تحمیل می کند. برخی از صاحبان اندیشه، شهر را با شهرنشینی یکی می پندارند و هویت شهری را ناشی از شیوه زندگی ساکنان شهری می دانند. هویت شهری، برای آنان در واقع هویت ساکنان شهری است که از اعتقادات، باورها، آداب و رسوم خاصی پیروی می کنند. گاهی این نوع هویت شهری اشاره به یک ثبات رفتاری در محیط شهری

دارد. در واقع هویت شهری به معنای آگاهی از شیوه های رفتاری خاص و معین است که برآورنده فرد شهری است. در این معنا شهر مجموعه ای از الزامات و ضرورت های رفتاری بر فرد تحمیل می کند که فرد اگر آنها را رعایت نکند دچار اختلال هویتی می گردد.

اصل مفروض در این رویکرد، عضویت ساکنان در یک قلمرو جغرافیایی و فضایی خاص به نام شهر است. مقوله عضویت در یک قلمرو فضایی مفهوم شهروندی را برجسته می کند. در عین حال باید متذکر شد که شهرنشینی با مفهوم شهروندی یکی نیست. در حالی که شهروندی مفهومی حقوقی و سیاسی است شهرنشینی مفهومی است اجتماعی. شهروندی مفهومی جامع تر از مفهوم شهرنشینی و مقدم بر آن است. در عین حال اگرچه شهرنشینی حکایت از نوعی سبک و سیاق زیستن در محیطی خاص دارد اما زمانی که این نوع شیوه زندگی درون برخی از چارچوب های حقوقی و قراردادی رسمی تعریف می شود به فضای مفهومی شهروندی نزدیک می شود.

عده ای شهرنشینی را فرآیندی می دانند که در آن تغییراتی در سازمان اجتماعی سکونتگاه های انسانی به وجود می آید که حاصل افزایش، تمرکز و تراکم جمعیت است. از نظر سازمانی، در شهرنشینی دگرگونی هایی در ساخت اجتماعی - اقتصادی و کارکردهای جمعیتی ظاهر می شود. این جریان تغییراتی را در ساخت فضای داخلی شهرها به وجود می آورد.

به طور کلی شهرنشینی دارای دو خصیصه اصلی است:

مهاجرت مردم از حوزه های روستایی به شهری، به منظور اشتغال در فعالیتها و مشاغل غیر کشاورزی. به سخن دیگر، شهرنشینی کارکردهای اقتصادی ویژه ای را در اختیار مردم قرار می دهد و تراکم جدیدی را به وجود می آورد و در نتیجه در کاربری زمین شهری نیز تغییراتی را موجب می شود. دوم: دگرگونی در سبک زندگی مردم، از سبک

زندگی روستایی به شهری، به همراه تغییر در ارزش‌ها، نگرش‌ها که رفتارهای تازه ای را سبب می شود. (شکویی، ۱۳۷۴: ۱۲) در اینجا زمانی که از شهرنشینی صحبت می شود بیشتر این توصیف منظور نظر ماست.

موضوع شهروندی شهرنشینان از این جهت برجسته می شود که برخی از بحران های هویت شهری به بی عنایتی و بی توجهی شهرنشینان به تکالیف خود از یک سو و نیز عدم توجه مدیریت های محلی و شهری به وظایف خود اشاره می کند. در واقع، بحث اساسی این است که اگرچه شهرنشینی شیوه خاصی از زندگی را بر افراد تحمیل می کند و یا اینکه آن‌ها را به شیوه ای خاص از زندگی فرامی خواند اما این نوع شیوه زندگی درون چارچوب خاصی از قواعد و مقررات تعریف شده و رسمی تعیین می یابد. اکنون لازم است واژه شهروندی تفسیر شود و نقش آن را در شکل گیری هویت شهری آشکار گردد.

۳-۴-۱. تعریف شهروندی

هریک از افراد یک جامعه به طور خواسته و یا ناخواسته در گروه های اجتماعی متفاوتی عضو می شوند. به طور کلی مهم ترین گروهی که هر یک از ما در آن عضویت داریم خانواده است که اساسی ترین واحد یک جامعه محسوب می گردد. در کنار خانواده گروه ها و جماعت هایی وجود دارند که افراد به نحوی به آنها وابستگی دارند مانند گروه های قومی و فرهنگی و یا گروه های اجتماعی و اقتصادی دیگر که می توانند شناسایی گردیده و بر سمیت شناخته شوند. البته در بیشتر مواقع این جمع ها به رسمیت شناخته نمی شوند و دارای شناسنامه نیستند اما از هویت برخوردارند. در این سطح نوع دیگری از عضویت وجود دارد. اگر این مسیر را ادامه دهیم می توانیم به همین ترتیب به گروه و یا جمع بزرگتری دست

یابیم که تحت عنوان یک جامعه سیاسی قابل شناسایی است. دولت-ملت ها صورت نوینی از جوامع سیاسی هستند که با شکل گیری آنها وجه شهروندی افراد ویا اعضای یک جامعه برجسته می گردد. از این جهت می توان شهروندی را مفهوم نوینی دانست که با ظهور دولت-ملت ها به وجود آمده اند. مفهوم عضویت در شهروندی با عضویت در گروه سیاسی دولت-ملت همراه است که در واقع با تولد در یک قلمرو سرزمینی و یا کسب تابعیت یک فرد در آن قلمرو آغاز می شود. عضویت از نوع اول به شهروندی ذاتی معروف است و عضویت نوع دوم را شهروندی اکتسابی گویند که معمولاً شامل حال مهاجران و پناهندگان یک کشور خارجی است. در عین حال عضویت در یک گروه اجتماعی، مجموعه ای از نقشها، وظایف و تعهدات را به دنبال خود دارد. در واقع عضویتی نیست که خارج از چارچوبی از نقشها باشد. هر فردی در هر گروه اجتماعی دارای حقوق و تکالیفی است. عضویت در یک قلمرو سیاسی همراه با حقوق افرادی است که در این شرایط آنها شهروند خوانده می شوند و نیز این عضویت تعهداتی برای نظام سیاسی-اداری در برابر اعضای جامعه به همراه خواهد داشت. به همین نسبت، همراه با حقوق شهروندی، مجموعه ای از تکالیف ویا تعهدات برای شهروندان تصور می شود. بنابراین در مفهوم شهروندی، شبکه ای از روابط اجتماعی و تعاملات اجتماعی میان اعضای یک جامعه و مدیریت سیاسی-اداری جامعه ایجاد می گردد. از این رو نظمی جدید به کمک مفهوم شهروندی به وجود می آید که همواره میان حقوق و تکالیف در چرخش است. در آینده شهروندی نظام اجتماعی از طریق توازن میان حقوق و تکالیف شهروندی شکل می گیرد. حقوق و تکالیفی که شهروندان برعهده دارند در میان آنها نظامی هنجارین ایجاد می کند. در برابر هر یک از حقوق و مطالباتی که فرد دارد تکالیفی بر دوش تک افراد و نیز گروهها و نهاد های اجتماعی نهاده می شود که این امر نسبتی میان افراد ایجاد می کند. از سوی

دیگر در کنار حقوق فردی تکالیفی وجود دارد که از این جهت نیز نسبت دیگری میان فرد و سایرین و گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌شود. این نسبت‌ها، سازنده نظم‌ی نوین در ساحت اجتماعی و در واقع حامل یک سامانه اجتماعی است. از این رو ایده شهروندی دربردارنده یک نظام اجتماعی است.

در قلمرو شهری، افراد ساکن آن یعنی شهرنشینان از این جهت شهروند محسوب می‌شوند که دارای حقوق و تکالیف شهری هستند. در برابر آن نیز مدیریت اداری، سیاسی و اجتماعی شهری وجود دارد که آن نیز خواسته‌ها و وظایفی دارد که بایستی آن‌ها را محقق سازد. رابطه متقابل میان این دو ایجاد کننده نظم اجتماعی شهری است. مفهوم هویت شهروندی از یک سو اشاره به آگاهی ساکنان شهری از حقوق خود و نیز از سوی دیگر اشاره به میزان حساسیت شهرنشینان به تکالیف و یا تعهدات آن‌ها در برابر عناصر و مولفه‌های اصلی شهر دارد. در این راستا دانایی محوری به عنوان مهم‌ترین مؤلفه متشکله شهروندی، گام اول مشارکت فعال و مسئولیت‌پذیری به شمار می‌رود. دانایی محوری عبارت است از داشتن آگاهی در زمینه موضوعات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی در سطح محلی که به عنوان پیش‌نیازی اساسی برای شهروندی به شمار می‌رود. اصولاً تصمیم‌گیری‌های مهم جامعه اغلب نیاز به شهروندانی دارد که قادر به درک اطلاعات وسیع، گزارشات و بررسی‌ها باشند. اما دانایی محوری به تنهایی کافی نیست آنچه که این موضوع را کامل می‌کند داشتن تفکر انتقادی در میان شهروندان است. تفکر انتقادی فرآیندی است که به افراد کمک می‌کند تا شیوه بررسی دقیق آنچه را که به آن معتقدند دریابند و دلایل اعتقاد خود را توسعه دهند. یک تفکر اندیشمندانه، منطقی، خودگردان و منظم، تفکری است که شخص در هنگام

تصمیم‌گیری، آنچه را که به آن معتقد است، انجام دهد و آینده خود و جامعه اش را هیچ وقت تمام شده تلقی نکند (سامرز: 2002)

قانون مداری از ویژگی‌های مهم شهروندی است. قانون، عاملی است که زمینه انسجام و یگانگی میان افراد جامعه را فراهم می‌سازد. شهروند تلاش می‌کند قوانین را حتی اگر مغایر با نفع شخصی او باشد، در زندگی به کار گیرد. قانون مداری به معنای گردن نهادن به روال‌ها و منفعل بودن نیست. قانون مداری فرایند بسط شعور شهروندی برای وصول به اهداف کلان زندگی اجتماعی و سپس تلاش منطقی برای اصلاح هر گونه سیاست و برنامه‌ریزی است. در کنار قانون مداری، مسئولیت‌پذیری و تعهد مطرح است. شهروندی مفهومی است که با مسئولیت و مسئولیت‌پذیری آحاد جامعه همراه است. زیباترین احساس خوشایند در مقوله شهروندی، تلاش برای همکاری و تعاون و بارمسئولیت خود و دیگران را به دوش کشیدن است. عده‌ای این وجه از رفتار شهروندی را بر اساس مفهوم وظیفه‌شناسی تفسیر می‌کنند. تمامی این‌ها زمینه مشارکت را فراهم می‌آورد. مشارکت فرآیندی است که در آن ذینفعان در ایجاد و توسعه نوآوری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و منابعی که بر این نوآوری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مؤثرند نفوذ و کنترل دارند. براین اساس مشارکت مردم و شهروندان فعل و انفعالی است که برای جامعه این امکان را فراهم می‌کند تا در قاعده‌سازی و فرمول‌بندی سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی که بر کل جامعه مؤثر است، شرکت جویند (مک ایوان: ۲۰۰۳)

بی‌هویتی شهری و یا بحران در هویت شهری در این رویکرد به معنای این است که افراد و ساکنان شهری به وظایف، تعهدات و نیز حقوق خود آگاه نیستند و هم به این معناست که نظم اجتماعی حاصل از رابطه متقابل میان حقوق و تکالیف شهروندان و وظایف و انتظارات نهاد‌های شهری از هم گسسته و یا اینکه دچار اختلال شده است. این امر باعث می‌شود که

شهرنشینی به عنوان شیوه ای از زندگی به شکلی ناقص و ابتر محقق شود و در نهایت کنش و واکنش های نابهنجاری در پی داشته باشد. واکنش به فرآیند شهرنشینی، به نحوی سخن از شیوه های انطباق فردی و جمعی با این فرآیند است. اگر فرآیند مذکور را چنانچه که ذکر شد همچون یک نظم و ساختار اجتماعی - فرهنگی در نظر آوریم، می توانیم بیان داریم که این ساختار از هدف ها و وسایل دستیابی به هدف ها تشکیل شده است. ساخت ها هم هدف ها را ترمیم می کنند و هم شیوه های استاندارد شده کنش برای نیل به اهداف را فراهم می سازند.

افراد در برابر این فرآیند می توانند گزینه های مختلفی برای انطباق و کنار آمدن با آن اختیار نمایند. با استفاده از نظریه رابرت مرتن می توان گفت که برای خروج از بحران هویت شهری در این معنا کنشگران و بازیگران، یکی از گزینه های زیر را انتخاب می کنند:

الف - همنوایی^۱: همنوایی، واکنشی است که در آن بازیگر هم هدف ها و هم شیوه های دستیابی به هدف ها را می پذیرد. این واکنش، در واقع سخن از پذیرش و سرسپردن به هدف ها و شیوه های شهرنشینی است. در چنین شرایطی بازیگران سعی دارند گرایش ها، ارزش ها و رفتارهای شهری را بیاموزند و در برخی از شرایط تقلید کنند. در مرحله بعد از تقلید، گرایشات و ارزش ها را قسمتی از هویت خود می سازند. به عبارتی آن ها را درونی می کنند چه در این روند، کنشگران از طریق «دیگری» شناسایی می گردند. در واقع در چنین شرایطی بازیگر با قرار گرفتن در موضع ایژگی از سوی سوژه (فاعل شناسایی و مختار) شناخته می شود و هویت خود را کسب می کند. در این حالت کنشگر خود را چنان می بیند که گویی کلیه فضایل متعلق به موضوع مورد شناسایی را داراست و در کلیه

¹ - Conformity

افتخارات موضوع سهیم است؛ گویی همه آنها متعلق به خود اوست. روند هویت بخشی به چنین شکلی، به فرد ضعیف، فرد نامطمئن و فردی که احساس ناامنی می‌کند؛ هویت، هدف، منبعی از غرور و یک نقطه اتکای محکم می‌دهد.

برخی مانند دانیل لرنر معتقدند، پذیرش عبارت است از توانایی متحرک داشتن شدید حرکت آزادانه از موقعیتی به موقعیتی دیگر و توانایی خود را جای دیگران قرار دادن. پدیده پذیرش، نشان دهنده مکانیسم درونی است که به وسیله آن افرادی که به تازگی به شهرها مهاجرت کرده‌اند، می‌توانند در دنیای در حال تغییر به طور مؤثری عمل کنند. پذیرش، ظرفیت شخص برای گزینش خود در موقعیت شخص دیگر است. این مهارت برای افرادی که از محیط قراردادهای سنتی خارج می‌شوند، غیرقابل اجتناب است. پذیرش از طریق آشنایی با زمینه وسیعی از اطلاعات و تجربیات شخصی به دست می‌آید (Lerner:46-50).

ب - نوآوری^۱: نوآوری، واکنشی رفتاری به بی هویتی شهری ناشی از شهرنشینی است که در آن هدف‌های شهری شدن پذیرفته می‌شود، اما راه‌های رسیدن به آن مورد تردید قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه خیلی‌ها دوست دارند از موها بزندگی شهری مانند اتومبیل شخصی برخوردار شوند اما در رعایت قوانین ترافیکی به شکل خود سرانه عمل کنند.

ج - آیین‌گرا^۲: در این واکنش، بازیگران هدف‌های شهرنشینی را نمی‌پذیرند، اما به وسایل و راه‌های دستیابی به آنها اعتقاد دارند و از آنها در راه و رسم زندگی خود استفاده می‌کند. این دسته از واکنش‌ها صرفاً ابزاری هستند و تشکیل دهنده اعمالی مستقلند که هیچ منظور معینی از آن دنبال نمی‌شود. البته ممکن است منظور اصلی در آنها (ابزارها) نیز فراموش

¹ - Innovation

² - Ritualism

شده باشد و فقط پیروی دقیق از سلوک معینی نهادی شده، آنها را به صورت امری آیینی تبدیل نماید.

در حال حاضر در شهرهای بحران زده استفاده از دستاوردهای تمدنی غرب و تکنولوژی آن، چنین رفتاری را به وجود آورده است. در چنین شرایطی کنشگران سعی دارند، وسایل و ابزارها و شیوه‌های نوین را به خوبی فراگیرند، بی‌آنکه هدف‌های آن‌ها را در زندگی خود لحاظ کنند. اگر به همان مثال قبلی خود بازگردیم می‌توان چنین بیان داشت که خیلی‌ها دوست دارند از اتومبیل شخصی خود برای تمامی مقاصد استفاده کنند حتی اگر خریدن نان از مغازه کوچه‌شان باشد. در واقع در چنین شرایطی بازیگران نمی‌دانند که وسایلی مانند اتومبیل که شاید از ملزومات اساسی زندگی شهری است حقیقتاً برای چه کاری بایستی به خدمت گرفته شود. در این‌جا آموزش ابزارها، خود هدف اساسی است و می‌توان گفت آموزش، مقدم بر سایر فعالیت‌ها قرار دارد. جوامع مصرف‌کننده و منفعل چنین وضعیتی را تجربه می‌کنند. در این جوامع سازمان‌ها و نهادهای مربوط به آموزش چگونگی استفاده از ابزارها، شیوه‌ها و وسایل نهادی شده و مقبول جهانی، توسعه می‌یابند. در این جوامع، آموزش مقدم بر هر چیز دیگری مانند پژوهش است. پژوهش تولید می‌کند، اما آموزش به دنبال مصرف صحیح و دقیق و علمی محصولات و تولیدات است.

د - انزوا^۱: عکس‌العمل دیگر در برابر شهری شدن و یا گریز از بی‌هویتی شهری انزواطلبی است. در چنین حالتی کنشگران نه هدف‌ها را مورد ستایش قرار می‌دهند و نه ابزارها و وسایل را مقبول می‌دانند، آنان بیش از آنکه مواجه با فرآیند شهرنشینی باشند به آن پشت می‌کنند و یا از کنار رخدادها و اتفاقاتی که دنیای مدرن موجب شده، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا

^۱ - Retreatism

عبور می‌نمایند. اما آیا می‌توان از کنار فرآیندی گذشت که حتی در پنهانی‌ترین لایه‌های زیست جهان کنشگران منزوی، نفوذ کرده است؟ به نظر می‌رسد این نوع واکنش بیش از آنکه عملی باشد، بیشتر تصویری از انزوا و بی‌اعتنایی به عوامل بیرونی است.

۵ - **شورش:** شورش واکنشی است که در آن کنشگر وسایل و اهداف فرآیند شهرنشینی و یا نظم تحمیلی از سوی آن را نمی‌پذیرد، بلکه درصدد آن است که نوع جدیدی از اهداف و وسایل را جانشین آن کند. در حقیقت، رفتار شورش بدنبال ایجاد نظم و یکپارچگی جدیدی است که بتواند جایگزین نظم قدیمی گردد.

۳-۵. هویت شهری به مثابه هویت تاریخی-زیبایی شناختی

بسیاری از متفکران بر این اعتقادند که شهرهای کنونی، به خصوص شهرهای جهان سوم شهرهای بی‌هویت هستند، این شهرها در معرض دگرگونی‌ها و تحولات سریع ناشی از تکنولوژی و مدرنیزاسیون، هویت خود را از دست داده‌اند. در برداشت اولیه صاحبان اندیشه هویت شهری، شهرهای جهان سوم مقوله‌ای است متعلق به گذشته و سنت. گذشته در این دیدگاه فراتر از یک خاطره فردی است. در نتیجه عده‌ای که شهر را یک اثر هنری و زیبایی‌شناسی می‌دانند هویت شهری را به وجود مکان‌ها و آثار تاریخی ارزشمند در یک شهر نسبت می‌دهند. آثار تاریخی، همراه خود، ابعاد اسرارآمیزی دارند که با تکیه بر تعلق فرهنگی فرد، برای وی فخر و غرور به ارمغان می‌آورند. آثار تاریخی ارزشمند، نماد اصالت و ریشه‌دار بودن و تفکر متعالی و فرارونده‌ما- که آن چیزی جز حقیقت‌جویی و زیبایی‌جویی فرد انسان نیست- به شمار می‌روند. اگر چه شهرها و آثار هنری در نظر اول دارای جوهره‌های متفاوتی هستند، اما یک نگاه دقیق، شباهتهایی را میان این دو آشکار

می‌کند. اول از همه اینکه نمی‌توان یک اثر هنری را تنها به دلیل جلب نظر دیگران، مورد تمجید و تقدیر قرار داد. اگر هیچ عنصر شگفتی‌سازی در اثر هنری وجود نمی‌داشت، آن اثر نمی‌توانست در حد بالایی مورد توجه قرار گیرد. شگفتی، غریبی و ناآشنایی ویژگی‌هایی هستند که هم در اثر هنری و هم در محیط شهری به چشم می‌خورند. هم اثر هنری و هم محیط شهری به سادگی فهم و مدیریت نمی‌شوند، برای فهم و مدیریت آن‌ها تلاش و اهتمام جدی لازم است. نسبتی که هویت‌های فرهنگی با هنر دارد، نسبتی شفاف و روشن در جهان سنت محور است (شایسته‌فر، بی تاریخ). این امر موجب می‌شود هویت شهری همچون امری بازنمایی شده از مجموعه‌ای از آثار هنری مبدل گردد.

در این دیدگاه بی‌هویتی در شهر زمانی اتفاق می‌افتد که بافت‌ها، بناها، و عناصر ارزشمند تاریخی رو به تخریب و نابودی بگذارند و از سوی مدیران، کارشناسان و شهروندان عنایتی به آنها برای حفظ، پاسداشت و بازسازی و مرمت مبذول نگردد. در این دیدگاه، بناهای ارزشمند تاریخی، بیانگر اعتقادات و باورهای مشترک یک جامعه است که با تخریب و از میان رفتن آنها، اعتقادات و باورها بخشی از اصالت و ثبات خود را از دست می‌دهند. بی‌تردید آثار ارزشمند تاریخی بخشی از میراث جمعی یک جامعه است که حفظ و پاسداشت آن به معنای حفظ وجدان و خاطره جمعی مشترک است.

با ظهور و تحقق مدرنیزاسیون، در عناصر و کالبد شهر، عناصر تاریخی رفته رفته به سود عناصر مدرن مجبور به عقب‌نشینی شدند. تاریخ و وجوه عینی آن که در کالبد شهر نمایان بود، کم رنگ گردیده و سپس محو شدند. با محو آنها، خاطره‌ها و ارزش‌ها نیز محو شدند. رشد شتابان شهرنشینی به علت فرآیند مدرنیزاسیون، از مهم‌ترین عوامل تخریب عناصر ارزشمند تاریخی و در نتیجه امحای هویت شهری تلقی می‌شود.

در عین حال، آثار هنری و زیبایی‌شناختی در بناهای تاریخی خلاصه نمی‌شوند. معماری و طراحی ساختمان‌ها، سازه‌ها، میادین، پل‌ها و...، مبلمان شهری، تبلیغات شهری و نقاشی‌های دیواری و هر چیزی که به گونه‌ای با هنر آمیخته است و حس زیبایی‌شناختی فرد را تحریک و برانگیخته کند در کنار یکدیگر شهر را به یک اثر هنری مبدل می‌سازد. با این حال آثاری که از یک دستی و اصالت بیشتری برخوردار باشند بیشتر این حس را تقویت می‌کند و از همین رو، زمانی که از آثار هنری در شهر سخن به میان می‌آید ذهن به سمت آثار تاریخی ارزشمند سوق می‌یابد. البته این امر به این معنا نیست که تمامی آثار تاریخی، ارزش هنری و زیبایی‌شناختی دارند. در کنار آثار تاریخی ارزشمند،

معماری و سبک های آن ونیز موضوع مبلمان شهری از مهم ترین مقوله هایی هستند که با هویت شهری و یا بی هویتی شهر در ارتباطند.

۳-۵-۱. معماری

در کشور ما معماری از برجسته‌ترین و ابتدایی‌ترین هنرها و در عین حال یکی از شاخص‌ترین هنرهای هویت‌ساز ایران به شمار می‌رود و از بسیاری از هنرهای دیگر برای تکمیل پیام‌رسانی و ایجاد پیکره‌های بی‌نقص، استفاده می‌کند. شکوه و زیبایی معماری ایران، به ویژه در دوران اسلامی، به تزیین و آرایش آن بستگی دارد و هنرهای والای اسلامی، از هنرهای تزیینی و کاربردی گرفته تا احداث زیباترین بناهای مذهبی دارای اهمیت و اعتبار ویژه‌ای است. (اپهام پوپ، ۱۳۷۳: ۸۸)

هنر ایرانی - اسلامی بر تزیین مبتنی است. هنرمندان از همان آغاز توانسته‌اند نقوش و طرح‌هایی را که نشانه و کنایه از اشکال و آثار بیرونی است، ارائه دهند. در طول تاریخ هنر ایران، در هر دوره‌ای شاخه‌ای خاص از هنرهای زیبا، بیش‌تر از سایر هنرها، بروز کرد و هنرمندان، بیش‌تر به آفرینش آن اهتمام ورزیدند. به‌طور مثال در دوره‌ی مغول نقاشی، در دوره‌ی سلجوقی فلزکاری و در دوره‌ی صفوی معماری بسیار اهمیت یافت. معمار ایرانی می‌کوشد صورتی واحد را برگزیند که از ماده‌ای واحد ساخته شده و از تکرار و تفصیل این صورت به وحدتی بدیهی دست یابد که همانا نظم هندسی است. اساس این نظم بر این عقیده است که سالم‌ترین شکل زندگی انسان در محیطی است که با خود او هم ساز باشد. بنابراین با توجه به این که کثرت و گسترش نقوش هندسی در شکل و استفاده‌ی آن در هنر اسلامی، همگی از نظم و هماهنگی واحدی برخوردارند، از نظر محتوایی به مضمون کثرت

در وحدت و وحدت در کثرت - از مبانی اندیشه‌ی اسلامی - اشاره دارد. (مهناز شایسته‌فر، ۱۳۸۵). دستیابی به وحدت از ویژگی‌های معماری ایرانی است این امر نیز با دریافت کلیت در آثار هنری و در نتیجه با ایجاد حس همبستگی میان بیننده و اثر هنری ارتباط تنگاتنگی دارد. اما این معماری در حال حاضر به سمتی کشیده شده که در آن کمتر عناصر هویت ساز دیده می‌شود.

تا اوایل حکومت قاجار، معماری ایران طی فرآیندی پیوسته و درون‌زا و همراه با تبدالاتی با فرهنگ‌های سرزمین‌های مجاور، نوعی روند تحول و دگرگونی را به صورتی تدریجی طی می‌کرد تا این که از اواسط دوره قاجار به بعد به سبب تحولات جهانی و منطقه‌ای و از جمله در حوزه معماری کشور دگرگونی‌هایی پدید آمد که معماری ایرانی از مسیر تحول و تطور درون‌زا و پیوسته خود خارج شد و به تدریج به صورت روز افزون از شرایط فرهنگ‌ها و سبک‌های جهانی تاثیر پذیرفت، به گونه‌ای که در بعضی از بناها احساس تعلق فرهنگی و محیطی از میان رفت و زمینه برای کالا و مصرفی شدن ساختمان فراهم گردید. معماری ایران در دوره پهلوی اول به سرعت تحت تاثیر معماری اروپایی قرار گرفت و به جز شکل‌گیری سبکی متأثر از معماری باستانی ایران که تا اواخر دهه دوم قرن معاصر بیشتر تداوم نیافت، اقدام اساسی و مهمی در زمینه توسعه عمیق و درون‌زای معماری ایرانی صورت نگرفت. در دوره پهلوی دوم توسعه و گسترش سبک مدرنیسم و تحولات بین‌المللی و دگرگونی اساسی در تکنولوژی مربوط به ساختمان و زیرساخت‌ها و ساختارهای شهری موجب کم‌توجهی به معماری ایرانی را فراهم ساخت. البته از دوره پهلوی اول نهادی با عنوان انجمن آثار ملی شکل گرفته بود که در دوره پهلوی دوم در آغاز تنها نهادی بود که در سفارش طرح‌های معماری به هویت ایرانی آن توجه داشت. در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، هم در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و هم در زمینه‌های هنری و

معماری نوعی گرایش به اندیشه‌ها و ایده‌های اسلامی و ایرانی پدید آمد که در معماری نیز ظهور یافت و آثاری با نوعی هویت بومی طراحی و خلق گردید. پس از انقلاب اسلامی با توجه به اندیشه‌های دینی و سنتی نوعی توجه و گرایش به معماری ایرانی به ویژه دوره اسلامی در مناطق مرکزی پدید آمد و آثاری با این گرایش طراحی و ساخته شد. اما پس از حدود یک دهه در بین بسیاری از معماران دوباره گرایش به غرب به شکل بارزی پدید آمد. (سلطان زاده : ۱۳۸۵)

برای احیای هنرهایی که قدیمی هستند، باید غبار زدایی کاملی از تاریخ هنر ایران انجام داد و با نگاه علمی نوین امروزی همه آن‌ها را دسته بندی، تدوین و تبیین نمود. در میان آثار هنری ایران، چه باستانی، چه اسلامی، آثار هنری بسیار بی نظیری وجود دارد؛ یکی از کارهای مهمی که باید صورت گیرد، مطالعه نسبت این هنر با جهان بینی آن عصر و دوره است. امروزه شکل‌ها و عناصر انتزاعی مدرن، جایگزین شکل‌های سنتی و فرهنگی گذشته شده‌اند که ارتباط عمیق تری با انسان دوران خود داشته است در حالیکه با هنر انتزاعی مدرن جز خود هنرمند، کسی نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و آن را شرح دهد. در هنر انتزاعی سنتی هر کسی می‌تواند با آن فرهنگ اصیل به دلیل ریشه دار بودنش در نهاد همه انسان‌ها، پیوند ذهنی و عاطفی برقرار سازد. در عرصه‌ی هنرهای بصری، تزیینات و نقش و نگارهای جاودانی ایرانی - اسلامی در انتقال مفاهیم آسمانی، بیشترین سهم را دارا بوده است. از دغدغه‌های اصلی حوزه‌ی هنر، لزوم توجه به ارزش‌های کهن و مفاهیم عالی جهت انتقال آن به نسل‌های جدید است که حفظ، تداوم و بهره‌گیری از این مفاهیم در تلطیف فضای کالبدی و ذهنی زندگی معاصر شهری تأثیرگذار است.

همچنان که مشاهده می شود این توجه به گذشته که ارتباط وثیقی با موضوع هویت دارد در شرایطی که احساس می شود آثار و میراث تاریخی ارزشمند هنری سازنده هویت شهری در حال محو شدن است بیش از پیش خود را نشان می دهد. بی هویتی ناشی از این به قول «پای» ناشی از تغییرات سریع و نوعی آگاهی دقیق از اختلافات فاحش میان کشورهای بحران زده و جهان مدرن است. پای بر این باور است که سه نوع واکنش از سوی نخبگان جامعه به نیازشان به هویت- که در آن احساسی از تاریخ را به احساسات مربوط به هویت فردی مرتبط می سازند- از همدیگر متمایز می سازد:

اولین واکنش، مخصوص افرادی است که با سمت دهی قوی دیدگاه تاریخی خود به سوی گذشته، نسبت به سردرگمی کنونی خویش واکنش نشان می دهند. اینان به تجلیل و تکریم تاریخ کشور خود، به ویژه مقطع قبل از تماس با غرب گرایش دارند. بیشتر آنان ادعا می کنند که بین آنان و روح جمعی ای که از تاریخ و فرهنگ آنها الهام گرفته، رابطه ای اندام وار و تا حدی مرموز وجود دارد. طرفداران چنین گرایشی، به صورتی کاملاً آشکار به موضوعاتی چون نژاد، فرهنگ و مذهب تمایل دارند. البته اگر به محتوای درونی این رویکرد نگاه کنیم، در آنها تحسینی ناپیدا نسبت به جهان مدرن و سنت های امروزی علم و توسعه می یابیم. رویه عام آنها پیدا نمودن حال در بطن تاریخ خویش است. بر این اساس احتمالاً هندی ها از دموکراسی باستانی دهکده ای، چینی ها از دوره نخستین اختراع و علم و اندونزیایی ها از روش های عقلانی و مردم سالار در تصمیم گیری هایشان داد سخن خواهند راند. (پای، ۱۳۸۰) و معماران و شهر سازان ایرانی از معماری ایرانی- اسلامی.

به نظر پای بسیاری از مردم نیازی روانی به دوباره پاکسازی و قابل پذیرش کردن حال از راه بسته بندی های قدیمی دارند. آنان در تمام راه هایی که از طریق آن جهان مدرن در

داخل جامعه‌شان به انحطاط گراییده و نیز در تمام آنچه از فرهنگ قدیمی‌شان باقی مانده، نشانی از آشوب، بی‌ثباتی و تحریف می‌بینند (همان منبع).

دومین واکنش به تردیدهای جهان معاصر از ناحیه افرادی است که گرایشی قویاً آینده‌نگرانه را اتخاذ کرده‌اند. این مردم تمایل به تمجید از آینده‌ای دارند که به اعتقاد آنان چیزی فراتر از بقایای قدیمی و اشکال معاصر تمدن غربی است. چنین افرادی احساس می‌کنند که مثلاً در جهان آفریقایی - آسیایی، آفرینش تمدن جدید و خالص که بیش از هر چیز شناخته شده قبلی شایسته حرمت و احترام باشد، ممکن است. واکنش آینده‌نگر مانند نوع گذشته‌نگر، نسبت به جهان امروزی نگاهی تحقیر آمیز دارد و نوعی نیاز به کسب هویت را بر حسب مدارها و اشکالی مطرح می‌کند که در فرهنگ کنونی جامعه وجود ندارد، در عین حال حتی آینده‌نگرترین مردم هم با گذشته و یا ریشه‌های تاریخی فرهنگ رابطه‌ای ناپیدا دارند، زیرا منافع آن‌ها همواره در تمجید از یک هویت «آفریقایی» یا «آسیایی» یا مشابه آن نهفته است.

سومین و احتمالاً معمولی‌ترین سمت‌گیری، مربوط به تمرکز به حال و حتی الامکان احتراز از کلیه سؤالات مربوط به معنی گذشته یا چشم انداز آینده است. در چنین رویکردی، افراد این واقعیت را می‌پذیرند که زندگی‌های آنان می‌باید مشحون از اشتباهات تاریخی و محیط اطرافشان در بردارنده نمونه‌های بسیاری از گذشته و حال باشد. کسانی که به حال نزدیک هستند، معمولاً قادرند در جهان مدرن و بقایای فرهنگ سنتی خود برتری‌های چندی را ببینند و تا حدودی، این افراد می‌توانند خودشان را با تضادها و اشتباهات تاریخی موجود در ذات جوامع در حال گذر وفق دهند. (همان منبع: ۱۸۳-۱۸۱).

به نظر پای در تمامی این سه واکنش، نوعی تناقض به چشم می‌خورد. زیرا در این الگوها از یک سو گذشته و آینده با هم در می‌آمیزند و از طرف دیگر در ورای نگرانی از بابت یکی از دو، احساس نهانی در مورد دیگری وجود دارد. در تلاش برای ایجاد احساس از هویت فردی و جمعی، ممکن است مردم تلاش کنند از بخش‌هایی از تجربیات جمعی گذشته فرد یا بخش اعظمی از تجربه خود که سازنده جهان معاصر است چشم‌پوشی کنند، در نتیجه نوعی احساس دوگانگی نسبت به مسیر واقعی توسعه و سردرگمی در زمینه خواسته‌های مشروع فرد بوجود می‌آید. (همان منبع: ۱۸۴).

در این رابطه حال معتقد است؛ تاریخ فضایی کاملاً باز و شناور نیست چرا که در سازمان قدرتمند و جانبدارانه گذشته خانه کرده است. ردپاهای گذشته بر ما نقش بسته است و ما حاملان پیوندهای گذشته‌ایم. ما نمی‌توانیم سیاست فرهنگی را هدایت کنیم مگر آنکه به گذشته بازگردیم. اما این بازگشت به هیچ وجه بازگشتی مستقیم و مو به مو نخواهد بود. گذشته در پشت سر، منتظر ما نمانده تا هویتمان را از نو بسازیم و خسارات را جبران کنیم. گذشته همواره از نو تعریف می‌شود، از نو کشف می‌شود و از نو ابداع می‌گردد. گذشته باید روایت پردازی^۱ شود. ما از طریق تاریخ، خاطره، تمایلات، به گذشته‌هایمان می‌رویم از این رو گذشته واقعیتری صریح نیست (هال، ۱۳۸۳ : ۳۳۹)

۳-۵-۲. مبلمان شهری

مبلمان شهری در کنار معماری نیز از مهم‌ترین عناصر شهری هویت ساز است. اما بر خلاف آن نسبت وثیقی با الزامات زندگی شهری دارد و از این جهت شاید بتوان گفت که اساساً امری است شهری تا تاریخی و شاید از این جهت بیشترین نقش را به طور مستقیم بر

^۱ - Narrativized

ادراک و احساس داشته باشد. ساکنان شهری به طور بی واسطه با مبلمان شهری درارتباط هستند چراکه مبلمان شهری دلالت بر ویژگی های کاربردی و عملکردی اش دارد تا ویژگی های تاریخی.

مبلمان شهری به مجموعه ای از وسایل متحرک یا نیمه متحرک و کاربردی یا تزئینی اطلاق می شود که با اجازه یا اطلاع مقامات دولتی به طور دائم یا فصلی در فضای عمومی شهر در اختیار ساکنان آن قرار گرفته است. نیمکت پارک، تابلوی راهنمایی و رانندگی، تابلوی خیابان ها، سرپناه ایستگاه اتوبوس، پل عابر پیاده، چراغ روشنایی و .. همگی از تجهیزاتی هستند که تحت عنوان مبلمان شهری نامیده می شوند. دو عنصر شکل و رنگ هر یک به نحوی در تکمیل و دریافت افراد از مقصود مورد نظر مبلمان شهری نقش دارد. رنگ پیش از شکل، بافت و مواد مصرفی دریافت می شود و به همین دلیل اثرش بیش تر است، ولی آن چه ضرورت دارد، حرکت منسجم تمامی عناصر یک طرح به سوی هم آهنگی با محیط است. رنگ که خود عنصری هویتی و عاملی برای تقویت خوانایی است، امروزه چنان در تمام شهرها و محله ها به صورت تصادفی و سلیقه ای به کار می رود که بخش های تازه ساخت شهری کویری یا شهری در حاشیه دریای خزر، تفاوت چندانی با شهر های مدرن و صنعتی ندارد. این در حالی است که در هر شهر، بسته به اقلیم، مصالح بومی، فناوری و منابع تأمین مصالح و سلیقه و فرهنگ افراد، رنگ نماها، در و پنجره ها، مبلمان شهری، کف سازی، سقف و بام بناها و اصولاً تمام عناصر شهری تعیین می شود. پالت رنگی یک شهر مطلوب، در دامنه ای مشخص و هم آهنگ قرار دارد و بیش تر دارای تناسب رنگی با یکدیگر است. رنگ یکی از عناصری است که در کنار نور، بافت و شکل بر ادراک بصری افراد تأثیر مستقیم می گذارد، اما در عین حال بیش از هر مقوله ی دیگر در طراحی، با آن به صورت

تصادفی برخورد می‌شود. این امر سبب شده است بسیاری از شهرها هویت و تشخیص و یگانگی خود را با اقلیم و شرایط محیطی از دست بدهند. استفاده از شکل‌های مأنوس و خوشایند مردم هر شهر و کاربرد آن در طراحی شهر به شکل‌گیری بافتی غنی از فرهنگ کمک می‌کند. شکل، نباید زننده باشد و موجب آسیب رساندن به استفاده کننده گردد، بلکه باید به گونه‌ای دلپذیر و خوشایند مردم را در رسیدن به آرامش و معنویت سوق داده و از آسیب‌های روانی محیط بکاهد. در هنر سنتی ایران، به شکل و جزئیات اشکال سازنده‌ی آن، بیش از سایر عوامل در نمود جایگاه و مفاهیم آسمانی و ماورایی آثار، توجه شده است. شکل‌های دروازه، رواق، باغ‌ها، مناره، گنبد، احجام و ظروف، سلاح‌ها و غیره همگی نشانه‌ای است از کیفیتی معنوی که در قالب‌های صوری و کمی خودنمایی می‌کنند. استفاده از عناصر هنری برای مبلمان شهری باید به گونه‌ای باشد که ذهن ناظر معمولی بتواند آن‌ها را به هم پیوند داده و الگوی آن‌ها را در زمان و فضا بیابد. برای اینکه عنصری به نماد یا سمبل در فضای شهری تبدیل شود باید نمونه‌ای منحصر به فرد باشد تا در ذهن مخاطب خاطره‌ای ناب باقی گذارد. (شایسته فر، ۱۳۸۵)

۳-۶. هویت شهری به مثابه هویت نمادین

صاحب نظرانی که شهر را چون یک متن تلقی می‌کنند هویت شهری را هویت مکانی - فضایی می‌دانند که از سه عنصر تشکیل شده است: متن^۱، محتوا^۲ و احساس تعلق و دلبستگی^۳ (پیران، ۱۳۸۴). به این دلیل مفهوم هویت شهری را باید همواره در قالب سه مفهوم متناظر با یکدیگر نگریند: متن، محتوا و احساس تعلق، دلبستگی و وابستگی. هویت

¹ - Context

² - Content

³ - Commitment

شهری در این جا و آن جای شهر شکل می‌گیرد که خود متن‌های گوناگون دارد: بیرون شهر، درون شهر، کوی و برزن و بازار، سوق و سه‌راه و میدان، خانه و اطاق و پستو، شاه‌نشین و خرپشته و بهارخواب و... در این مکان‌ها، رویدادها آرمیده‌اند. همان رویدادها که خاطره شده‌اند. در این مکان‌ها فرآیندها شکل می‌گیرند، رفتار و روابط اجتماعی اتفاق می‌افتد و خاطره آن‌ها در متن درج می‌شود و کم‌کم دلبستگی و وابستگی و تعهد و احساس تعلق می‌آورد که گاه به تعصب می‌گراید، مایملک آدمیان می‌شود که به‌جان، آن را پاس می‌دارند، در همان حال که خود، متن و محتوا و جوهر احساس تعلق‌شان دگرگون می‌شود، تا آدمیان هر لحظه در بابشان داستانی دیگرگونه‌ساز کنند. (همان منبع)

محیط ساخته شده برای مردم، معانی بالقوه نمادین زیادی دارد. تشخیص این معانی، به طور خودآگاه و ناخودآگاه در ذهنیت مردم نسبت به محیط و نسبت به خودشان اثرگذار است و معانی نمادین در محیط ساخته شده، احساس تعلق مردم را به یک گروه اجتماعی یا یک مکان افزایش می‌دهد. داشتن تصویر ذهنی کامل از پدیده فضایی به منزله ادراک منطقی آن و در صورت استمرار، موجب احساس این‌همانی، و این‌همانی باعث احساس من و ما در محیط، احساس امنیت، آسودگی خاطر و اعتماد به نفس، تطبیق‌پذیری و سازگاری با فضا است.

در این رویکرد نسبت به هویت شهری دو جزء اساسی دیده می‌شود: یکی محیط و عناصر سازنده آن و دیگری انسان، به عنوان عامل تفسیرکننده، سازنده و بهره‌بردار محیط. در این تعریف محیط شهری همچون متنی است که انسان آن را می‌خواند. خوانش متن، اشاره به ساختارمندی محیط دارد، بدین معنا که فضا - مکان شهری در روابط خاصی از اشیا و عناصر محیط تعریف می‌شود. اما محتوای متن و یا معنای متن متکی به کارکردها،

هدفها و ارزش‌هایی است که فرد برای آن عناصر قایل است و در مقام سازنده، تفسیرکننده و بهره‌بردار به آن اثر توجه دارد. محتوای یک اثر در واقع یا ناشی از هدف‌هایی است که سازنده آن اثر با ایجاد آن برای اثر در نظر گرفته است- در نتیجه با توجه به هدف و کارکرد مورد نظر از آن بهره‌برداری می‌کند- و یا ناشی از خواست فراکارکردی و عملکردی آن اثر است که در حوزه معنایی و نمادین اثر و متن، خود را به فرد می‌نمایاند و فرد به تفسیر و معنادگی به آن می‌پردازد. و در نهایت عنصر سوم تأثیر روحی، روانی و ذهنی است که اثر و متن در فرد ایجاد می‌کند که در نهایت ممکن است به وابستگی و دلبستگی منجر گردد و یا به انزجار و ناخوشایندی. برخی از مواقع در این برداشت از هویت شهری فرض بر این است که جایی که افراد در آن زندگی می‌کنند نقش مهمی در هویت آنها دارد. اینکه من در کجا زندگی می‌کنم و یا در کجا زندگی کرده‌ام تا اندازه زیادی با اینکه من چه کسی هستم در ارتباط می‌شود. این موضوع به نوعی بیان می‌کند که "من" به مثابه آگاهی از خودم یک وجه فضایی دارد یا به عبارتی من و هستی هر انسانی، گذشته از اینکه درون "بدن" محاط است نسبت‌هایی نیز با فضا و مکان خودش دارد که بی‌تأثیر در دریافت هر فرد از خودش نیست. اساساً شاید احساس خوشایندی و یا ناخوشایندی با این مطلب در ارتباط است. وجود فرد در قالب فضایی، هستی می‌یابد که زمینه ساز توان بازتابی بودن هویت را فراهم می‌سازد.

به عنوان مثال در این رابطه گفته می‌شود هنگامی که مسکن در شکل ساختمان‌های بلندمرتبه ظاهر شد، یکی از انتقادات وارد بر آن، این بود که ساکنان این ساختمان‌ها نشانه‌ای ندارند که بگویند من در کجا زندگی می‌کنم. پاسخ به این سوال که من در کجا زندگی کرده‌ام و در کجا زندگی می‌کنم؟ بخش عمده‌ای از هویت افراد را می‌سازد. شاید بتوان گفت هر فرد دارای یک کد مکانی است که این کد طیف وسیعی را دربر می‌گیرد

امروز که سرعت تحولات تکنولوژیک فاصله‌ها را کوتاه کرده و ارتباطات بسیار گسترده شده‌اند شاید مشابهت‌های بسیاری بین مکان‌های گوناگون به وجود آمده باشد. شاید روزی حتی فضای مجازی که هیچ مشخصه کالبدی هم نداشته باشد، جای بسیاری از فضاها را بگیرد. (زاد رفیعی، ۱۳۸۴)

ناگفته نماند که این رویکرد نسبت به هویت شهری با مفهوم حس مکان رابطه نزدیکی دارد. حس مکان از سه وجه تشکیل شده است: یکی وجه کالبدی که جنبه ساختاری فضا را مد نظر قرار می‌دهد، یکی فعالیت که موضوع حضور انسان در فضا و عملکرد است و در نهایت وجه معنایی که در آن احساسات ادراکی و ذهنیت فرد به فضا توجه دارد. ادراک فضا مربوط است به فرایندهای بنیادین رفتار و ماهیت انسان (شناخت، عاطفه، ارگانسیم، شخصیت، وابستگی‌های اجتماعی و فرهنگی) و ماهیت محیط (قابلیت، اطلاعات ادراکی، مفهوم و تصویر ذهنی).

انسان ماهیت محیط را با فرایند تفسیر پیچیده‌ای درک می‌کند و در درک مفهوم فضا، ابعاد فیزیکی، اجتماعی و نمادین آن متحداً به حساب می‌آیند. برای تشخیص هویت فضایی باید نوعی ارتباط خاص بین فرد و فضا وجود داشته باشد که به تکرار و صور مختلف در زندگی فرد ظاهر می‌شود.

حس مکان در حقیقت تلقی افراد از مکانی است که در آن قرار دارند خواه آن تلقی تاریخی باشد یا فرهنگی، جغرافیایی و... در اصل حس مکان، احساسی است که یک مکان به آدمی می‌دهد. خاطرات شخصی، تجربه‌ها، بهره‌برداری از محیط و آموزش‌هایی که انسان می‌بیند در تعریف او از مکان خویش موثر است. در گذر زمان تقسیم‌کردن تجربه‌ها در ارتباط با محیط باعث شده که مردم احساس خود را از مکان از نسلی به نسل دیگر منتقل

کنند. این تقسیم تجربه باعث شده است که افراد از یک مکان حس واحدی بیابند. در نهایت مکان تبدیل به یک مشخصه ی واحد برای شخص یا گروه می شود. بهبود دادن حس مکان باعث می شود که مردم به محل سکونت خود وابسته تر شده و همچنین یکدیگر را بهتر بشناسند. اصالت (ریشه داری) به معنای احساس بودن در موطن به شکلی نا آگاهانه است. در چنین شرایطی بین شخص و مکان فاصله ای نیست و شخص جزئی از مکان است در حالی که حس مکان، بیانگر نوعی فاصله بین شخص و مکان است و به شخص این امکان را می دهد تا مکان را درک و ارزیابی کند.

یکی از معضلات اساسی در شهرهای کنونی که با مفهوم بی هویتی در ارتباط است و بعضاً با بی هویتی یکسان گرفته می شود فقدان حس مکان است. حس مکان می تواند منجر به ایجاد تعلق خاطر در افراد و نهایتاً ثبات و ماندگاری اجتماع در شهر شود. حس مکان رابطی است بین گذشته و آینده، بین فرد و اجتماع، بین مصنوع و طبیعت که فضا را از حالت صیقلی و لغزنده می رهندو آن را تبدیل به جایی می کند که ورود و خروج هدفمند را می طلبد. حس مکان فضا را از حالت عام و یکسان برای همه می رهند و آن را به نقطه ای خاص برای مخاطبانش تبدیل می سازد. اکثر افراد بودن در یک مکان خاص را تجربه کرده اند، آن را گرمی می دارند و از فقدان آن متأثر می شوند.

مکان های معنی دار و قابل درک، تکیه گاه مناسبی اند که خاطرات شخصی، احساس ها و ارزش ها بر آن تکیه می کنند. هویت مکانی نیز پیوند نزدیکی با هویت شخصی دارد، اینکه «من اینجا هستم» حکایت از «من هستم» می کند. به طور کلی فقدان حس مکان در شهرها ناشی از دو دسته کلی از عوامل دخیل در شکل گیری و تداوم آنهاست. دسته اول متوجه رویکرد نگرش طراحان و متخصصان دخیل در امر طراحی شهرها است و دسته دوم

به رویکرد مدیران و سایر کارشناسان دخیل در مدیریت و نحوه استمرار زندگی در این شهرها مربوط می شود.

اولین نکته ای که درباره این مقوله می توان ذکر کرد وجود نخبه گرایی و "طراح سالاری" است که تقریباً گریبانگیر اکثر طرح های شهری شده است. در این رویکرد طراح همواره شهر را از بالا می نگرد و نه از دریچه دید عموم شهروندان، در حالی که دید از بالا فقط ترکیب بندی فضایی منتزع از زندگی را ارائه می دهد و صرفاً "نوعی لذت حرفه ای و سلیقه ای را برای طراح به ارمغان می آورد. به خاطر داشته باشیم که زندگی واقعی و مکان های واجد ارزش برای عموم در خلال زندگی روزمره، شادی ها و غم های کوچک و داشتن ها و نداشتن های ساده رخ می دهد. از آنجا که مکان در تعامل با محیط و فرد شکل می گیرد. فضاهای منتزع از زندگی واقعی در ایجاد حس مکان ناتوانند.

از دیگر پیامدهای این نگرش عدم توجه طراحان به آینده شهر است. طراحان، شهر راماشینی می پندارند که با قطعات معین و محدودی ساخته شده و روابط میان اجزای آن نیز محدود و منوط به یک مجموعه از چرخه های کاملاً مکانیکی و مشخص است. به این ترتیب اینان از روند استمرار زندگی شهری در سال های آتی و پس از شکل گیری اولیه شهر غافل می شوند و طرح شهر و تغییرات آن را تمام شده فرض می کنند. بایستی باور کرد که شهروندان فراتر از عدد و رقم و اجزای پیش بینی شدنی در چرخه مکانیکی و یا فرایند ایستای طرح ها عمل می کنند. آن ها در مواجهه با محیط واکنش های موثری از خود بروز می دهند و همواره بر اساس نیازها و توقعات خود رفتار می نمایند؛ و به این ترتیب روندی طبیعی و واقعی از تغییرات برای شهر رقم می خورد که قابل شناسایی و جهت بخشی به دست طراح و یا یک گروه خاص نیست. عدم توجه به این نکته، علاوه بر ایجاد مشکلات

اساسی در تحقق پذیری طرح‌ها، باعث می‌شود که ناخواسته مسایلی از نوع روانشناختی و فرهنگی در زندگی شهری به وجود آید.

ایجاد تنوع و تفاوت قابل درک میان فضاهای مختلف می‌تواند منجر به شکل‌گیری حس مکان برای هر بخش به صورت مستقل گردد. بخش اعظمی از این تنوع، مرهون عدم جداسازی کامل کاربری‌ها از یکدیگر است. این پدیده باعث تقسیم شدن شهر به حوزه‌های وسیع و گسترده‌ای می‌شود که در درون خود یکنواخت می‌نمایند و در بیرون، بی‌ربط و رها شده به نظر می‌رسند. اختلاط منطقی کاربری‌ها زمینه مناسبی را برای شکل‌گیری مکان‌های عمومی شهری - که دارای فرصت‌های متنوع و مختلف برای حضور گروه‌های متفاوتی از شهروندان است - به صورت مکان‌های پویا و دارای شخصیت به دست می‌دهد، فضاهای شهری می‌بایست در آن واحد، قادر به ارائه فرصت‌های متنوع بالقوه و بالفعل به شهروندان خود باشند تا امکان مراودات اجتماعی را افزایش دهند، زیرا مکان‌ها با روابط اجتماعی تعریف می‌شوند نه با کیفیت یک تکه زمین.

برای شکل‌گیری حس مکان در شهر وجود سخت‌فضاها در سطوح متفاوت الزامی است. ضمن اینکه معیار فضاها نیز می‌بایست در حوزه‌هایی خاص و سهل‌الوصول متمرکز شوند. و تداوم آنها در سطح شهر تعریف شده و کنترل شده باشد.

نکته دیگری که همواره در طرح‌ها به فراموشی سپرده می‌شود، توجه به حرکت پیاده در سطح شهر است. ارتباط موثر افراد با یکدیگر به نحوی که منجر به تعاملات اجتماعی و ایجاد مکان‌های متمایز گردد، در مقیاس حرکت پیاده رخ می‌دهد. اساساً سواره‌ها به واسطه ویژگی‌های خودرو (حجم، اندازه و سرعت آن) قادر به برقراری این نوع ارتباط نیستند. فضاهای کنونی آنقدر به نحوه اداره، رفتار و روحیات پیاده‌ها بی‌توجه است که آن‌ها در شرایط اجبار از این فضاها استفاده می‌کنند و در واقع تمام فرصت‌های بالقوه زندگی شهری

از آنان دریغ شده است. این درست همان جایی است که امکان درنگ را از شهروندان سلب می کند و زمینه های بروز ارتباط موثر بین آنان باهم و با محیط شان را محو می سازد و این به معنای ناتوان کردن فضا در ایجاد حس مکان است.

در هر محیطی، مطمئناً عناصری هستند که خارج از کنترل ما قرار دارند. اما در شهر بزرگ به نظر می رسد عوامل غیرقابل کنترل بیشتر از محیط های دیگر است. غیرقابل کنترل بودن به معنای ظهور امکان ترس، چه فیزیکی و چه ذهنی است. در نواحی شهری، غالباً ترس از خشونت فیزیکی، دزدی، آزارهای مادی و معنوی و نظایر آن وجود دارد. این امور معمولاً مواردی هستند که ما بیشتر از آنها پرهیز می کنیم. اگر چه خود ترس، آکنده از هیجان است، اما اکثر افراد از آن به دلایل منطقی دوری می گزینند. بیشتر مردم نوعاً در جستجوی ایجاد آشنایی و امنیت هستند. خانه، مکانی امن و قابل کنترل است، اگر یک خانه این ویژگی را نداشته باشد، دیگر خانه نیست. گرایش به ایجاد امنیت و آشنایی به آن سوی دیوارهای خانه نیز کشیده می شود. ما در ابتدا از طریق خانه خود، خود را تعریف می کنیم و سپس از طریق خانه بزرگ تر یعنی شهر.

ما نمی توانیم قادر به اداره زندگی خود در یک ناحیه باشیم اگر محیط را نشناسیم. بنابراین به لحاظ پدیدار شناختی، انسان ها سعی می کنند، محیط اطراف خود را بشناسند و تا حدودی آن را به کنترل خود درآورند. از این طریق انسان ها سعی می کنند محیط ها را خودمانی سازند. ما با محیط ارتباط برقرار می کنیم و آن را به نظم و به گونه ای عادی و معمولی در می آوریم. از این رو مکان - فضاها بخشی از ما می گردند و از این طریق وجود خود را به درون جهان می کشانیم و آن را به اشیای اطراف خود نسبت می دهیم. به نظر می رسد، فرایند شکل گیری هویت شهری در چنین شرایطی اتفاق می افتد. از این رو هویت

شهری واکنشی است برای به کنترل درآوردن، از آن خود نمودن برای دستیابی به ایمنی و امنیت هستی شناختی.

زمانی ما می‌توانیم محیط را به کنترل درآوریم و در آن احساس ایمنی کنیم، که بتوانیم آن را بشناسیم، آن را بخوانیم و در نهایت با آن یکی شویم. در این صورت، از درون آن احساس خوشایندی، خاطره‌انگیزی و تعلق و وابستگی و در نهایت این همانی با محیط پدیدار خواهد گردید.

بدین ترتیب هویت شهری را می‌توان عارضه‌ای ذهنی، حسی و معنوی دانست که از طریق ساختار نمادین محیط شهری، در معنای وسیع آن، شکل می‌گیرد. با توجه به این رویکرد، هویت شهری سه عنصر و مؤلفه بنیادین را در انسان به وجود می‌آورد: خوشایندی، خاطره‌انگیزی و تعلق اجتماعی. این سه جزء با سه جزء اصلی کنش انسان یعنی احساس و شیوه احساس، تفکر و شیوه تفکر و عمل و شیوه عمل در ارتباط است.



نمودار شماره (۴) رابطه میان هویت شهری و اجزای کنش

منبع:

خوشایندی، تبلور حس زیباشناسانه آدمی است. این تصور و حس از طریق تناسب منطقی، هماهنگی و نظم میان عناصر قابل مشاهده ظاهر می‌گردد. خاطره‌انگیزی بیشتر ناظر به جزئیات فضاها، اشکال و موقعیت‌هاست و تعلق اجتماعی به معنای وابستگی و علاقه عاطفی نسبت به مکان است. آنچه که هویت شهر را به هویت شهری تبدیل می‌کند معناست. این معناست که تصور و آگاهی از خود رادرفرد در یک موقعیت - که در اینجا مکان شهری است - به وجود می‌آورد. هویت شهری، حاصل پیوند عمیق میان فرد و فضا - مکان شهری است. در این روند مکان هم تداوم زمانی فرد (تاریخ) را تضمین می‌کند و هم احساس خاص بودن (فردیت) را برای فرد فراهم می‌آورد. این فرآیند حکایت از معنادار بودن مکان دارد. معنا هم به وضوح و قابل درک بودن مکان اشاره دارد و هم اینکه فرد می‌تواند، خودش را در آن احساس کند. به این طریق به مدد معنا، ارتباطی میان امر بیرونی و امر درونی یا میان عینیت و ذهنیت برقرار می‌گردد.

برخی از متفکران مانند اشنایدر نشان می‌دهند که برای مردم و ساکنان یک محله در شهر، عواملی که ارتباط با گذشته فردی آن‌ها را در محل برقرار می‌سازد، اهمیت زیادی دارد و عناصر محیطی که بتواند این ارتباط را تحکیم بخشد از نظر آنان دارای ارزش است. (Schneider, 1968: 203-218) در اینجا گذشته با خاطره فردی عجین شده است. خاطره چه فردی و چه جمعی برای این همانی با محیط، در جستجوی نشانه یا نشانه‌هاست. این نشانه و یا نشانه‌ها می‌تواند متشکل از عناصر طبیعی و یا غیرطبیعی و مصنوع باشند؛ به عنوان نمونه یادمان‌ها¹ اولین و مهم‌ترین نشانه‌های معرفی یک شهر و یا یک محله است. یادمان‌ها ما را و می‌دارد که چیزهایی را به یاد آوریم و چیزهای دیگری را به فراموشی

¹ - Monuments

بسپاریم. بنابراین آنها شکل دهنده حافظه جمعی و کالبد هویت جمعی هستند. خاطره جمعی متعلق به یک گروه فرضی است که متشکل از اعضا و گذشته‌ای مشترک میان آنهاست. جشن‌ها، سنت‌ها و حتی حوادثی مانند انقلاب، یک اعتراض و یک حرکت جمعی و هر تظاهرات جمعی می‌تواند یک خاطره جمعی باشد. در عین حال این رفتارهای جمعی ممکن است در بناها و یادمان‌هایی خاص که تجلی اعتقادات، ارزش‌ها و باورهای خاص باشد، تبلور یابد.

در رویکرد دیگری، هویت‌زدایی از شهرها در نتیجه غیرانسانی شدن، فقدان احساس و اخلاق در روابط اجتماعی در شهرها که به نحوی عناصر و کالبد شهرها آن را تشدید می‌کنند، اطلاق شده است. به عنوان نمونه «کورتسی» عقیده دارد که افول شهرهای امروز، نه به دلیل خصوصیات کالبدی آن بلکه به علت زیرپا گذاشتن ارزش‌هایی است که مبنای پایه‌گذاری شهرها در طول تاریخ بوده است. (Cortesi 1996: 23-21)

این تحولات سریع و شتابان موجب حذف تمامیت و یکپارچگی عناصر اجتماعی، اقتصادی، فضایی - کالبدی گردیده و احساس امنیت هستی‌شناختی ساکنان آن را که از ابعاد هویت شهری آنان است سلب کرده است.

همچنان که گفته شد، هویت پدیده‌ای مکانی و زمانی است. هویت مکانی برای یک فرد از محل تولدش آغاز می‌شود و در واقع از بدو تولدش در ذهن او شکل می‌گیرد. فاصله و گسست میان مکان‌های تولد و زندگی که در میان خیل عظیمی از ساکنان کلان شهرها وجود دارد و به این ترتیب ساکنان شهری را از دستیابی به این‌همانی با عناصر مکان - فضا باز می‌دارد. از این رو آنان خود را بی‌هویت و در نهایت مستقل از محیط و عناصر آن احساس می‌کنند و به آنچه که در فضا و مکان رخ می‌دهد و به عناصر سازنده آن بی‌تفاوت

و بی‌اعتنا می‌گردند. شهر صرفاً برای این عده محل «کار» و فعالیت است و نه محلی برای «زندگی» و برای «حضور» و برای احساس بودن.

تحولات سریع دروجه کالبدی و فضایی نیز از مهم‌ترین عوامل مخدوش کردن شکل‌گیری هویت شهری است. این تحولات بیشتر در تعیین مرکز شهر اتفاق افتاده است. مرکز شهر نوعی نماد هویت است. هویت شهری در مرکز شهر نمایان است. مرکز شهر کانون خواسته‌ها و آمال و آرزوهای ساکنان شهری است و به همین خاطر است که ساکنان یک شهر دوست دارند حداقل گاهی از مرکز شهر گذر کنند، در آنجا قدم بزنند، خاطرات گذشته خود را زنده نمایند، آدم‌های جدید و غریب و بناها و ساختمان‌های قدیمی و یا جدید را ببینند و دوباره آنها را تفسیر نمایند. مرکز شهر نماد هویت و فرهنگ یک شهر است. مرکز شهر می‌تواند ترکیب یافته از کالبد قدیمی و تاریخی شهر و یا اینکه شامل یادمان‌ها و یا مکانی برای مبارزات سیاسی و اجتماعی و یا جایی برای تعاملات اجتماعی پیوسته و متراکم باشد. تمامی این‌ها می‌تواند در ایجاد خاطره جمعی و فردی نقش داشته باشد. در واقع مرکز شهر، بخشی از شهر است که در یک چارچوب مشخص و معین فضایی محدود شده و دارای نقش نمادین است، به طوری که عناصر و قسمت‌های مهم شهر را متشکل ساخته و به آنها وحدت و قوام می‌بخشد. مرکز شهر نقطه‌ای است که همه بخش‌های شهر در آن تجلی یافته و با آن پیوند خورده و ارزش‌ها و باورهای مختلف جامعه خود را نشان می‌دهد. مرکز شهر هسته اولیه شکل‌یابی یک شهر است که اکثر بناهای تاریخی با ارزش در آن قرار دارد. (احمدی، ۱۳۸۴: ۹۲).

از سوی دیگر مرکز شهر غالباً محل وقوع رخداد های تاریخی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. از این حیث مراکز شهری معمولاً وجه تاریخی دارند و از طریق

واقعه ای تاریخی می تواند نقش خود را در ذهن یک جامعه حک نمایند و به عنوان یکی نماد هویتی به رسمیت شناخته شوند.

تمامی این‌ها نشان می دهد که هویت شهری به اشکال مختلف خود را در ذهن و دریافت‌های ساکنان شهری به تصویر می کشاند. در بیشتر اوقات برداشت‌ها و تصویرهایی که افراد از مکانی که در آن زندگی می کنند دارند، چیزی نیست که انتظار می رود. به عنوان مثال در یک پژوهش میدانی از ساکنان کلان‌شهر تهرانی پرسیده شده که آنها تهران را چگونه تصور می کنند، برای آنان تهران کجاست و چرا خود را تهرانی می دانند، آیا به صرف تولد در محله و منطقه‌ای از تهران، فردی می تواند خود را تهرانی بداند در حالی که خانواده او تنها ۲۰ سال است که به تهران آمده است؟ آیا می توان حس تعلق و دلبستگی در این گونه افراد به تهران پیدا نمود. اگر از گردشگر خارجی پرسیده شود که چه چیز وجه ممیزه تهران از شهرهای دیگر است و یا تهران را به چه چیز آن بیشتر می شناسید، آنها قاعدتاً به ترافیک، شلوغی و فرهنگ رانندگی آن، اشاره خواهند کرد و وقتی که از آنها سؤال شود که تهران کجاست؟ مصداق‌ها و مثال‌های فراوانی دارند که بگویند تهران کجاست. چرا که مراکز شهری متعدد، آن‌ها را می تواند با تنوعی از فعالیت‌ها مواجه سازد و یا اگر از مردمی که از شهرهای دیگرند سؤال شود که تهران کجاست، آن‌ها به سختی می توانند میان تهران و منطقه شهری یا مجموعه شهری تهران تمایز قایل شوند.

در مطالعه میدانی مذکور که در محلات محمودیه، زعفرانیه و شهرآرا در تهران از طریق پرسشنامه انجام گرفته، روشن شده که یادآوری گذشته و مبانی شکل‌گیری محله اکثراً با حس دلتنگی فراوان همراه بوده است. به دلیل تغییرات سریع و وسیعی که در دو دهه گذشته در این محلات صورت گرفته، چهره محلات دستخوش تغییر شده است. در محلات محمودیه و زعفرانیه یادآوری گذشته، آرامش و آسایش فضا را به خاطر می آورد. جاذبه‌های

اصلی محل در فضای سبز آن بیان شده است. حیاط‌های وسیع و خانه‌ها و باغ‌های بزرگ، اجزای اصلی هویت بخش محله بوده‌اند. اهالی محله که سابقه زندگی بیشتر از ده سال در محل داشته‌اند، عقیده دارند که کیفیت محیطی در محله به شدت رو به زوال است. در محله شهرآرا، آرامش محله و کیفیت خوب هوا که به دلیل وجود پارک‌ها و فضای سبز وسیع و مستقر در محله حاصل شده از عناصر هویت بخش آن شمرده می‌شدند. در این محله پارک محلی به عنوان بهترین نشانه و نماد محله از سوی اهالی مطرح شده است. (قرایی، ۱۳۸۴: ۳۵)

این امر در کنار فقدان حد و مرز های فضایی شهر تهران در مجموعه شهری تهران با جمعیت ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر نشان دهنده این است که کلان شهرها به تدریج از نظرها و خاطره‌ها در حال محو شدن هستند. نوسانات قیمت زمین و ساختمان، کاهش قیمت زمین در مرکز شهر و افزایش آن در پیرامون بازار، سوداگری زمین، مجموعه محله‌ها و محیط‌های پراکنده و گسیخته در پهنه حوزه شهری تهران، بر جدایی‌گزینی اجتماعی و اقتصادی منطقه شهری فزونی بخشیده و تهران را در خود بلعیده است. سیاست‌های مدیریت شهری در مسئله تراکم ساختمانی بر این پراکندگی و آشفتگی محیط افزوده است. به این ترتیب، رشد فعالیت‌هایی که هیچ‌گونه همبستگی و منفعی در حفظ هویت محیط شهری ندارند، ترک ساکنان قدیمی، کاهش قیمت زمین شرایطی را ایجاد می‌کند که به زیان حفظ ارزش‌ها و هویت فضایی و اجتماعی شهر می‌انجامد و به نابسامانی‌های اجتماعی دامن می‌زند و در این میان تاریخ و هویت اجتماعی شهر همراه با کلیه نشانه‌های کالبدی و فضایی آن محو می‌شود. نابسامانی و بی‌نظمی در نحوه اسکان و استقرار جمعیت و نیز در

استقرار کاربری‌ها به اضمحلال هویت فضایی - مکانی شهر دامن می‌زند. این آشفتگی‌ها و هرج و مرج‌ها در ساختار فضایی، شهر و عناصر آن را ناخوانا، ناامن و نازیبا جلوه می‌دهد.

در کنار این مطالب گفته می‌شود که تکنولوژی‌های جدید، از اهمیت مکان، می‌کاهند و نقش مکان را در خاطره جمعی تقلیل می‌دهند. جامعه شبکه‌ای (Castels, 1998) و شهرنشینی مبتنی بر رسانه جمعی (Clark, 2000) بیان‌کننده شالوده شهرهای جهان کنونی است که مرزهای فیزیکی را محو نموده و اهمیت آنها را کاهش می‌دهد و نمادها و نشانه‌ها و معانی‌ای را از طریق ساختارهای معاصر شهری و سبک زندگی شهری تحمیل می‌کند. به این ترتیب فضای شهری، به عنوان مکانی از شدیدترین دگرگونی‌ها و تغییر شکل‌ها، شیوه‌های جدیدی از کنش متقابل اجتماعی، پیوستگی‌ها و هویت‌های چندگانه ایجاد کرده است. شالوده فضای شهری - چه کالبدی و چه مجازی - بر جدایی‌گزینی و تفاوت‌های حرفه‌ای (تخصصی)، اجتماعی، فرهنگی و فنی‌اش تأکید دارد. اجتماعات بی‌شماری با استفاده از شبکه‌های اطلاعاتی و فنی برای برقراری پیوند با اعضایشان و گروه‌های شبیه به خود موقعیت خود را در محیط شهری ناپایدار مستحکم می‌کنند.

براین اساس نیز می‌توان گفت کلان‌شهری چون تهران، چند وجهی است، که هر کدام از وجوه آن می‌تواند برای ساکنان آن ارزش و معنای خاصی داشته باشد. تهران از مراکز خرید متعدد - چه مدرن و چه سنتی - از مراکز اداری، از خیابان‌های مشهور به لحاظ سیاسی - تاریخی و فرهنگی و ... برخوردار است بنابراین برای یک فرد ممکن است شهری چون تهران از وجوه متفاوت و متنوعی مهم باشد. درواقع این گونه شهرها حاصل فضاهای متعددی هستند، از این‌رو ما با اضافه بار معنایی با شهری چون تهران مواجهیم. تنوع در بسیاری از حوزه‌های زندگی انسان، خرید، هنر، سرگرمی، فعالیت سیاسی و چیزهایی که به طور کلی در آن دیده می‌شود و برای فرد قابل انجام است، فراتر از قابلیت‌ها و توانایی‌های

اوست. در برابر این فزونی معنا، نقص، کاستی و کمبود معناست. یک روستای کوچک در مقایسه با شهر چنین حالتی دارد. یک روستای کوچک نمی‌تواند چیز تازه و عجیب و غریبی داشته باشد. انسان کلان‌شهر هویتش در جستجوی تنوع و رویارویی دائمی با مسائل و وقایع جدید است، در حالی که ما در یک شهر کوچک و یا یک روستا می‌دانیم چه چیزهایی در حال وقوع است، پدیده‌ها چگونه دیده می‌شوند، چگونه به نظر می‌آیند و چگونه عمل می‌کنند، از این رو برای انسان کلان‌شهر، بعد از مدتی روستا محیطی کسل‌کننده و یکنواخت به نظر می‌آید که این موضوع با سرشت متغیر و پویای هویت‌یابی مطابق نیست.

البته در اینجا این بحث مطرح نیست که کدام یک بهتر است و کدام یک بدتر و یا اینکه در کلان‌شهرها انسانی که با فزونی و تنوع معناها مواجه است، در مقایسه با انسان ساکن شهرهای کوچک و روستاهایی که با محدودیت معنا روبروست، تکامل یافته‌تر است و یا برعکس؟ در اینجا این نکته مهم است که محیطها و فضا - مکان‌های متفاوت، هر یک حامل زیست جهان‌های خاص و نیز حوزه و قلمروهای معنایی خاصی است.

زمانی که ما در محیطی زندگی می‌کنیم که نتوانیم این معنا را برسانیم که ما تماماً آن را (محیط) می‌شناسیم، در این حالت چیزی به وجود می‌آید که در چارچوب توانایی و هدف ماست که هنوز برای ما عجیب است. شاید مهم‌ترین نمونه‌های این مورد نواحی‌ای باشند که از فرهنگ‌های قومی مختلف انباشته شده است. محلات فرهنگی و قومی خاصی همواره چیزی جدا از فرهنگ مسلط بر یک شهر را نشان می‌دهند. حتی اگر ما آن فرهنگ را شناخته باشیم، باز هم آنها برای ما عجیب خواهند بود، چرا که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم در آن فرهنگ‌ها جا بگیریم.

خلاصه

شهر اصیل و واجد معنا شهری است که سرچشمه پیدایش اشیاء و مکان‌ها است. مردم باید قادر باشند شهرهایشان را درک نمایند، عملکردهای عمومی و مؤسسات آن را بشناسند، از فرصت‌هایی که برایشان وجود دارد آگاه شوند. محیط شهری باید معانی خودش را فاش سازد. شهر نباید تحت سلطه یک گروه پر قدرت واقع شود. نباید مکان‌های مهم عمومی از انظار پنهان بماند. شهر باید از طریق سمبل‌هایی، موضوعات اخلاقی جامعه را آشکار کند و شهروندان را برای آگاهی از این موضوعات آموزش دهد. شهر باید خود را مانند داستانی جذاب و خواندنی به شکل درگیرکننده و برانگیزاننده معرفی نماید. شهر باید آنچه را برای عرضه دارد فاش کند، در غیر این صورت نادیده گرفته خواهد شد.

هویت شهری حاصل تعامل میان انسان و فضا - مکان شهری است. در این تعامل، انسان به فضا - مکان‌های شهری معنایی خاص می‌بخشد. معناهایی که در یک موقعیت خاص، به انسان‌ها وحدت اعطا می‌کند. فضا - مکان‌ها نمادهای هستند که ارزش‌ها، بیم‌ها و امیدهای ما را تجسم می‌بخشند. آنچه که ما ساخته‌ایم، دریافت ما را از خود نشان می‌دهد و این دریافت از خودو آگاهی از خود چیزی نیست جز «هویت». از این جهت هویت شهری ارتباط نزدیکی با تجربه ذهنی و روانی هر فرد دارد. هویت شهری مجموعه‌ای از خاطرات، آمادگی‌های ذهنی در زیست جهان ساکنان شهری است. زیست جهان ساکنان شهری در رابطه دیالکتیکی میان فرد و محیط شهری شکل می‌گیرد. در این ارتباط بی‌هویتی به معنای عدم وجود رویدادهای خاطره‌انگیز است. رویدادی که موجب تمایز مکانی از مکان دیگر است. هویت شهری، نقطه تلاقی میان هویت فردی و هویت جمعی است که تعیین مادی یافته است.

هویت شهری ترکیبی است از مکان و زمان، مکان جایی است که در آن هویت تجسم یافته و زمان ظرفیتی است ذهنی که در انسان می‌نشیند و خاطره‌انگیزی و خاطرات فردی و جمعی را شکل می‌دهد. بدین ترتیب زمانی که صحبت از هویت می‌شود، منظور، آن احساس و آگاهی است که به ما می‌گوید که چه کسی هستیم؟ هویت شهری؛ چستی ما را درون مختصات مکانی - فضایی شهری ترسیم می‌کند. این چستی، و یا کیستی می‌تواند به ما بگوید که ما به کجا تعلق داریم، از کجا آمده‌ایم. در کجا تولد یافته‌ایم و در کجا زندگی می‌کنیم. ویژگی‌ها و صفات آنجایی که به آن تعلق داریم، ما را به ما می‌شناساند، ما را به خود و دیگری معرفی می‌کند.

خودآزمایی

۱. مفهوم کلیت و یکپارچگی و چگونه مفهوم هویت شهری را در ذهن متبادر می‌سازد؟
۲. هویت محله ای را توضیح دهید؟
۳. هویت شهری از طریق مبلمان شهری چگونه ایجاد می‌شود؟
۴. معماری فضا‌های شهری چگونه در هویت شهری نقش دارد؟
۵. منظور از هویت شهروندی چیست؟
۶. شهرنشینی را تعریف کنید؟
۷. منظور از هویت شهری به عنوان امر نمادین چیست؟

منابع و مراجع

منابع فارسی

۱. آرتور، اپهام پوپ (۱۳۷۳) معماری/ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: انتشارات فرهنگیان.
۲. احمدی، حسن (۱۳۸۴) نگرشی بر الگوهای برنامه‌ریزی شهری در جهان، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهری.
۳. پای، ل. و دیگران (۱۳۸۰) بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. پیران، پرویز (۱۳۸۴) «هویت شهرها؛ غوغای بسیار برای مفهومی پیچیده»، مجله آبادی، ش ۱۳.
۵. پیوتری، م (۱۳۷۹) یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس.
۶. تاملینسون، جان (۱۳۸۱) جهانی شدن و فرهنگ، ترجمه محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۷. جنکینز، ر (۱۳۸۱) هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر شیرازه
۸. زادرفیعی، ناصر (۱۳۸۴) «فرآیند اجتماعی - فضایی هویت شهر»، مجله آبادی، شماره ۴۸.
۹. داودپور، زهره (۱۳۸۴) «سرعت تحولات شهری و ساله هویت»، مجله آبادی، ش ۱۳.
۱۰. دلاپورتا، دو دیانی، م (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر

۱۱. سلطان زاده، حسین (۱۳۸۵) «بازتاب سنت در معماری معاصر ایران» مجله معماری و شهرسازی، شماره ۸۴.
۱۲. ساوج، مایک (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی شهری*، ترجمه ابوالقاسم پوررضا، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. شایسته فر، مهناز (۱۳۸۵) *کاربرد نقش مایه های تزئینی هنر اسلامی بر مبلمان شهری جهت هویت بخشیدن به فرهنگ و تمدن اسلامی*، (معماری دوران صفویه و فلزکاری دوران سلاجقه)، تهران: سازمان زیبا سازی شهر تهران
۱۴. شایسته فر، مهناز (؟) *کاربرد ارزش های تزئینی هنر اسلامی بر عناصر شهری و تاثیر آن بر توسعه فرهنگی - اجتماعی*.
۱۵. شکویی، حسین (۱۳۷۴) *دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری*، جلد اول، تهران: انتشارات سمت.
۱۶. قرایی، فریبا (۱۳۸۴) «طبیعت، هویت و محلات شهری»، *مجله آبادی*، ش ۱۳، دوره جدید.
۱۷. کاستلزم (۱۳۸۰) *جلد دوم، قدرت هویت*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو
۱۸. گیدنز، آ (۱۳۷۷) *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
۱۹. گیدنز، آ (۱۳۷۷) *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر مرکز
۲۰. رابرتسون، ر (۱۳۸۰) *جهانی شدن و تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*: ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث
۲۱. میرزایی، حسین (۱۳۸۴) *هویت شهری و عناصر ساختاری آن*

<http://ugeography.persianblog.ir/post/84>

۲۲. هال، اس (۱۳۸۳) «هویت‌های قدیم و جدید، قومیت‌های قدیم و جدید»، ترجمه شهریار وقفی پور، نشریه /رغنون، شماره ۲۴.

۲۳. هال، اس (۱۳۸۳) «بومی و جهانی شدن: جهانی شدن و قومیت»، ترجمه بهزاد برکت، نشریه /رغنون، شماره ۲۴.

۲۴. یاراحمدی خراسانی، مهدی (۱۳۸۸) <http://athir.blogfa.com/>

منابع خارجی

1. Appadurai, A (1990): *Disjuncture and Difference in The Global Cultural Economy*. Pubic Culture.
2. Benhabib, S (2000): *Democracy and Identity, in Swiss Federal office of Cultw.*
3. Bocoock, R (1992): *Consumption and Lifestyles*: Cambridge Polity.
4. Cortesi, A (1996), *An Interpretation of urban Design*.
5. Crood, S (1992): *Postmodernization*. London: Sage.
6. Bradley, H (1996): *Fractured Identites*. Polity Press.
7. Doob, L (1964): *Patriolism and Nationalism*. Yale University Press.
8. Erihson. E (1968): *Identity: Youth and Crisis*. New York. Novlon.
9. Fromm. E: (1955): *The Sane society*, New York. Rinvehart.
10. Giddens. A (1994): *Living in a Post – Fraditional Society*. In Beck – Giddens and Lash. Reflexine Modennization
11. Hall. S (1990): *Cultural Identity and Diaspora: in Rumerfor* (ed). Identity. London.
12. Hall, S (1992): *The Question of Cultural Identity in* (eds) S. Hall. D. Held. And T. Mc Grew. Modernity and Its Fulure The Open University. Press.

13. Hall. S. and Geiben B. (ed) (1992): *Formations of Modernities* Cambridge. Polity Press.
14. Ignatieff, M (1999): *The Warriors' Hohor: Ethnic Ware and Modern Conscience*. London. Vintage.
15. Koheler. G (2000): *The Demons of Difference and Ethos of Understanding about Cultural Policy, in Swiss (1958) Federal Dffice of Culture*.
16. Lerher, D (2000): *The Pussing of Traditional Society*. (New York Free Press).
17. McEvan, Cheryl (2003). "Bringing Government to the People: Woman, local Governance and Community Participation in South Africa". *International Journal Of Educational Research*. Vol.34, No.4.
18. Mercer, (1990): *Welcom to the Jungle: Idehtity and Dinersity in Postmodern Politics*.
19. Merton, R. u (1946): *Social Theory and Social Strcture*, Free Press.
20. Meill. W (2004): *Urban Planning and Cultural Identity*. Roulledye.
21. Olsen, D (1986): *The city as a work of art*, Yale university press.
22. Schneider, G (1986), *Psychological Identity of Identification with urban Neighbourhoods*, Civic Education. Unpublished Master of Education Thesis.
23. Wallerstein. I (1990): "Culture as The Ideological Balye ground of Modern Word – Syclem's in Eeatherslons (ed) *Global Culture*" Nationalism, Globalisation and Modemity London. Saye.
24. Weeks, J (1990) *The Value of Difference*. In J. Rutherford (ed) *Identity*. London.
25. Woodward, K (1991): *Concepts of Identity and Difference*. London Sage.



وزارت کشور



سازمان شهرداری ها و دهیاری های کشور
پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی

دانشگاه شهرداری ها و دهیاری ها

پژوهشکده مدیریت شهری و روستایی
تهران - بلوار کشاورز
ابتدای خیابان نادری
پلاک ۱۷

تلفن: ۸۸۹۸۶۳۹۸

نماینر: ۸۸۹۷۷۹۱۸

www.imo.org.ir

ISBN:978-600-5950-59-5



9 786005 950595

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال